

جریده شعل جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان
است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
علی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد.
(اساسنامه حزب)

شعل جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان

میزان ۱۳۹۶ (اکتوبر ۲۰۱۷)

دوره چهارم

شماره (۱۵)

اوضاع کنونی و وظایف ما

بیش از یکنیم دهه است که اشغالگران امپریالیست به سرکردگی امپریالیزم امریکا به افغانستان تهاجم نظامی نموده و آنرا به اشغال خود در آورده اند. در طول این دوران یک رژیم میهن فروش و دست نشانده را بر سرنوشته توده‌های زحمتکش مسلط گردانیده اند. صفحه ۱۶

درگذشت "سمندر" (هادی محمودی)

در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا



"سمندر" (هادی محمودی) به تاریخ هفتم اگست ۲۰۱۷ در اثر بیماری و کبر سن و در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا درگذشت. صفحه ۲۰

بیانیه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان:

در مورد

"استراتژی جدید امریکا در افغانستان"

بالاخره پس از ماه‌ها تعلل، دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا، "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" را اعلام کرد. جوانب زیادی از جزئیات تفصیلی "استراتژی..." مذکور هنوز پوشیده باقی مانده است. اما جنبه‌های مهمی از آن که تا حال برملا شده و در رسانه‌ها مطرح گردیده است، قرار ذیل است:

- ۱- لغو تقسیم‌اوقات خروج قوا از افغانستان.
- ۲- افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، فعلاً در حدود سه هزار نفر.
- ۳- تشدید عملیات‌های هوایی توسط قوای هوایی امریکا در افغانستان.
- ۴- تجهیز و آموزش بیش‌تر اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده.
- ۵- "عدم مداخله" در امور "ملت‌سازی" در افغانستان و تمرکز روی کشتن هرچه بیشتر "تروریست‌ها".
- ۶- جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به طالبان.
- ۷- نزدیکی‌های بیش‌تر با هند و تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان.
- ۸- تشدید صف‌بندی امپریالیستی - ارتجاعی علیه چین و روسیه در اتحاد با امپریالیست‌های اروپایی، جاپان، استرالیا و هند.

صفحه ۲

بیانیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:**در مورد****"استراتژی جدید امریکا در افغانستان"**

بالاخره پس از ماه‌ها تعلل، دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا، "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" را اعلام کرد. جوانب زیادی از جزئیات تفصیلی "استراتژی..." مذکور هنوز پوشیده باقی مانده است. اما جنبه‌های مهمی از آن که تا حال برملا شده و در رسانه‌ها مطرح گردیده است، قرار ذیل است:

۱- لغو تقسیم‌اوقات خروج قوا از افغانستان.

۲- افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، فعلاً در حدود سه هزار نفر.

۳- تشدید عملیات‌های هوایی توسط قوای هوایی امریکا در افغانستان.

۴- تجهیز و آموزش بیش‌تر اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده.

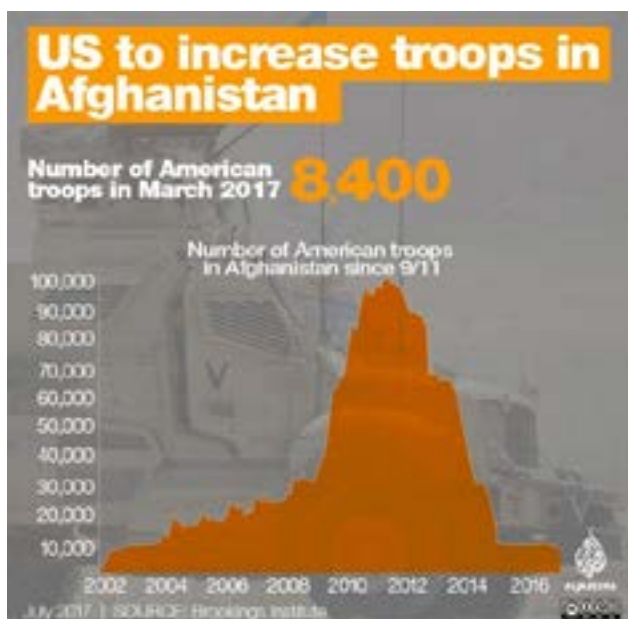
۵- "عدم مداخله" در امور "ملت‌سازی" در افغانستان و تمرکز روی کشتن هرچه بیشتر "تروریست‌ها".

۶- جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به طالبان.

۷- نزدیکی‌های بیش‌تر با هند و تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان.

۸- تشدید صف‌بندی امپریالیستی - ارتجاعی علیه چین و روسیه در اتحاد با امپریالیست‌های اروپایی، جاپان، استرالیا و هند.

این مسایل را مختصراً به بررسی می‌گیریم:

لغو تقسیم‌اوقات خروج قوا از افغانستان

از زمان شروع تجاوز امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش بر افغانستان، اشغال کشور توسط آن‌ها و شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده در افغانستان تا آخر ریاست جمهوری جورج بوش در امریکا، حضور قوای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان و مشخصاً حضور قوای اشغالگر امپریالیستی امریکا در کشور، به تدریج افزایش یافت. اما علیرغم این افزایش قوای اشغالگر، مقاومت جنگی علیه آن‌ها افزایش یافته و به‌طور روزافزون در حال گسترش بود.

با شروع ریاست جمهوری بارک اوباما در امریکا، به تاسی از وعده‌های انتخاباتی او مبنی بر خاتمه بخشیدن مؤفقانه به جنگ افغانستان و خروج قوای امریکایی از افغانستان، کاخ سفید "استراتژی خروج از افغانستان" را مطرح کرد. اما آن "استراتژی" در واقع روپوشی روی افزایش وسیع قوای اشغالگر امپریالیستی و مشخصاً افزایش قوای اشغالگر امریکایی در کشور تا مرز یک‌صد هزار نفر در سال ۲۰۰۹ بود که یک‌جا با مجموع قوای اشغال‌گر متحدین امریکا در "ناتو" و بیرون از آن تا یک‌صد و پنجاه هزار نفر رسید.

آن بودند و هستند، نه خروج کامل از افغانستان بلکه حضور درازمدت در افغانستان بود و هست. در واقع اشغال‌گران امپریالیست امریکایی بر مبنای یک محاسبه درازمدت استراتژیک منطقه‌یی و جهانی به افغانستان آمده‌اند و نه بر مبنای محاسبات تاکتیکی کوتاه مدت و زودگذر. به همین جهت ما از همان ابتدای تجاوز و اشغالگری امپریالیستی تا حال پیوسته گفته ایم که اشغال‌گران امریکایی به زودی از افغانستان رفتنی نیستند و ما باید برای پیشبرد یک مبارزه و مقاومت همه جانبه بر محور جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و خابنین ملی دست‌نشانده شان آمادگی داشته باشیم.

بنابراین لغو تقسیم اوقات خروج قوای امریکایی از افغانستان، که گویا مهم‌ترین جزء استراتژی جدید امریکا در افغانستان را می‌سازد، یک عبارت میان تهی است. در واقع چنین تقسیم اوقاتی تا حال وجود نداشته است. این لغو لفظی تقسیم اوقات خروج قوا فقط می‌تواند اعتراف آشکاری باشد بر نیت و نقشه استراتژیک درازمدت امپریالیست‌های امریکایی مبنی بر حضور درازمدت قوای اشغال‌گرشان در افغانستان. آن چه درین میان تازگی دارد این است که اکنون آن‌ها آشکارا ابراز می‌کنند که ممکن است نیروهای شان مثل مورد جاپان و کوریای جنوبی در افغانستان نیز ده‌ها سال باقی بمانند.

نظامی استراتژیک درازمدت به دست آورند و حضور درازمدت قوای شان را در افغانستان گویا قانونی سازند. اما به دلایل مختلف، که درینجا لزومی ندارد در مورد آن به تفصیل صحبت نماییم، این آرزو برآورده نشد و رئیس جمهور رژیم دست‌نشانده با امضای آن موافقه نکرد. به این دلیل و هم‌چنان به خاطر تشدید جنگ در افغانستان، تقسیم اوقات خروج قوای باقی‌مانده امریکایی از افغانستان به صورت دقیق مورد اجرا قرار نگرفت. برعلاوه در ایام آخر ریاست جمهوری بارک اوباما در امریکا، مخالفت تعداد زیادی از سناتوران جمهوری خواه و جنرالان ارتش امریکا با تعیین تقسیم اوقات برای خروج قوای اشغالگر امریکایی از افغانستان واضح و روشن بود و بنا به این دلیل نیز خروج قوای "باقی‌مانده" امریکایی از افغانستان در آن وقت به حالت تعلیق قرار گرفته بود.

پس از آن که دوران حاکمیت شاه شجاع سوم (حامد کرزی) به پایان رسید و رژیم دست‌نشانده به صورت "حکومت وحدت ملی" بر اریکه قدرت پوشالی تکیه زد، رژیم در همان اولین اوقات راه‌یابی به ارگ و کاخ سپیدار "قرار داد امنیتی" با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی را امضا نمود. شباهت این "قرار داد امنیتی" با "قرار دادهای" گذشته میان امیران دست‌نشانده در کابل و استعمار انگلیس آن‌چنان روشن و واضح است که گویی از "قرار داد"‌های مذکور نسخه برداری شده باشد.

امضای این "قرار داد امنیتی" میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم دست‌نشانده واضحاً نشان داد که "استراتژی خروج" اوباما از افغانستان فقط یک عبارت میان تهی بود و آن چه که امپریالیست‌های امریکایی در پی

"استراتژی خروج از افغانستان" ظاهراً مبتنی بر این فرضیه نظامی بود که این قوای امپریالیستی اشغالگر یکصد و پنجاه هزار نفری قادر خواهد بود در ظرف سه سال یعنی تا سال ۲۰۱۲ مقاومت جنگی علیه قوای اشغالگر و رژیم دست‌نشانده را کاملاً سرکوب نماید و یا تا آن حدی آن را تضعیف نماید که زمینه برای خروج قوای اشغالگر امریکایی و متحدینش از افغانستان مساعد گردد. طبق این استراتژی قرار بود خروج تدریجی قوای اشغالگر امپریالیستی امریکا از افغانستان در اواخر ۲۰۱۲ شروع گردد و تا آخر سال ۲۰۱۴ قسمت اعظم این قوا از افغانستان بیرون رود. قوای باقی‌مانده نیز باید تا دو سال دیگر یعنی تا آخر سال ۲۰۱۶ از افغانستان خارج می‌گردیدند و در ختم این سال فقط یک هزار نفر قوای امریکایی به عنوان قوای امنیتی سفارت امریکا در افغانستان باقی می‌مانند.

طبق این تقسیم اوقات و توأم با طرح این ادعای دروغین که طولانی‌ترین جنگ امریکا در خارج از آن کشور در حال تمام شدن است، قسمت اعظم قوای اشغالگر امپریالیست‌های امریکایی تا آخر سال ۲۰۱۴ از افغانستان بیرون رفتند. اما واقعیت مسلم و روشن این بود که جنگ امپریالیستی امریکا در افغانستان پایان نیافته بود. امپریالیست‌های امریکایی تلاش داشتند که قرارداد امنیتی با رژیم دست‌نشانده را نهایی سازند، رسماً در افغانستان پای‌گاه‌های

افزایش قوای اشغالگر امریکایی در افغانستان



"استراتژی جدید امریکا در افغانستان" نه تنها لغو تقسیم اوقات خروج قوای اشغالگر امریکایی از افغانستان را در بر دارد، بلکه افزایش قوای مذکور در کشور را نیز شامل می‌گردد. در حال حاضر یک افزایش سه هزار نفری قوا در نظر گرفته شده است. اما راه برای افزایش بیش تر قوا در آینده نیز باز است و در صورت ضرورت عملی خواهد شد. بنابراین "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" در واقع استراتژی افزایش قوای اشغالگر امریکایی در افغانستان است. در این استراتژی حدود و ثغور افزایش قوا نیز معین و مشخص نگردیده و هیچ محدودیتی برای آن در نظر گرفته نشده است.

اما واقعیت این است که امکان افزایش قوای امپریالیست‌های امریکایی در افغانستان از لحاظ عینی دچار محدودیت‌های شدید اقتصادی، نظامی و سیاسی است.

زمانی که در چوکات "استراتژی خروج از افغانستان" در زمان ریاست جمهوری اوباما، مجموع قوای اشغالگر امریکایی در افغانستان یک صد هزار نفر گردید، مخارج سالانه اقتصادی لشکرکشی امریکا بر افغانستان به یک صد میلیارد دلار رسید، یعنی یک میلیون دلار برای هر نظامی امریکایی در یک سال. ازین جهت حتی اگر طبق نرخ آن زمان محاسبه کنیم، علاوه شدن یک نظامی امریکایی به قوای امریکایی موجود در افغانستان، به معنای افزایش یک میلیون دلار در مصارف نظامی امریکا در افغانستان است.

مثلاً اعزام سه هزار نفر قوای تازه نفس امریکایی به افغانستان، از لحاظ اقتصادی به معنای سه میلیارد دلار مصارف اضافی نظامی برای امریکا در یک سال است و این رقم کمی کم‌تر از تمام مصارفی است که دولت امریکا برای تأمین مصارف سالانه چند صد هزار نفری قوای نظامی پوشالی رژیم دست‌نشانده در افغانستان می‌پردازد. به این ترتیب مصارف اقتصادی یک نظامی امریکایی در افغانستان برابر با مصارف اقتصادی صد نظامی اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده است. طبق این محاسبه، کل بودجه نظامی سالانه دولت امریکا که رقم سرسام‌آور هفت صد میلیارد دلار است، فقط برای تأمین مصارف یک لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه هفت صد هزار نفری در شرایطی شبیه به شرایط افغانستان در خارج از امریکا کفایت می‌کند و نه بیش‌تر از آن.

طبق محاسباتی که در اواخر سال ۲۰۱۴ توسط خود منابع امریکایی به عمل آمده بود، مجموع مصارف نظامی امریکا در عراق و افغانستان بیش‌تر از دوهزار میلیارد دلار (دو تریلیون دلار) تخمین زده شده بود. در واقع یکی از عوامل نسبتاً مهمی که باعث گردید بحران اقتصادی چند سال قبل دامن

امریکا را بگیرد و سپس به تمامی کشورهای امپریالیستی خورد و بزرگ غربی و به یک معنی به تمام جهان سرایت نماید، همین مصارف نظامی هنگفت امریکا در لشکرکشی‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه اش بر افغانستان و عراق بود.

این نشان می‌دهد که حتی ابرقدرت امپریالیستی ای مثل ایالات متحده امریکا قادر نیست مصارف افزایش بسیار وسیع قوای اشغال‌گرش در افغانستان را متقبل گردد. حتی می‌توان گفت که در وضعیت اقتصادی کنونی امریکا، دولت امریکا قادر نیست مصارف یک لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه دیگری مثل جنگ عراق را متقبل گردد یا مثلاً قوای اشغال‌گرش در افغانستان را تا یک صد هزار نفر افزایش دهد. این محدودیت صرفاً با وضعیت اقتصادی خود امریکا مرتبط نیست، بلکه با وضعیت اقتصادی متحدین امریکا در افغانستان نیز مرتبط است، کما این که تعدادی از متحدین امریکا در افغانستان، از میدان جنگ پا پس کشیده اند و گمان نمی‌رود که دیگر، حداقل در کوتاه مدت، دوباره به این میدان داخل گردند.

افزایش وسیع نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی در افغانستان از لحاظ تعداد نفرات نیز ناممکن یا حداقل نهایت مشکل است. هم اکنون ایالات متحده امریکا در بیش‌تر از پنجاه کشور جهان و در بیش‌تر از یک صد و پنجاه پای‌گاه نظامی استراتژیک در خارج از امریکا حضور تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه دارد، به نحوی که قسمت‌های زیادی از ارتش امریکا در خارج از آن کشور و قسمت کم‌تر آن در داخل آن کشور مستقر است. در واقع ارتش امپریالیستی امریکا آن‌چنان در سطح وسیع در جهان پراکنده است که در تاریخ نظامی امپراتوری‌های گذشته و کنونی جهان بی‌سابقه یا حداقل کم‌سابقه است. وضعیت خود امریکا و جهان قسمی است که ارتش امریکا نمی‌تواند از هیچ بخشی از پای‌گاه‌های نظامی استراتژیک خود در جهان صرف‌نظر نماید، بلکه فقط می‌تواند بخش‌های معینی از نیروهای موجود در پای‌گاه‌های مذکور را کم‌وبیش در جاهای دیگر جابه‌جا نماید، که معمولاً نمی‌تواند کافی باشد و بر علاوه نمی‌تواند خالی از خطر باشد.

به‌طور مثال در لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امریکا بالای عراق، و هم‌چنان در زمان حضور اشغال‌گرانه یک صد هزار نفری قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، امپریالیست‌های امریکایی مجبور گردیدند که علاوه از "نفرکشی"های نظامی از پای‌گاه‌های

ارتش امریکا در داخل امریکا و در خارج از امریکا بخشی از نیروهای احتیاط ارتش امریکا را نیز احضار نمایند. در هر دو مورد خلاهای قسمی نظامی هم در داخل امریکا و هم در پای‌گاه‌های نظامی امریکا در خارج از آن کشور به‌وجود آمد.

در حال حاضر، افزایش وسیع نیروهای نظامی امریکا در افغانستان از لحاظ سیاسی نیز شدیداً دچار محدودیت است. یکی ازین محدودیت‌ها مخالفت وسیع سیاسی علیه دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا است. در واقع به‌دلیل همین محدودیت سیاسی شدید دولت امریکا بود که تصمیم‌گیری در مورد "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" و فیصله نهایی در مورد آن چندین ماه طول کشید و وقتی هم که مورد تصمیم‌گیری و فیصله نهایی قرار گرفت و اعلام گردید، فقط یک افزایش فوری سه هزار نفری قوا در آن منظور گردید و نه بیش‌تر. بر علاوه به همین دلیل است که این افزایش سه هزار نفری قوا نیز تا حال عملی نگردیده است.

مشخصاً افزایش وسیع نیروهای نظامی امریکا در افغانستان باعث افزایش وسیع تلفات نیروهای امریکایی و افزایش وسیع مصارف نظامی امریکایی‌ها در افغانستان می‌گردد و هر دو مورد می‌تواند باعث افزایش جدی مخالفت سیاسی علیه دولت تحت رهبری ترامپ گردد.

در واقع دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا از لحاظ موجودیت مخالفت وسیع سیاسی در امریکا علیه خود، از جهات سیاسی بسیاری دچار محدودیت است و نمی‌تواند برای اجرای برنامه‌های خود گام‌های وسیع بردارد، بلکه در هر موردی با احتیاط عمل می‌نماید تا باعث توسعه و تعمیق بیش‌تر مخالفت مذکور نگردد.

محدودیت سیاسی شدید دولت امریکا در افزایش نیروهای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، مربوط به متحدین امپریالیست امریکا در افغانستان نیز هست. روی کار آمدن دولت ترامپ

قوای اشغال‌گر امپریالیستی در کشور به بیست هزار نفر خواهد رسید.

جنبه دیگری از محدودیت سیاسی شدید دولت آمریکا در افزایش وسیع نیروهای اشغال‌گرش در افغانستان، تلاش دولت آمریکا برای جلوگیری از تشدید بیش‌تر تضادهای بین‌الامپریالیستی امپریالیزم آمریکا با امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین است که در طی چند سال گذشته پیوسته توسعه و تعمیق یافته و ابعاد خطرناکی گرفته است. افغانستان یکی از عرصه‌های توسعه و تعمیق تضاد مذکور است و واضح است که افزایش وسیع قوای اشغال‌گر آمریکایی در افغانستان با عکس‌العمل‌های جدی‌تر این دو قدرت بزرگ منطقه‌یی و جهانی روبرو خواهد شد.

متحد خود در ناتو را نیز در این جنگ شامل سازند و "مسئولیت‌هایی را به آن‌ها بسپارند. بنابراین از یک‌جهت ناگزیر اند کاملاً خودسرانه و بدون مشوره با آن متحدین خود در مورد افزایش قوا در افغانستان تصمیم‌گیرند، زیرا که میزان افزایش قوای آمریکا در افغانستان را نیز روشن می‌سازد و لازم است که امریکایی‌ها محدودیت‌های سیاسی قدرت‌های مذکور را نیز در نظر داشته باشند. طبق احصائیه‌های رسمی، در حال حاضر مجموعاً پانزده هزار نفر قوای امریکایی و سایر کشورهای عضو "ناتو" در افغانستان حضور اشغال‌گرانه دارند که یازده هزار نفر آن مربوط به آمریکا و چهار هزار نفر آن مربوط به سایر کشورهای عضو "ناتو" هستند. این احتمال وجود دارد که افزایش سه هزار نفری قوای آمریکا در افغانستان، افزایش دو هزار نفری قوای کشورهای دیگر عضو "ناتو" را به دنبال داشته باشد. به این ترتیب مجموع

در آمریکا، اگر از یک‌جانب با بیرون رفتن برتانیه از اتحادیه اروپا هم‌زمان گردید، از جانب دیگر باعث دوری بیش‌تر فرانسه از آمریکا و هم‌چنان دوری نسبتاً قابل توجه جرمنی از آمریکا گردید. به عبارت دیگر تضاد امپریالیزم آمریکا با امپریالیزم فرانسه و امپریالیزم جرمنی، که دو قدرت امپریالیستی اصلی و هژمونیک در اتحادیه اروپا هستند، بیش‌تر گردیده و به این اعتبار باعث تشدید تضاد میان امپریالیست‌های امریکایی و امپریالیست‌های شامل در اتحادیه اروپا گردیده است.

علیرغم این مسایل، سیاست امپریالیست‌های امریکایی در مورد جنگ افغانستان همیشه این بوده و خواهد بود که قدرت‌های امپریالیستی

تشدید عملیات‌های هوایی توسط قوای هوایی آمریکا در افغانستان



شده است که دیگر مراکز چند ولایت از قبیل هلمند، ارزگان، قندوز، پکتیکا، فراه، سرپل، فاریاب و غیره در فصل جنگ امسال حداقل مورد تهدید فوری قرار نداشته باشند.

در واقع هدف اصلی تشدید دو برابر عملیات‌های هوایی قوای اشغال‌گر امپریالیستی، مشخصاً قوای هوایی آمریکا در افغانستان، در قدم اول این است که از تجمع وسیع نظامی علیه خودشان و رژیم پوشالی که باعث می‌گردد مراکز ولایات مورد تهدید فوری قرار بگیرند و یا بزرگراه‌ها به صورت وسیع و برای مدت طولانی مسدود گردند، جلوگیری نماید.

تشدید دو برابر عملیات‌های هوایی در افغانستان توسط قوای هوایی اشغال‌گر امریکایی باعث افزایش تلفات قوای مذکور نمی‌گردد، در حالی که امکان مورد آماج قرار گرفتن چهره‌های نظامی محوری "مخالفین مسلح" اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را دو برابر بیشتر می‌سازد.

در هر حال نه جلوگیری از تجمع وسیع نظامی "مخالفین مسلح" از طریق تشدید دو برابر عملیات‌های هوایی قوای اشغال‌گر امپریالیستی می‌تواند باعث شکست قطعی

برتری هوایی قوای اشغال‌گر امپریالیستی، مشخصاً برتری هوایی قوای اشغال‌گر امریکایی، در افغانستان خیلی واضح و روشن است. در مقابل قوای هوایی مجهز، مدرن، نیرومند و آموزش دیده آن‌ها، یک قوای هوایی ضعیف و یک سیستم دفاع هوایی حداقل نیز وجود ندارد.

می‌توان گفت که ازین لحاظ حتی قوای هوایی رژیم دست‌نشانده، که به تازگی توسط امریکایی‌ها با یک تعداد طیارات جنگی باقی‌مانده از جنگ جهانی دوم "مجهز" گردیده است، در افغانستان بی‌رقیب است.

در "استراتژی جدید آمریکا در افغانستان" تشدید دو برابر عملیات‌های هوایی منظور گردیده و از چندی به این طرف عملاً آغاز گردیده است. مثلاً تنها در جریان عملیات‌های هوایی نه ماه گذشته توسط قوای هوایی آمریکا در افغانستان در حدود دو هزار بمب پرتاب گردیده است. واضحاً باید اذعان نمود که این تشدید دو برابر عملیات‌های هوایی تأثیرات فوری داشته و باعث

آن‌ها گردد و نه مورد آماج قرار گرفتن چهره‌های نظامی محوری آن‌ها. شکست قطعی وارد کردن بر "مخالفین مسلح" مستلزم استفاده وسیع از نیروهای زمینی و تصرف قطعی مناطق تحت کنترل‌شان است و چون اجرای چنین برنامه‌ای توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده، حداقل فعلاً، مقدور نیست، کل "استراتژی جدید" آمریکا در افغانستان حکم یک استراتژی جنگی فشاری برای وادار کردن طالبان (بزرگ‌ترین نیروی مخالف مسلح فعلی) به سازش با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را به خود می‌گیرد و نه یک استراتژی جنگی قاطع و فیصله‌کن.

تجهیز و آموزش بیش‌تر پولیس و اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده



امریکایی، افزایش دوبرابر عملیات‌های هوایی نیروهای هوایی امریکا در افغانستان و تجهیز بیشتر پولیس و اردوی پوشالی روی دست است، به نظر نمی‌رسد که "افغانستانی‌سازی" جنگ امپریالیستی در کشور از لحاظ رسمی به کلی از میان برود، اما رنگ و لعاب آن کم‌رنگ‌تر می‌گردد و بالمقابل رنگ و لعاب حالت تحت اشغال بودن کشور تیره‌تر خواهد شد و واضح‌تر به چشم خواهد خورد. در چنین حالتی ولو این‌که ظاهرسازی «پیش‌برد جنگ تحت رهبری نیروهای افغان» هم چنان حفظ گردد، رهبری حقیقی جنگ به‌نحو روشن‌تر از قبل به‌دست نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی خواهد بود.

در هر حال در تجهیز و آموزش بیش‌تر پولیس و اردوی پوشالی توسط اشغال‌گران امپریالیست حالت فوق العاده‌ای اتفاق نخواهد افتاد و این نیروها به نیروهای کاملاً مسلح و آموزش دیده با سلاح‌ها و آموزش‌های مدرن امروزی مبدل نخواهند شد. درین چهارچوب، نیروی هوایی اردوی پوشالی تعداد بیش‌تری از طیارات امریکایی مستعمل باقی‌مانده از جنگ دوم جهانی تحویل خواهد گرفت و برای استفاده از آن‌ها آموزش خواهد دید.

از هم اکنون مشخص گردیده است که اشکال جدید ملیشه‌سازی، از قبیل اردوی محلی، نیز روی دست است. یکی از تأثیرات ایجاد قطعات اردوی محلی، که غالباً در برگیرنده پرسونل نظامی سابق بیش‌تر از جهادی‌ها و یا منسوبین سابق اردوی رژیم خواهد بود، این است که تسلیحات و تجهیزات ولو مستعمل و آموزش‌های نظامی

پوشالی در طول زمان بیش‌تر از یک و نیم دهه گذشته به‌خوبی تجهیز و تسلیح نگردیده اند، ناشی از غفلت اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و انگلیسی و غیره نیست، بلکه ناشی از سیاست حساب‌شده آن‌ها است. آن‌ها در گذشته به‌صورت غیر مستقیم و از طریق پاکستان به سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش طالبان پرداختند و حتی در وهله اول به طالبان اجازه دادند که پیوندهای شان را با القاعده تحکیم و گسترش دهند. وقتی این کمک‌رسانی‌ها از یک حد معین تجاوز نمود، طالبان از کنترل خارج شدند. این وضع می‌تواند در مورد پولیس و اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده نیز اتفاق بیفتد. چنان‌چه به‌صورت قسمی از چند سال به‌این‌طرف موجود است و تا حال ازین ناحیه ضربات محکمی بر نیروهای اشغال‌گر وارد گردیده است و این احتمال وجود دارد که گسترده‌تر و عمیق‌تر گردد و خصلت نسبتاً وسیع‌تر محلی و منطقه‌یی پیدا نماید و حتی سرتاسری گردد. بنابراین در مورد سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش پولیس و اردوی پوشالی محتاط هستند که مبادا از کنترل خارج شود. این پولیس و اردو باید از لحاظ تجهیزاتی، مالی، آموزشی، استخباراتی و غیره متکی به اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نگر آن‌ها باشد تا نسبت به نیروهای اشغال‌گر، به ویژه نیروهای اشغال‌گر امریکایی، احساس عدم احتیاج پیدا نکند.

"تسلیم‌دهی مسئولیت‌های امنیتی" کشور به پولیس و اردوی پوشالی رژیم، که چند سال قبل با نمایشات فریبنده توسط اشغال‌گران امپریالیست به روی صحنه آورده شد، به این معنی بود که صرفاً رنگ و لعاب "افغانستانی‌سازی" جنگ امپریالیستی در کشور تیره‌تر گردد، نه آن‌که اشغال‌گران امپریالیست به‌کلی از افغانستان پا پس بکشند و حالت تحت اشغال بودن کشور پایان یابد. در حال حاضر که افزایش محدود قوای اشغال‌گر امپریالیستی امریکایی و غیر

یک ابرقدرت امپریالیستی جهان‌خوار مثل ابرقدرت امپریالیستی امریکا که به‌یک معنی بر تمام جهان چنگ انداخته و با تمام قدرت‌های خورد و بزرگ در جهان از در دشمنی یا دوستی سروکار دارد، "قدرت‌خدایی" ندارد که "به‌تنهایی" تمام جهان را اداره نماید. این ابرقدرت امپریالیستی جهان‌خوار نه تنها به متحدین امپریالیست، بلکه به مزدوران و دست‌نشانده‌گان مرتجع نیز نیاز دارد. درین معنی ابرقدرت امپریالیستی اشغال‌گر امریکا در افغانستان به‌رژیم دست‌نشانده درین کشور نیازمند است تا گویا نشان دهد که حضور قوای امریکایی در افغانستان به معنای اشغال افغانستان نیست و افغانستان کشور مستقلی است که دارای "دولت" و "نیروی نظامی" مختص به‌خود است.

دلیلش این است که عصر استعمار کهن و مستعمره‌سازی رسمی کشورها توسط قدرت‌های استعماری به پایان رسیده و دیگر هیچ قدرت و ابرقدرتی در جهان نمی‌تواند در وضعیتی قرار بگیرد که رسماً این یا آن کشور را به مستعمره رسمی خود مبدل نماید. دقیقاً مثل برده‌داری که دیگر هیچ قدرت و فردی نمی‌تواند رسماً به برده‌گیری و برده‌داری بپردازد، کما این‌که هنوز برده‌داری عملی در جهان وجود دارد.

افغانستان کنونی کشوری است که عملاً تحت اشغال نیروهای امریکایی و متحدینش قرار دارد، اما اشغال‌گران امپریالیست نمی‌توانند این کشور را مستعمره رسمی‌شان اعلام نمایند، بلکه مدعی‌اند که افغانستان یک کشور مستقل است و حتی ادعا دارند که به‌خاطر حفظ موجودیتش به‌عنوان یک کشور مستقل درین جا "حضور" دارند.

بنابراین آن‌ها در همان اوایل اشغال افغانستان رژیم دست‌نشانده را شکل دادند و به‌سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش پولیس و اردوی پوشالی این رژیم پرداختند. این‌که پولیس و اردوی

مربوط به ناتو در افغانستان گسترش بیش‌تری بیاید و سیستم تسلیحات، تجهیزات و آموزش‌های نظامی روسی در کشور بیش‌تر به حاشیه رانده شود. اما گسترش بیش‌تر اشکال جدید همیشه سازی، که غالباً در پیوند مستقیم با مربیان نظامی امریکایی قرار خواهند داشت، باعث تشنگی و پراگندگی بیش‌تر نیروهای نظامی رژیم خواهد شد و عدم تمرکز فرمان‌دهی در این نیروها را بیش‌تر از پیش خواهد ساخت. مسلماً چنین وضعی باعث تحکیم نظامی رژیم پوشالی خواهد شد.

علیرغم این که مصارف صد نظامی رژیم برابر با مصارف یک نظامی اشغال‌گر امریکایی است، در چهارچوب "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، افزایش کمی نیروهای نظامی پوشالی گنجانده نشده و چنین به نظر می‌رسد که کمیت فعلی این نیروها حد اعلا عددی نظامیان پوشالی در نظر گرفته شده است.

گذشته از تمامی مسایل فوق، ناتوانی ذاتی پولیس و اردوی رژیم دست‌نشانده به‌عنوان پولیس و اردوی پوشالی ساخته دست اشغال‌گران امریکاییست، از لحاظ ضعف شدید مورال جنگی و کم‌بود جدی انگیزه برای جنگیدن در رکاب

امپریالیست‌های اشغال‌گر و یکی از فاسدترین رژیم‌های موجود در جهان، مشکل التیام‌ناپذیری است که با هیچ ترفند امپریالیستی و ارتجاعی قابل التیام نیست. تجهیز و آموزش میکانیکی این نیروی نظامی مبتلا به ضعف شدید مورال جنگی و کم‌بود جدی انگیزه برای جنگیدن، در هر سطحی که صورت بگیرد، مشکل ذاتی این نیرو را رفع نخواهد کرد.

"عدم مداخله" در امور "ملت‌سازی" و تمرکز روی گشتن هرچه بیش‌تر "تروریست‌ها"

ادعای "ملت‌سازی" در افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست ادعای بی‌بنیادی است که سراسر تاریخ ملل جهان نادرستی آن را ثابت ساخته است. ملت از طریق اشغال قلمرو یک کشور توسط نیروهای نظامی مهاجم خارجی و سلب استقلال سیاسی آن کشور ساخته نمی‌شود، بلکه کاملاً برعکس آن، یکی از مؤلفه‌های اصلی آن، برپایی مبارزه و مقاومت علیه نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی ارتجاعی خارجی، این سلب‌کنندگان استقلال کشور و امحاکمندگان هویت ملی مردمان کشور و پیش‌برد مؤفقانه آن مبارزه و مقاومت تا اخراج آن نیروها از کشور و کسب استقلال سیاسی کشور و احیای هویت ملی مردمان کشور است.

پس در طول مدت بیش‌تر از یک‌ونیم دهه گذشته، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تحت نام "ملت‌سازی" در افغانستان چه مصروفیت‌هایی داشته‌اند؟ آن‌ها در طول این مدت از یک‌طرف قوای اشغال‌گر امپریالیست و قوای پوشالی سرکوب ملی را پیش برده‌اند و از طرف دیگر تلاش کرده‌اند که در میان مردمان افغانستان انقیادطلبی ملی را دامن بزنند و درین چهارچوب شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده یا طبق ادعای خودشان پروژه "دولت‌سازی" را به پیش سوق دهند.

واضح است که منظور از «عدم مداخله در امور ملت‌سازی» به هیچ وجهی به مفهوم عدم مداخله در امور فوق نیست و در واقع نمی‌تواند باشد. سرکوب ملی مردمان افغانستان و ترویج انقیادطلبی ملی در میان آن‌ها توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده امور غیر قابل تعطیل هستند و نمی‌توانند وجود نداشته باشند. شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده یا پروژه "دولت‌سازی" ادعایی اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان نیز غیر قابل تعطیل است. مثلاً تجهیز و آموزش بیش‌تر پولیس و اردوی پوشالی به عنوان یکی از اجزای مهم "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، غیرقابل تعطیل بودن سرکوب ملی و توأم با آن ترویج انقیادطلبی ملی توسط اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان را می‌رساند.

مدتی به این طرف واضحاً خود را نشان می‌دهد، تشدید هم‌زمان شوونیسم ملیتی دارودسته اشرف غنی در محور ارگ به شمول "ریاست اداره امور ریاست جمهوری" و "شورای امنیت ملی رژیم پوشالی" و ناسیونالیسم ارتجاعی ملیتی سایر باندهای شامل در رژیم است. این وضع نتیجه سیاست‌های آگاهانه امپریالیست‌های امریکایی و سایر امپریالیست‌های اشغال‌گر در افغانستان است، سیاستی که تحت پوشش "عدم مداخله در امور داخلی افغانستان" پیش برده می‌شود. این سیاست کاملاً جدید نیست و از همان روز اول تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور توسط نیروهای امپریالیستی آغاز گردید و قبل از آن نیز به یک معنی وجود داشته است. تشدید کنونی تضادهای ملیتی میان ملیت‌های مختلف افغانستان نتیجه منطقی تشدید کنونی سیاست مذکور توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده است، تا بدین وسیله در شرایط اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده، شکل‌گیری سرتاسری مقاومت ملی ناممکن گردد یا لاقلاً به تعویق بیفتد.

مؤلفه اصلی دیگر "ملت‌سازی"، مبارزه مؤفقانه علیه ساختارها، مناسبات و نیروهای ارتجاعی ضد ملی ماقبل سرمایه‌داری و سرنگونی این ساختارها، مناسبات و نیروها است و نه حفظ و ابقای ساختارها، مناسبات و حاکمیت نیروهای ارتجاعی فیودالی و بورژواکمپرادوری، آن‌هم در شکل ساختارها و مناسبات متکی بر اشغال‌گران و در قالب حاکمیت پوشالی ارتجاعی فیودالی و بورژواکمپرادوری رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست. پروژه ملت‌سازی در افغانستان ناگزیر باید پروژه مبارزه و مقاومت مؤفقانه علیه رژیم دست‌نشانده و سرنگونی آن، در پهلوی مبارزه و مقاومت مؤفقانه علیه اشغال‌گران امپریالیست، نیز باشد.

در واقع، آن‌چه تحت نام عدم‌مداخله در امور ملت‌سازی در چوکات "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" مطرح گردیده است، بخشی از همین سرکوب ملی و ترویج انقیادطلبی ملی است.

یکی از تبارزات آشکار این "عدم مداخله" که از

یکی از تبارزات آشکار دیگر این "عدم مداخله"، که هم‌چنان از مدتی به این طرف واضحاً خود را نشان می‌دهد، تشدید گرایش‌های ارتجاعی ضد دموکراتیک، سرکوب‌گرانه، استبدادی و به اصطلاح اسلامی باندهای حاکم رژیم است. سیاست امپریالیستی ای که باعث تشدید این گرایش‌ها



گردیده است، تحت عنوان پذیرش "نسبیت فرهنگی" پیش برده می‌شود. این سیاست نیز کاملاً جدید نیست و از همان روز اول تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور توسط نیروهای امپریالیستی آغاز گردید و قبل از آن نیز به یک معنی وجود داشته است. تشدید کنونی گرایش‌های ارتجاعی ضد دموکراتیک، سرکوب‌گرانه و استبدادی باندهای حاکم رژیم نتیجه منطقی تشدید سیاست ارتجاع‌پروری، استبداد‌پروری و بنیادگرایی پروری توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده است تا بدین طریق درماندگان مرتجعی مثل گلبدین و نیروهای ارتجاعی زبونی مثل حزب اسلامی گلبدین را به طرف خودشان بکشانند.

این "عدم مداخله" واضحاً به ضرر تسلیم طلبان به اصطلاح چپی مثل سازمان رهایی و بخش مرکز "ساما"، که به امید تطبیق به اصطلاح نورم‌های دموکراتیک بین‌المللی توسط اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان هستند، تمام می‌شود و تا حال نیز تمام شده است.

«تمرکز روی کشتن هرچه بیش‌تر "تروریست‌ها"» عبارتی است که باید به معنای تشدید جنگ و افزایش تلفات جنگی "نیروهای مسلح مخالف" اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و در عین حال افزایش تلفات جنگی نیروهای مسلح

امپریالیست قابل پیش‌بینی است. اگر در همان اولین روزهای افزایش دوبرابر عملیات‌های هوایی نیروهای اشغال‌گر امپریالیست، یک گروه از نیروهای پولیس رژیم در ولسوالی گرشک ولایت هلمند قتل عام گردید، چنین قتل عام‌هایی در آینده نیز تکرار خواهد شد.

افزایش کشت‌وکشتار اهالی ملکی کشور نیز قابل پیش‌بینی است. بمباران چندی قبل مراسم عروسی در "شمالی" عملاً نشان داد که این افزایش در جریان تطبیق "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، یعنی در جریان تشدید جنگ امپریالیستی در افغانستان، غیر قابل اجتناب است و عذرخواهی‌های فریب‌کارانه نمی‌تواند جنایت‌بار بودن آن‌چه را که اتفاق افتاد و آن‌چه را که در آینده اتفاق خواهد افتاد، بپوشاند.

رژیم پوشالی و افزایش کشت‌وکشتار اهالی ملکی افغانستان ترجمه و تفسیر گردد. درین چهارچوب، همان‌گونه که قبلاً بیان گردید تشدید دوبرابر عملیات‌های جنگی نیروهای هوایی اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در افغانستان منظور گردیده است. برعلاوه احتمال افزایش عملیات‌های شبانه و حمله بر روستاها و خانه‌های مردم - که در زمان آخر حکومت پوشالی شاه شجاع سوم، حتی مورد مخالفت شدید رئیس جمهور رژیم پوشالی قرار داشت - و سایر اشکال "کشتار منتخب" وجود خواهد داشت. هم‌چنان در صورت تجمع وسیع "نیروهای مسلح مخالف" اجرای عملیات‌های وسیع هوایی یا عملیات‌های وسیع زمینی و هوایی به‌طور هم‌زمان و به‌صورت مشترک توسط نیروهای اشغال‌گر و نیروهای پوشالی روی دست گرفته خواهد شد.

افزایش تلفات نیروهای مسلح رژیم پوشالی، نه تنها توسط "نیروهای مسلح مخالف" بلکه حتی توسط بمباران‌های طیارات نیروهای اشغال‌گر

جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها

امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و میدان‌داری انحصاری جنگ مقاومت ارتجاعی طالبانی در صحنه کارزار، تا حد معینی، و حتی می‌توان گفت تا حد زیادی، کاربرد داشته است. عکس آن نیز صادق است؛ یعنی سیاست مذکور به نفع طالبان تمام شده و باعث تقویت طالبان و گسترش نفوذ آن‌ها در مناطق مختلف کشور گردیده است.

اعلام هدف سیاسی جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها در چوکات "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" توسط اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در واقع

جوانب مختلفی دارد که لازم است روی مهم‌ترین جنبه‌های آن کمی مکث کنیم.

۱ -- اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست اشغال‌گرشان یک‌جا با رژیم دست‌نشانده آنان همیشه کوشیده اند و می‌کوشند که خود را ناجیان مردمان افغانستان از ارتجاع، استبداد، زن‌ستیزی، شوونیسم ملیتی، سرکوب‌گری، قوانین فوق‌العاده خشن طالبانی و القاعده و سایر گروه‌های اسلام‌ست خارجی متحد طالبان معرفی نمایند و به این طریق اشغال‌گری و وطن‌فروشی شان را موجه جلوه دهند. با تأسف باید گفت که این سیاست در شرایط ضعف مفرط نیروهای ملی، دموکراتیک و انقلابی، نبود جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در میدان جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران

رسانه‌های مربوط به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در افغانستان در مورد موجودیت "بیست گروه تروریست بین‌المللی" در کشور داد سخن می‌دهند. اما از قرار معلوم کلیت "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" از لحاظ سیاسی علیه طالبان توجیه گردیده و هدف سیاسی این استراتژی جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها اعلام گردیده است.

اعلام این هدف سیاسی از طرف اشغال‌گران امپریالیست امریکایی

مبالغ مربوط به خودشان را خود حصول کنند.

بدین ترتیب طالبان تسلیم شده به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و دارای موقعیت قانونی در رژیم دست‌نشانده به دسته کوچکی از مولوی‌ها و ملاها مبدل خواهند شد که برای پیروزی در انتخابات رژیم هیچ چانس نمی‌خواهند داشت. در چنین صورتی امیرالمؤمنین طالبان حداکثر خواهد توانست لقب "مولوی دیزل" افغانستان را به خود اختصاص دهد. (۱)

چهارم این‌که: محرک عمده و عینی جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، حالت تحت اشغال بودن و حالت تحت حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده بودن کشور است، زیرا همین وضعیت است که احساسات استقلال طلبانه توده‌های مردم علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را بر می‌انگیزاند و آن‌ها را به میدان‌های جنگ می‌کشاند.

البته رهبری طالبان به دلیل داشتن آمادگی‌های جنگی قبلی توانستند کلاً این احساسات را به طرف خودشان بکشانند، سازمان‌دهی و بسیج کنند و شعارهای شان را بر این احساسات و آمادگی‌های جنگی توده‌ی تحمیل کنند. اما بعد از وفات ملا عمر، دارای رهبری و تشکیلات واحدی نیستند و چند پارچه شده‌اند. این وضعیت به یک معنی به مفهوم از دست دادن حضور انحصاری در میدان جنگ و موقعیت انحصاری در رهبری جنگ است. بنابراین حتی در وضعیت فعلی نیروهای ملی، دموکراتیک و انقلابی، مشخصاً ملی-دموکراتیک نوین و مائوئیست‌ها، به شرط آماده بودن خودشان، از لحاظ عینی در موقعیت بهتری، نسبت به چند سال قبل، برای داخل شدن در میدان جنگ قرار دارند.

در صورت کشانده شدن رهبری طالبان به طرف تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم

کشوری و ملی دارد و نه بین‌المللی و جهانی، در مجموع خواست اصلی شان خروج قوای اشغال‌گران ناتو به رهبری امپریالیست‌های امریکایی از افغانستان است و حداکثر خواهان برقراری مجدد امارت اسلامی افغانستان هستند.

بخش سوم نیروهای اجیر است که برای پیش‌برد فعالیت‌های نظامی مشخص اجیر می‌شوند و در بدل پول فعالیت‌های نظامی معینی را پیش می‌برند.

واضحاً به نظر می‌رسد که صلاحیت‌های رهبری نیروهای طالبان بیش‌تر به دست افراد مربوط به گروه اول یا جهادی‌های داخلی و خارجی است، ولی نیروهای شان در مجموع به‌طور عمده متشکل از ناسیونالیست‌ها یا بخش دوم است، در حالی که بخش سوم نه از صلاحیت‌های رهبری برخوردار است و نه عمدگی دارد بلکه یک بخش فرعی محسوب می‌گردد.

در صورتی که رهبری طالبان در مسیر تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده یعنی تلاش برای موقعیت قانونی یافتن در چهارچوب رژیم دست‌نشانده بیفتند، به آن برسد و در موقعیتی مثل موقعیت فعلی رهبری حزب اسلامی گلبدین قرار بگیرد، همان‌گونه که هم‌اکنون حزب اسلامی گلبدین در مسیر انحلال قرار گرفته است، طالبان نیز در چنین مسیری قرار خواهند گرفت:

آن‌ها در قدم اول بخش جهادی‌های خود را به‌طور قطع از دست می‌دهند. آن‌ها، به‌خصوص خارجی‌های شان، یا به نیروهای ارتجاعی اشغال‌گر موجود داعشی در نقاط مختلف کشور می‌پیوندند، یا از افغانستان خارج می‌شوند و یا هم دسته‌بندی یا دسته‌بندی‌های جدیدی برای پیش‌برد "جهاد" شان در افغانستان به وجود می‌آورند.

در قدم دوم ناسیونالیست‌های شان را از دست می‌دهند. آن‌ها یا دسته‌بندی‌های جدیدی برای پیش‌برد "جهاد" شان در افغانستان به وجود می‌آورند یا به دسته‌های موجود جدا شده از رهبری اصلی طالبان می‌پیوندند، یا خودشان به شکل مستقل با اشغال‌گران و رژیم داخل معامله می‌شوند.

در قدم سوم بخش نیروهای اجیرشان ترجیح خواهند داد که با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی مستقلانه داخل معامله شوند و

از یک جهت خلاصه کردن "مشکل افغانستان" به "مشکل طالبان" است و چنان‌چه گویا این "مشکل" رفع گردد، از نظر آن‌ها افغانستان گل و گلزار خواهد شد. اما این واقعیت ندارد.

اول این‌که: اگر بخواهیم "مشکل افغانستان" را در موضوع عمده آن خلاصه کنیم باید بگوییم که "مشکل افغانستان" مشکل حضور نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده در کشور است.

دوم این‌که: جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده صرفاً به جنگ طالبان، یا به بیان بهتر بخش مربوط به رهبری اصلی آن‌ها، علیه اشغال‌گران و رژیم خلاصه نمی‌گردد. طبق بیان خود اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی: «در افغانستان بیست گروه "تروریست" بین‌المللی فعال است و این کشور به لانه زنبور می‌ماند.» واضح است که تمامی این گروه‌ها زیر رهبری طالبان و تحت درفش آن‌ها حرکت نمی‌کنند و یک تعدادشان، فعالیت‌های مستقل از طالبان دارند و در صورتی که جناح مربوط به رهبری اصلی طالبان به فرض محال، یا حداقل بسیار مشکل، به اشغال‌گران و رژیم پوشالی تسلیم هم شوند، بقیه نیروها به جنگ ادامه خواهند داد و از طریق جلب و جذب نیروهای ناراضی از رهبری تسلیم‌شده طالبان تقویت خواهند شد.

سوم این‌که: طالبان خودشان نیروهای شان را به سه بخش تقسیم می‌کنند:

بخش اول: "جهادی‌های پان‌اسلامیست".

بخش دوم: "مجاهدین ناسیونالیست".

بخش سوم: "نیروهای اجیر".

بخش اول اجندای بین‌المللی و جهانی دارد و هدف شان صرفاً در محدوده افغانستان خلاصه نمی‌گردد.

بخش دوم از نظر خودشان اجندای

(۱) -- چندین سال قبل زمانی که حزب مردم پاکستان بر سر قدرت بود و بی نظیر بوتو در پاکستان نخست وزیر بود، مولوی فضل الرحمان با حزب مردم پاکستان و بی نظیر بوتو رابطه حسنه برقرار کرده بود و از حزب حاکم و دولت حاکم کمک می‌گرفت. یکی از این کمک‌ها که گویا قابل توجه نیز بوده است دریافت چندین تانکر دیزل توسط مولوی فضل الرحمان بود. او پس از آن به مولوی دیزل معروف شد و تا حال به همین نام یاد می‌گردد.

بیفتند که هیچ‌گونه امیدی برای ادامه مقاومت از لحاظ سیاسی برای شان باقی نماند.

۴: مقاومت کنندگان آن چنان به بحران ایدئولوژیک بیفتند که دیگر ادامه مقاومت برای شان بیهوده تلقی گردد و حقانیت خود را از لحاظ ذهنی در نزد آنان از دست بدهد.

مسئلاً در شرایط کنونی افغانستان و با توجه به شعار «جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد...» که توسط خود اشغال‌گران امپریالیست مطرح گردیده است، وضعیت شماره اول نه وجود دارد و نه امکان به‌وجود آمدن آن در آینده متصور است.

یک موفقیت بزرگ است، مقاومت کنندگان به‌جای ادامه مقاومت در جست‌وجوی فضای امن در زیر سایه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی بیفتند؟

در واقع ادامه مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی فقط زمانی به جست‌وجوی فضای امن در زیر سایه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده مبدل می‌گردد که:

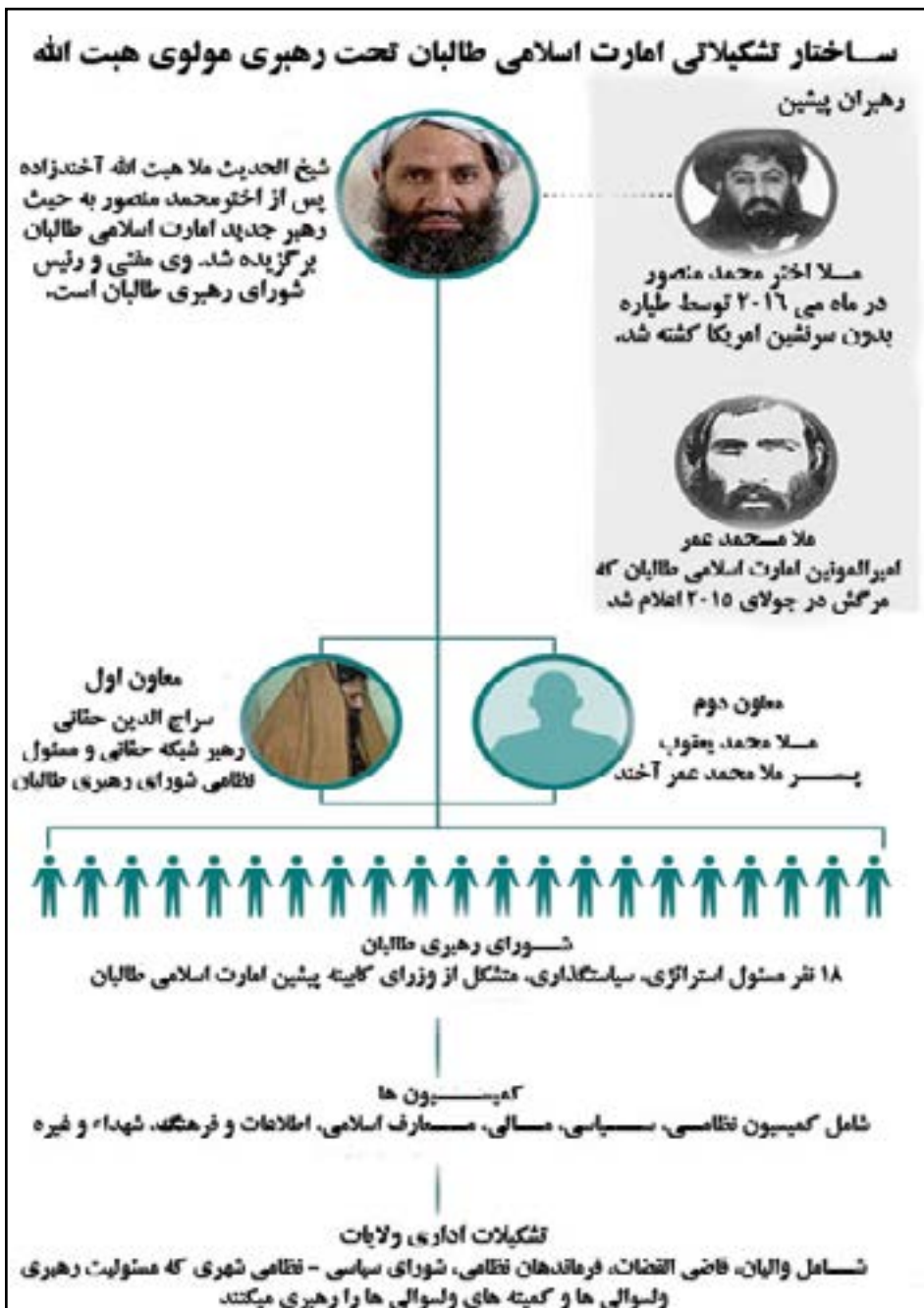
یک: مقاومت کنندگان در چنان وضعیت وخیمی از لحاظ نظامی قرار بگیرند که برای "نجات" از یک قتل عام بی‌ثمر و فقط برای نجات جان افراد "ناگزیر" از انتخاب چنین جست‌وجویی گردند.

دو: مقاومت کنندگان آن چنان به بحران سیاسی

دست‌نشانده، وضعیت خطیری به‌وجود می‌آید و ممکن است بر احساسات استقلال طلبانه و آمادگی‌های جنگی توده‌های مردم کشور ضربات هولناک و کشنده وارد گردد و کل مقاومت علیه اشغال‌گران و پوشالیان با فطور بسیار جدی مواجه شود. اما می‌توان - و باید - این چرخش هولناک وضعیت سیاسی و نظامی در کشور را با خطرات و ضایعات هرچه کم‌تر از سرگذشتاند و در وضعیت مناسب عینی و ذهنی بهتری نسبت به حال برای داخل شدن در میدان جنگ قرار گرفت. بنابراین شکست و تسلیمی رهبری طالبان می‌تواند - و باید - به مفهوم شکست کل جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده آنان نباشد و حتی می‌تواند - و باید - زمینه‌های عینی و ذهنی بهتری در جامعه برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران به وجود بیاید.

اما گمان نمی‌رود که رهبران طالبان با توجه به تمامی مطالبی که در سطور فوق بیان داشتیم خود را در مسیر خودکشی سیاسی تسلیمی و تسلیم طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار دهند و برای موقعیت قانونی یافتن در چهارچوب رژیم دست‌نشانده و قانون اساسی سرهم‌بندی شده آن تلاش کنند. فشرده تمام دلایل آن را باید در خود فرمول‌بندی متناقض "جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها" جستجو نمود که قسمت اول آن در تناقض با قسمت دومش قرار دارد.

۴ -- وقتی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی کل هم‌وغم شان را روی این مسئله متمرکز نمایند که از قدرت‌گیری مجدد طالبان جلوگیری نمایند، در واقع عملاً اعلام می‌نمایند که قادر به نابودی مقاومت علیه خودشان، حتی مقاومت طالبانی، نیستند و فقط می‌توانند از قدرت‌گیری سرتاسری آن‌ها جلوگیری نمایند. درین صورت چرا باید توقع داشته باشند که علیرغم این ناکامی شان، که برای مقاومت یک ملت ضعیف و فقیر و آن‌هم در مقابله با ابرقدرت امپریالیستی یک‌ه‌تاز جهان



بروز بحران سیاسی شدید برای مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده فقط در صورتی متصور است که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده از طرف اکثریت مردمان کشور مورد حمایت فعال قرار بگیرند و مخالفین نیز از حمایت فعال از مقاومت دست بردارند، وضعیت رژیم روز بروز به‌تر گردد و وضعیت ابرقدرت و قدرت‌های امپریالیستی اشغال‌گر روز بروز خوب‌تر شود و در حالت اعتلا قرار داشته باشند. اما یک رژیم سـرتاپا بحران زده و ابرقدرت امپریالیستی اشغال‌گری که در خانه خودش با مخالفت نسبتاً فعال اکثریت مردمان کشورش روبه‌رو باشد، مقاومت مردمان یک کشور اشغال شده و تحت حاکمیت پوشالی یک رژیم دست‌نشانده را نمی‌تواند دچار بحران سازند، آن‌هم در حالی که این ابرقدرت امپریالیستی اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده اش مورد مخالفت روز افزون قُرت‌های رقیب منطقه بی و جهانی و همسایگان کشور اشغال شده نیز قرار داشته باشند.

۴ - گرچه این درست است که جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در ظرف بیش‌تر از یک‌وینیم دهه گذشته ضربات کاری ای بر نیروهای اشغال‌گر امپریالیست و رژیم پوشالی وارد کرده و طولانی‌ترین جنگ ایالات متحده آمریکا در خارج از آن کشور را رقم زده است. اما به دلیل این‌که رهبری این جنگ در طول این مدت به دست طالبان یعنی یک نیروی ارتجاعی فیودالی - بورژواکمیپرادوری آغشته به شوونیسم غلیظ ملیتی و جنسیتی قرار داشته است، جنگ مذکور تا حال نتوانسته است ظرفیت تام و تمام مردمان کشور ما را در مقاومت ملی تبارز دهد.

الف -- علیرغم این‌که دهقانان فقیر روستایی، کارگران آواره افغانستانی در پاکستان، ایران و کشورهای عربی خلیج و چوپانان فقیر کوچی اکثریت به اتفاق نیروهای جنگی طالبان را تشکیل می‌دهند، اما به دلیل ماهیت فیودالی - بورژواکمیپرادوری طالبان، نه تنها نیروی بالقوه عظیم مبارزاتی طبقاتی آن‌ها در خدمت به مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، حتی به‌صورت قسمی، فعال

نمی‌گردد، بلکه یا وسیعاً ضایع می‌گردد و یا حتی به کانال‌های انحرافی می‌افتد. مثلاً یک معضله بزرگ اجتماعی در جامعه افغانستان دشمنی‌های شخصی، خانوادگی و حتی طایفه‌یی و قبیله‌یی میان افراد، خانواده‌ها، طایفه‌ها و قبیله‌ها است. صرف‌نظر از این‌که درین دشمنی‌ها چه کسی یا کسانی متجاوز و چه کسی یا کسانی مورد تجاوز هستند، طالبان ازین دشمنی‌ها برای جلب و جذب افراد به صفوف نیروهای نظامی شان استفاده می‌نمایند.

ب -- مقاومت طالبان از لحاظ خواست استقلال‌خواهی ناقص یعنی خواست تبدیل حالت مستعمراتی افغانستان به حالت نیمه مستعمراتی یک مقاومت قسمی و ناپیگیری است. قسمی بودن و ناپیگیری بودن این مقاومت قبل از همه به ماهیت طبقاتی فیودالی - بورژواکمیپرادوری طالبان مربوط است. این ماهیت باعث می‌گردد که افق دید و مشی سیاسی طالبان در مجموع از دایره و چهارچوب مناسبات امپریالیستی - ارتجاعی بین‌المللی کنونی فراتر نرود و خواست‌های شان در محدوده نظام حاکم جهانی قید بماند. در واقع در جهان کنونی مناسبات ارتجاعی نیمه فیودالی مستقل از امپریالیسم نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه این مناسبات فقط در شرایط مستعمراتی یا نیمه‌مستعمراتی می‌تواند وجود داشته باشد.

درین‌جا منظور این نیست که طالبان به‌جای حالت مستعمراتی افغانستان صرفاً در آینده خواهان یک حالت نیمه مستعمراتی برای کشور هستند، بلکه هم اکنون نیز در مناطق پای‌گاهی‌شان در صدد برقراری مناسبات مستقلانه حقیقی و همه جانبه نیستند بلکه فقط موجودیت نظامیان اشغال‌گر و پوشالی را درین مناطق نمی‌خواهند و غیر از آن به هیچ تلاشی برای برهم زدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی حاکم ارتجاعی، که بارشته‌های متعدد در پیوند با مناسبات امپریالیستی اشغال‌گرانه حاکم قرار دارد، و پایه ریزی مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حقیقتاً مستقل و حقیقتاً ملی نمی‌پردازند.

در واقع به ندرت اتفاق می‌افتد که طالبان جلو اجرای برنامه‌های بازسازی امپریالیستی و ارتجاعی حاکم در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به معنای واقعی کلمه بایستند، بلکه فقط اجرای برنامه‌های مذکور، و مشخصاً اجرای برنامه‌های تحت تأمین امریکایی‌ها، را زیر کنترل شان می‌گیرند که آن‌هم در اکثر موارد به‌خاطر ایجاد نوعی درآمد زایی جمعی عمومی یا گروهی و یا هم فردی برای خود طالبان روی دست گرفته می‌شود. بنابراین برنامه‌های مذکور تقریباً بدون مانع،

و البته با مصارف گزاف‌تر نسبت به مناطق تحت کنترل رژیم پوشالی، پیش می‌رود و فقط قدرت سیاسی کنترل‌کننده برنامه‌های مذکور تبدیل می‌گردد، یعنی جای رژیم پوشالی را "امارت اسلامی طالبان" و کمیسیون‌های گوناگون آن می‌گیرد.

این وضعیت باعث می‌گردد که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان به آسانی و سادگی به مناطق پای‌گاهی آن‌ها دسترسی داشته باشند و به ذرایع مختلف از رشد و گسترش روحیه مقاومت طلبی حقیقی در میان مردم جلوگیری نمایند و اگر این روحیه را به‌طور کلی از بین برده نتوانند حداقل به‌صورت قسمی تخریب کنند. همچنان قادر باشند که شبکه‌های استخباراتی شان را درین مناطق به آسانی فعال سازند.

برعلاوه طالبان در جریان "استفاده" از تضادها میان قدرت‌های امپریالیستی نیز دچار این‌گونه محدودیت‌ها می‌شوند و بیش‌تر از آن‌که از تضادهای مذکور به نفع مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی استفاده نمایند، خود مورد استفاده قدرت‌های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی رقیب امپریالیست‌های اشغال‌گر در کشور قرار می‌گیرند. هم‌چنین است "استفاده" از تضادهای قدرت‌های ارتجاعی منطقه با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی در مورد مسایل مربوط به منطقه آسیای میانه، شرق میانه، جنوب آسیا و خود افغانستان.

پ -- طالبان عمیقاً و وسیعاً آغشته به سموم شوونیسم غلیظ طبقات حاکمه ملیت‌پشتون در قبال ملیت‌های غیرپشتون کشور است. به همین جهت قادر نیستند مثل وحدت ملی میان تمامی ملیت‌های ساکن در کشور باشند. به‌طور مثال چوپانان فقیر کوچی پشتون‌های زحمت‌کش تهی‌دستی هستند که شیوه زندگی سخت و طاقت‌فرسای دارند و محرومیت آن‌ها فوق‌العاده عمیق و وسیع است یعنی هنوز تا حد قابل توجهی از چنبره عقب‌ماندگی‌ها و محرومیت‌های شیوه زندگی ماقبل فیودالی (مال‌داری قبیله‌یی و طایفه‌یی خانه‌به‌دوش) نجات حاصل نکرده‌اند.

مسلم است که جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان بدون مواجهه جدی ایدیولوژیک- سیاسی، و در صورت مورد حمله قرار گرفتن از طرف طالبان دست زدن به مواجهه برحق مسلحانه دفاعی در مقابل آنان، به خاطر حضور فعال در میدان کارزار جنگ مقاومت، نمی‌تواند در مقابل این چلنج پیروز گردد. ولی مسلم است که اگر ما بتوانیم بر ضعف‌ها و کمبودهای مان فایز آیین و تمامی توان‌مندی‌های بالقوه خود را به توان‌مندی‌های بالفعل بدل کنیم، به‌طور قطع قادر خواهیم بود در مقابل این چلنج پیروز شویم، از مرحله تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و اشغال‌گران مرتجع داعشی مؤفّقانه عبور کنیم و به مرحله حضور در میدان نبرد و پیش‌برد مقاومت جنگ وارد گردیم.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌تواند - و باید - تمامی محدودیت‌های طبقاتی، ملی ضد امپریالیستی، ملیتی و جنسیتی مقاومت ارتجاعی قسمی طالبانی را رفع نماید و خیلی خیلی بیش‌تر از مقاومت مذکور، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و هم‌چنان اشغال‌گران مرتجع داعشی را به ستوه بیاورد، اشغال‌گران را به فرار از افغانستان مجبور سازد، رژیم دست‌نشانده را سرنگون نماید و سرانجام حالت افغانستان اشغال شده را صرفاً به حالت نیمه مستعمراتی مبدل نماید بلکه استقلال و آزادی حقیقی کشور و مردمان کشور را تأمین نماید.

قول رئیس معارف ولایت قندهار گفته شد که در طول پانزده سال گذشته در تمامی ولسوالی‌های ولایت قندهار حتی یک دختر از صنف دوازدهم فارغ نگردیده است و تمامی دخترانی که از صنف دوازدهم فارغ شده و سپس در امتحان کانکور پوهنتون‌ها شرکت کرده اند فارغان صنف دوازدهم لیسه‌های شهر قندهار بوده اند. یا مثلاً باربار و در مناطق مختلف دیده شده است که کسی یا کسانی بعد از کشتن زن یا دخترشان به مناطق طالبان پناه برده و حتی در آن جاها تفنگ طالبان را به شانه انداخته اند و به این طریق از مجازات‌هایی یافته اند.

چندین سال قبل یک خبرنگار انگلیسی در صحبت با یکی از هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گفته بود که طالبان امکان رشد و گسترش دارند، ولی شما ندارید، چرا که شما را مردم افغانستان رد کرده اند. آن هوادار حزب در جواب گفته بود که مردم افغانستان روزیونیست‌های خلقی و پرچمی و اربابان اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست‌شان را رد کرده اند نه ما را و ما خود بخشی از آن رد کنندگان مردمی بوده‌ایم. در آن زمان برای بعضی از رفقای ما این استنباط حاصل شد که ممکن است امپریالیست‌های اشغال‌گر، مشخصاً امپریالیست‌های اشغال‌گر انگلیسی، رشد و گسترش طالبان را به مثابه حربه‌ای برای جلوگیری از رشد و گسترش جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان و حضور فعالش در میدان کارزار جنگ مقاومت استفاده نمایند. حالا ممکن است چنین استفاده‌ای به عمل آمده باشد یا به عمل نیامده باشد، ولی یکی از نتایج عملی رشد و گسترش طالبان در افغانستان از آن زمان تا حال این بوده است که به‌صورت مستقیم یا غیر مستقیم، به عنوان یکی از عوامل، از رشد و گسترش جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان و حضور فعالش در میدان کارزار جنگ مقاومت، یعنی برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، جلوگیری نماید.

اما طالبان به دلیل ماهیت آغشته بودن‌شان به سموم غلیظ شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون قادر نیستند این محرومیت طبقاتی عمیق و وسیع آن‌ها را در یک مسیر طبقاتی ضد فیودالی- ضد بورژواکمپرادوری و ضد امپریالیستی به طرف برپایی و پیش‌برد مقاومت متحد و وسیع سرتاسری علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده سمت‌وسو دهند. در نتیجه برای بسیج آن‌ها به انگیزه‌ها، وسایل و طرقی پناه می‌برند که نه تنها در نهایت بلکه به‌صورت فوری به نفاق ملیتی در کشور دامن می‌زند و به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تمام می‌شود و آن‌ها را قادر می‌سازد که به سازمان‌دهی نیروهای "حربکی" حتی در میان غیر پشتون‌هایی که خود را به‌حق یا به‌ناحق تحت تهدید کوچیان پشتون می‌دانند بپردازند.

ت -- طالبان نه تنها ظرفیت جان‌بازی نصف نفوس جامعه یعنی زنان را در خدمت به جنگ مقاومت شگوفاً نساخته و بسیج نکرده اند بلکه عمداً این ظرفیت را به‌طور روزمره ضایع می‌سازند. درین مورد صراحتاً باید گفت که شوونیزم غلیظ زن‌ستیزانه و مردسالارانه طالبان به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و به ضرر برپایی و پیش‌برد یک مقاومت ملی عمومی در برگیرنده زنان و مردان کشور عمل می‌نماید. به‌طور مثال در حالی که رژیم دست‌نشانده و مقدم بر آن اشغال‌گران امپریالیست مدام در مورد حقوق زنان و مبارزه علیه شوونیزم مردسالار گلو پاره می‌کنند، طالبان در مناطق شان وسیعاً به مسدود کردن مکاتب دخترانه می‌پردازند. چنان‌چه چندی قبل از

نزدیکی‌های بیش‌تر با هند و تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان



هند در زمان لشکرکشی‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه استعمارگران انگلیسی بالای افغانستان تحت انقیاد استعمار انگلیس قرار داشت. به همین جهت هر سه لشکرکشی تجاوزکارانه استعمارگران انگلیسی بالای کشور توسط هند برتانوی و قوای نظامی آن صورت گرفت. برعلاوه در طول هشت دهه دوام سلطه استعمار انگلیسی بر افغانستان در مجموع، پیش‌برد امور گوناگون مربوط به افغانستان بخشی از مسئولیت‌های حکومت هند برتانوی بود.

مجموع مداخله‌گری‌های استعمارگران انگلیس‌ها علیه امان الله خان، به شمول شورش سقوی و حرکت‌های محیلانه نادر غدار برای تصرف قدرت سیاسی کابل، تحت پوشش مبارزه علیه حکومت سقوی، نیز از طریق هند برتانوی دامن زده شد

و توسط حکومت هند بر تانوی رهبری گردید.

در زمان لشکرکشی تجاوزکارانه سوسیال امپریالیست‌های شوروی بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها در طول تقریباً یک دهه، هند یکی از متحدین سیاسی سوسیال امپریالیزم شوروی و یکی از دوستان نزدیک رژیم پوشالی دست‌نشانده اشغال‌گران در افغانستان بود.

و اکنون هند ارتجاعی مستعمراتی یا نیمه مستعمراتی نقش سنتی ای را که در طول تقریباً دو قرن گذشته در قبال افغانستان بر عهده داشته است، یعنی تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور یا همراهی با متجاوزین و اشغال‌گران این کشور، یک‌بار دیگر بر عهده گرفته است. هند در زمان آغاز تجاوز امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها، حتی تضاد خصمانه شدید و دیر پای خود با پاکستان را به فراموشی سپرد و در حالی که حکومت پاکستان تمامی پایگاه‌های نظامی بحری، هوایی و زمینی ارتش پاکستان و تمامی راه‌های مواصلاتی خود را در اختیار ارتش‌های متجاوز امپریالیست بر افغانستان قرار داد، برای ارائه "خدمات" مشابه اظهار آمادگی نمود. بر علاوه پس از شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده در کابل، هند به یکی از قدرت‌های اصلی کمک‌کننده به برنامه بازسازی استعمارگرانه اشغال‌گران امپریالیست و وطن‌فروشان رژیم دست‌نشانده مبدل گردید و تا حال به ایفای این نقش خود ادامه می‌دهد.

سال گذشته دولت هند یک قرارداد همکاری نظامی با دولت امریکا منعقد نمود. طبق این قرارداد، دولت هند تمامی پایگاه‌های بحری و هوایی خود را برای سوخت‌گیری و ترمیم در اختیار نیروهای بحری و هوایی ایالات متحده امریکا قرار می‌دهد. در آن موقع ذهنیت‌ها بیش‌تر متوجه سمت‌وسوی ضد چینی این قرارداد داد نظامی گردید و ما ضمن تأیید این نتیجه‌گیری گفتیم که قرارداد مذکور در عین حال در رابطه با مسایل مربوط به افغانستان

نیز می‌تواند مورد استفاده دولت‌های امریکا و هند قرار بگیرد.

اکنون که "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" واضحاً به عنوان "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و جنوب آسیا" مطرح گردیده است، نقش قرارداد همکاری نظامی میان دولتین امریکا و هند در رابطه با افغانستان، بیش‌تر از پیش، واضح و روشن گردیده است، به خصوص که در چهار چوب این "استراتژی جدید" از یک طرف «نزدیکی‌های بیش‌تر با هند» و از طرف دیگر "تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان" به صورت توأم مطرح می‌گردد.

نزدیکی‌های بیش‌تر امریکا با هند به مفهوم نزدیکی‌های بیش‌تر سیاسی و نظامی امریکا با هند، علاوه از اجرای قرارداد همکاری نظامی سال گذشته میان آن‌ها، است و فعلاً شامل موارد ذیل می‌گردد:

(الف) - همکاری جدی‌تر اقتصادی هند با رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان.

(ب) - همکاری نزدیک میان دولتین امریکا و هند به خاطر برچیدن پایگاه‌های امن "هراس افگنان" در منطقه و تشدید فشار بر پاکستان به صورت مشترک و دوجانبه به این منظور.

(پ) - فروش سلاح‌ها و تجهیزات پیش‌رفته امریکایی به هند، به خصوص طیارات جنگی پیش‌رفته فانوم.

همکاری جدی‌تر هند با رژیم دست‌نشانده جوانب مختلف دارد.

یکی از جوانب آن، افزایش بیش‌تر صادرات افغانستان از طریق بندر چابهار ایران به هند است که از قبل شروع شده است و قرار است بیش‌تر افزایش یابد. یک مورد دیگر آن صدور میوه‌های خشک قیمتی افغانستان از طریق هوایی به هند است که آن‌هم از قبل شروع شده است و قرار است بیش‌تر از پیش افزایش یابد. مورد دیگر می‌تواند صدور سنگ‌های قیمتی افغانستان از طریق هوایی به هند باشد. بالمقابل افغانستان می‌تواند راه ترانزیتی تجارتي برای هند به کشورهای قزاقستان ازبکستان، تاجکستان، قرغیزستان و قزاقستان در آسیای میانه از طریق بندر چابهار ایران به هرات و سپس حیرتان و شیرخان بندر در شمال افغانستان به آن کشورها فراهم نماید.

جنبه دیگری از همکاری بیش‌تر اقتصادی هند با افغانستان سهم‌گیری اقتصادی بیش‌تر هند در بازسازی اقتصادی افغانستان در اعمار پروژه‌های بزرگ گوناگون، از قبیل اعمار راه‌ها، بندهای آب‌گردان، ساختمان‌های مهم و غیره، در نقاط گوناگون افغانستان است.

ظاهراً قرار است که افزایش همکاری‌های هند با افغانستان شامل اعزام نیروهای نظامی هند به کشور باشد، ولی یقیناً شامل افزایش همکاری‌ها در آموزش‌دهی نظامیان رژیم دست‌نشانده و تحویل‌دهی تجهیزات نظامی به آن‌ها خواهد بود.

نزدیکی بیش‌تر هند با امریکا یقیناً جنبه‌های مستقیم و غیر مستقیم نظامی، به شمول استفاده از نیروهای هندی، خواهد داشت. مثلاً هند به خاطر تحت فشار قرار دادن بیش‌تر پاکستان و مقدم بر آن سرکوب مبارزات آزادی‌خواهانه کشمیریان، حضور نظامی سرکوب‌گرانه خود در هند را افزایش خواهد داد و هم‌چنان ممکن است به جدایی‌طلبان بلوچ در پاکستان بیش‌تر از پیش کمک برساند.

تشدید فشارها بر پاکستان قبل از همه شامل تشدید فشارهای اقتصادی بر پاکستان خواهد بود که از قبل با قطع کمک‌های نظامی امریکا به پاکستان شروع شده است. یقیناً پاکستان به خاطر اخراج رهبران طالبان از خاک پاکستان شدیداً تحت فشار امریکا، هند و سایر متحدین امریکا در منطقه و سایر نقاط جهان قرار خواهد گرفت. این احتمال وجود دارد که رژیم پوشالی با حمایت امریکا و متحدینش شکایت از دولت پاکستان را به سازمان ملل متحد ببرد و خواهان وضع تحریم‌های اقتصادی علیه پاکستان گردد. این امکان قویاً وجود دارد که استفاده از طیارات بی‌پیلوت علیه مواضعی در پاکستان که توسط نیروهای امریکایی مربوط به طالبان اعلام گردد، از سر گرفته شود و تشدید گردد.

تشدید صفبندی امپریالیستی - ارتجاعی علیه چین و روسیه در اتحاد با امپریالیست‌های اروپایی، جاپان، استرالیا و هند



یکی از جنبه‌های مهم اما اعلام نشده "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" یا "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و آسیای جنوبی" تشدید صفبندی امپریالیستی - ارتجاعی علیه چین و روسیه است که در اتحاد با هند و امپریالیست‌های اروپایی، جاپان و استرالیا پیش برده می‌شود. شرکای کوچک‌تر این اتحاد امپریالیستی - ارتجاعی در پهلوی امپریالیست‌های امریکایی و متحدین بزرگش، فعلاً کشورهایی مثل کوریای جنوبی، تایوان، عربستان سعودی و اسرائیل هستند، کما این‌که کشورهایی مثل کوریای شمالی و تا حد زیادی پاکستان و ایران فعلاً به صفبندی طرف مقابل تعلق دارند.

فعلاً چهار نقطه متشنج درجه اول در جهان وجود دارد:

۱- شرق اوکراین و کریمیه در اروپای شرقی.

۲- عراق و سوریه در شرق میانه.

۳- افغانستان در وسط آسیای میانه. جنوب آسیا و شرق میانه

و

۴- کوریای جنوبی و کوریای شمالی در شرق دور.

در اروپای شرقی، امپریالیست‌های روسی از "زیادت‌خواهی‌ها" و پیش‌روی‌های وسیع امپریالیست‌های امریکایی و متحدین اروپایی‌اش در ناتو به طرف مرزهای غربی روسیه به تنگ آمده و به جنگ متوسل شدند. در نتیجه پیش‌روی‌های مذکور حتی یک کشور از کشورهای اروپای شرقی در پهلوی روسیه باقی‌نمانده و همه به متحدین امریکا در ناتو مبدل شدند. بالمقابل امپریالیست‌های روسی در تلاش برای ملحق ساختن بخش‌های روسی زبان اوکراین به جنگ متوسل شده و کریمیه را رسماً و بخش شرقی روسی زبان اوکراین را عملاً از اوکراین جدا ساخته و به روسیه ملحق ساختند.

بوده و با فراز و نشیب پیش رفته است؛ و هم‌چنان حملات و تهاجمات عربستان سعودی و متحدین عربی‌اش بر یمن به منظور حفظ سلطه سلاطین و شاهزادگان سعودی بر مردمان آن کشور در زیر پوشش مقابله با توسعه طلبی‌های جمهوری اسلامی ایران در "جهان عرب"، که از ریشه‌ها و سوابق تاریخی برخوردار است؛ نیز بر محور کنونی جنگ امپریالیستی - ارتجاعی در عراق و سوریه، در منطقه حساس شرق میانه وجود دارد و به نوبه خود روی اوضاع منطقه تأثیر گذار است. تمامی این پیچیدگی‌های سیاسی و نظامی در منطقه باعث حاشیوی شدن مشکل خلق فلسطین شده و به نفع صهیونیسم و مدافعین امپریالیستی آن، مشخصاً امپریالیزم امریکا، تمام شده است.

تمامی این جنگ‌ها شکل یک تشنج سیاسی - نظامی مزمن را اختیار کرده و به مثابه اژدهای هزار سر تمامی امکانات و منابع منطقه را می‌بلعد. اخیراً حرکت آشکار استقلال طلبانه "اقلیم کردستان" عراق نیز بر آن افزوده شده است. گرچه فعلاً در ظاهر این حرکت آشکار استقلال طلبانه مورد مخالفت امریکا قرار گرفته است،

عکس‌العمل متقابل امپریالیست‌های امریکایی و متحدین اروپایی‌اش در ناتو آن بود که سیستم دفاع موشکی امریکا را در جمهوری چک و پولند و قطعات نظامی امریکایی، انگلیسی و آلمانی ناتو را در چند نقطه دیگر از کشورهای اروپای شرقی مستقر ساختند. عکس‌العمل متقابل امپریالیست‌های روسی آن بوده است که بخش مهمی از سیستم موشکی خود را، به شمول سیستم موشکی اتمی، در نزدیکی مرزهای غربی روسیه مستقر نموده و به طرف سیستم‌های دفاع موشکی امریکا مستقر در پولند و جمهوری چک و سایر اهداف نظامی در اروپای شرقی، اروپای مرکزی و اروپای غربی توجیه نموده اند. این صفبندی متقابل نظامی کماکان ادامه دارد و شکل یک تشنج سیاسی - نظامی مزمن را اختیار کرده است.

در شرق میانه جنگ‌های امپریالیستی - ارتجاعی امپریالیست‌های امریکایی، متحدین امپریالیست اروپایی امریکا و قدرت‌های ارتجاعی عربی وابسته‌شان از یک طرف و امپریالیست‌های روسی و وابستگان ایرانی و عربی‌شان از طرف دیگر، علیه خلق‌های کشورهای شرق میانه و هم‌دیگرشان، به ویژه در عراق و سوریه، در زیر پوشش جنگ علیه دهشت و وحشت ارتجاعی داعشی و به شکل مخلوطی از تباری و تقابل امپریالیستی - ارتجاعی پیش برده می‌شود. موضوع کردها در ترکیه، سوریه، عراق و ایران که از ده‌ها سال به این طرف حاد

ولی در صورتی که در آینده نزدیک از حمایت رسمی یا عملی آمریکا برخوردار گردد، تمامی کشورهای عراق، ایران، سوریه و ترکیه، بیش تر از پیش دچار تشنج خواهند شد و این تشنج دامن کل کشورهای شرق میانه را خواهد گرفت. فراموش نکنیم که امپریالیست‌های آمریکایی چندین سال قبل نقشه یک کردستان مستقل در شرق میانه را ترسیم کرده بودند و احتمال دارد که حرکت استقلال طلبانه فعلی "اقلیم کردستان" عراق اولین گام در تطبیق نقشه مذکور باشد. اگر چنین باشد باید گام‌های بعدی در تطبیق نقشه مذکور مبنی بر تجزیه‌های بیش تر در تمامی کشورهای شرق میانه و افغانستان و پاکستان را شاهد باشیم.

مهم ترین تحول نسبتاً جدید در رابطه با جنگ افغانستان، شکل گرفتن اتحاد هند با آمریکا و دور شدن از روسیه و دور شدن پاکستان از آمریکا و شکل گرفتن اتحاد بیش ترش با چین و هم چنان شکل گرفتن اتحاد پاکستان با روسیه و ایران در رابطه با افغانستان، در منطقه جنوب آسیا، است. یکی از اهداف مهم اقتصادی امپریالیست‌های اشغال گر آمریکایی از طرح و تطبیق "استراتژی جدید آمریکا در افغانستان" استثمار بیش تر منابع زیر زمینی افغانستان است و هدف اقتصادی مهم دیگرش، جلوگیری از رشد و گسترش نقشه اقتصادی عظیم چین تحت نام "راه ابریشم"، یا حداقل

تحت کنترل گرفتن آن، است که چین را از طریق افغانستان، پاکستان، کشورهای آسیای میانه، ایران و ترکیه به اروپا وصل می نماید. به نظر می رسد که امپریالیست‌های آمریکایی قادر به رقابت اقتصادی با این نقشه اقتصادی عظیم سوسیال امپریالیستی چین نیستند و لذا در تلاش اند که بیش تر از طریق اقدامات نظامی، در قالب "استراتژی جدید...." جلو آن را بگیرند یا تحت کنترلش قرار دهند.

"استراتژی جدید آمریکا در افغانستان" به نام "استراتژی جدید آمریکا در افغانستان و جنوب آسیا" نیز یاد می گردد. ازین قرار چگونگی برخورد امپریالیست‌های آمریکایی با موضوعات مربوط به مجموع مبارزات مسلحانه در جنوب آسیا، از قبیل مبارزات مسلحانه در مناطق مختلف هند که مهم ترین آن‌ها جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست هند) در اکثر ایالات آن کشور و هم چنان مبارزات مسلحانه در کشمیر است، نیز در چهارچوب این "استراتژی جدید آمریکا" مطرح است. حتی ممکن است جنگ به شکست کشاننده شده خلق نیپال و عواقب سیاسی و نظامی آن نیز در چهارچوب استراتژی مذکور مطرح باشد. بنابراین واضح است که "چهره‌های" چنین وضعیتی دیر یا زود به مقاومت ملی مردمی و انقلابی افغانستان، ولو این که فعلاً فقط شکل سیاسی ضعیف دارد، نیز خواهد رسید.

بحران کوریا بحران مزمی است که بیش تر از شش دهه دوام نموده است. در طول این سال‌ها در کوریا رسماً حالت جنگ از بین نرفته است و هم چنان ادامه دارد. علت تشدید بیش تر از پیش کنونی بحران مزمی طولانی مدت کوریا، دست یافتن کوریا شمالی به سلاح

اتمی و عکس العمل‌های شدید آمریکا و متحدین جاپانی اش و هم چنان کوریای جنوبی در مقابل آن است. اما علیرغم تهدیدات نظامی آمریکا و متحدینش و هم چنان اجرای تحریمات اقتصادی وسیع آمریکا و متحدینش علیه کوریای شمالی و تشدید فشارهای سیاسی بر کوریای شمالی از طرف آن‌ها، کوریای شمالی مقاومت کرده و به این تهدیدات امپریالیستی تسلیم نشده است. از طرف دیگر، در شرق دور علاوه بر تشدید بحران کوریا، توسعه طلبی‌های سوسیال امپریالیستی چین در منطقه بحیره جنوبی چین نیز مزید بر علت شده است. این توسعه طلبی‌های سوسیال امپریالیستی نه تنها مورد اعتراض کشورهای منطقه مثل فلیپین و ویتنام قرار گرفته است، بلکه تضاد سوسیال امپریالیست‌های چینی با امپریالیست‌های آمریکایی و جاپانی را نیز تشدید کرده است. در واقع پس از تصرف جزایر بحیره جنوبی چین توسط نیروهای نظامی چین بود که سال گذشته قرارداد همکاری نظامی میان امپریالیست‌های آمریکایی و توسعه طلبان مرتجع هندی به امضا رسید و دولت هند توسط آمریکایی‌ها به صفت بندی نظامی امپریالیستی آمریکا، جاپان و استرالیا در منطقه آسیا- پاسیفیک پیوست و آن صفت بندی را هم چون یک صفت بندی نظامی امپریالیستی- ارتجاعی ضد سوسیال امپریالیزم چین تا منطقه بحر هند و جنوب آسیا گسترش داد.

وظایف عاجلی که ما در مقابل خود داریم

جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا بود.

جنبش اعتراضی وسیع توده بی علیه این فاشیزم نوین و "دیوانگی" های آن در خود ایالات متحده آمریکا ثابت می سازد که اگر این ابرقدرت امپریالیستی در شرایط کنونی جهان با یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی مثل جنگ مقاومت ملی مردم ویتنام علیه نیروهای متجاوز و اشغال گر آمریکایی و متحدینشان مواجه گردد، می تواند از درون بپاشد، یعنی قدرت حاکمه امپریالیستی می تواند توسط نیروهای انقلابی خود ایالات متحده آمریکا سرنگون گردد و

و اعلام جنگ سرتاسری "تمدن" غرب علیه "بربریت" کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، که شعار همیشگی استعمار غرب علیه خلق های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بوده است، پیام آور صلح در جهان، منطقه و افغانستان نیست، بلکه پیام آور تشدید جنگ امپریالیستی است. این جنگ در شرایط کنونی جهان فقط جنگ علیه خلق های تحت ستم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در کشورهای خودشان نیست، بلکه جنگ علیه کارگران پناهنده سه قاره به کشورهای امپریالیستی در داخل خود کشورهای امپریالیستی نیز هست. راه یافتن فاشیزم نوین ترامپ به قصر سفید در ایالات متحده آمریکا، ثمره اعلام این جنگ امپریالیستی در جهان و در خود ایالات متحده آمریکا توسط ترامپ، در

"استراتژی جدید آمریکا در افغانستان" یا "استراتژی جدید آمریکا در افغانستان و جنوب آسیا" استراتژی ای برای خاتمه دادن به جنگ‌ها در افغانستان، منطقه و جهان نیست، بلکه استراتژی ای برای «کشتن بیش تر...» یعنی تشدید جنگ است. افزایش قوای اشغال گر امپریالیستی در کشور، دو برابر ساختن بم باران های قتل عام کننده در کشور، تجهیز و تسلیح بیش تر نیروهای مسلح رژیم پوشالی، تقویت و گسترش بیش تر صفت بندی های سیاسی- نظامی امپریالیستی- ارتجاعی در جنوب آسیا، آسیا پاسیفیک و سراسر جهان

انقلاب امریکا به پیروزی برسد. اما مقاومت ارتجاعی کنونی عمدتاً طالبانی نه تنها قادر به بسیج تمامی نیروهای بالقوه موجود مقاومتی در کشور، آن گونه که در سطور فوق بیان داشتیم، نیست، بلکه قادر به برقراری پیوند تنگاتنگ میان مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست در افغانستان و مبارزات توده‌های مردم امریکا علیه امپریالیزم در درون این دژ امپریالیستی نیز نیست.

بنابراین ما باید با تمام قوت و توان در مسیر تدارک برای برپایی هرچه اصولی‌تر و زودتر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیش‌برد قاطع، اصولی و پیروزمندانه آن در آینده، به پیش رویم.

وظایف عاجلی که برای ره‌پیمایی درین مسیر بر عهده داریم:

- مبارزه برای استحکام و گسترش حزب به‌خاطر جواب‌دهی اصولی و به‌موقع به نیازمندی‌های مبارزاتی
- به وحدت رساندن تمامی شخصیت‌ها و نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست افغانستان در حزب کمونیست (مائوئیست) واحد کشور.
- آغاز هم‌کاری‌های عملی مبارزاتی با تمام شخصیت‌ها و نیروهای ملی-دموکراتیک نوین در مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده.
- توسعه و گسترش کار توده‌یی، سازمان‌دهی توده‌یی و بسیج توده‌ها در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی با تکیه بر کار توده‌یی، سازمان‌دهی توده‌یی و بسیج توده‌یی در میان کارگران و دهقانان، اعم از زنان و مردان.

مرگ بر اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده!

به پیش در مسیر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۸ میزان ۱۳۹۶ (۳۰ سپتامبر ۲۰۱۷)

اوضاع کنونی و وظایف ما



بیش از یک‌نیم دهه است که اشغالگران امپریالیست به سرکردگی امپریالیزم امریکا به افغانستان تهاجم نظامی نموده و آنرا به اشغال خود در آورده‌اند. در طول این دوران یک رژیم میهن‌فروش و دست‌نشانده را بر سرنوشته توده‌های زحمتکش مسلط گردانیده‌اند.

مشمولین پروسه وحدت‌جنش کمونیستی (م ل م) افغانستان در زمان تجاوز امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها موضع‌شانرا در قبال تجاوز بر کشور و اشغال آن بطور صریح و روشن بیان نمودند و هیچگاه دچار سفاهت تسلیم‌طلبانه در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی نگردیدند. روی این موضع‌گیری‌های درست و اصولی بود که پروسه وحدت مائوئیست‌ها روی دست گرفته شد

و منجر به ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گردید.

اولین جلسه پروسه وحدت مائوئیست های کشور مصادف با "لوی جرگه اضطراری" بود. جناح‌های شامل در پروسه وحدت مواضع شانرا بطور مشترک و همه جانبه علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم پوشالی و لوی جرگه اضطراری که توسط اشغالگران سرهم‌بندی شده بود رک و صریح بیان نمودند. اولین اعلامیه مشترک شان خاطر نشان نمود که اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده دشمن عمده کشور و مردمان کشور اند و هیچ راهی برای بیرون راندن اشغالگران و سرنگونی رژیم دست نشانده جز بسیج همگانی توده‌ها و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص جنگ خلق در شرایط کنونی) وجود ندارد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از همان آغاز تشکیل در کنگره وحدت تا کنون روی این شعار پا فشاری نموده و هم چنین نیاز عاجل و فوری مبارزاتی (وحدت همه مائوئیست های کشور) در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده را درک و نشانی نموده و روی این امر مهم تا کنون پا فشاری و مبارزه نموده و می نماید.

بعد از اشغال کشور توسط اشغالگران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا موج وسیعی از تسلیم طلبی در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده سر بلند نمود و تمامی تسلیم طلبان به مبلغ و مروج اشغالگران و رژیم دست نشانده تبدیل گردیدند. تعدادی از این تسلیم طلبان در کنفرانس بن شرکت نمودند و علنا و عملا تن به تسلیمی در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده دادند. این موقعیت تسلیمی به ایشان اجازه نداد که شرایط و اوضاع افغانستان را بطور عینی تجزیه و تحلیل نمایند، بناءً برای یک رژیم کاملا دست‌نشانده و گوش بفرمان کمپاین های انتخاباتی راه انداختند و علنا در صف شاه شجاع سوم (کرزی) ایستادند. تعدادی به تسلیم طلبی ادامه داده و لشکرکشی امپریالیست‌های اشغالگر به افغانستان را «بارقه امید در چشمان اشکبار ملت افغانستان»

خواندند. به این طریق تن به تسلیمی داده و در شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده شرکت نمودند و یا کسانی را جلو انداخته برایشان گلو پاره نمودند. آنها به این شکل تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها را رنگ و روغن داده و بعنوان نیروهای سازشکار و سازش ده، میان امپریالیست‌های اشغالگر و رژیم دست‌نشانده عمل نموده و تا کنون هم به این حرکت‌های سازشکارانه ادامه می دهند.

این وضعیت اسفناک یکی از موانع جدی سر راه مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده بوده و هست. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در پهلوی مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، مبارزه علیه تسلیمی و تسلیم طلبی را به نحو جدی و اصولی پیش برده، می برد و خواهد برد. حزب ما بخوبی درک نموده که مبارزه علیه تسلیمی و تسلیم طلبی جزء لاینفک مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده می باشد. زیرا این ها نیروهای سازشکار و سازش ده بین اشغالگران امپریالیست و توده‌های زحمتکش افغانستان اند. این نیروها نه تنها علیه ستم امپریالیستی و تجاوز بیشرمانه شان مبارزه نمی کنند، بلکه باعث تقویت و رنگ و روغن دادن اشغال کشور گردیده و به این طریق می خواهند توده‌ها را به انقیاد کامل اشغالگران در آورده و آنها را به بردگان بدون میهن تبدیل نمایند. مبارزه با این نیروها و منفرد ساختن رهبری شان از توده‌ها و نسل جوان یکی از وظایف مهم تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با درک رسالت تاریخی و نیاز عاجل و فوری مبارزاتی اش علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، علیه رویزیونیزم، تسلیمی و تسلیم طلبی به مبارزه برخاست و شعار وحدت همه مائوئیست‌های کشور را بعنوان نیاز عاجل و فوری مبارزاتی مطرح نمود و تا کنون روی این مبارزه جدا ایستاده و آنرا به پیش می برد.

در ابتدای مبارزه حزب ما و نشر اولین شماره شعله جاوید، تسلیم طلبان برای اینکه تسلیم طلبی خویش را توجیه نمایند، حزب ما را به افراط گرایی متهم نمودند. برای توجیه تسلیم طلبی شان استدلال می نمودند که این‌ها می خواهند بقیه شعله‌یی‌ها را به کشتن بدهند. زمانیکه مبارزات حزب ما علیه تسلیم طلبی شدت گرفت ما را متهم به شعله‌یی خوری نمودند. آنها برای فریب نسل جوان و خاک

زدن به چشم مردم تسلیم طلبی شان را تاکتیک نامیده و زیر این شعار دروغین و بی محتوا تا کنون تسلیم طلبی خویش را توجیه می کنند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بخوبی درک نموده بود که یکی از موانع جدی مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده تسلیم طلبان اند. این نکته را نیز بخوبی درک نموده بود که بدون مبارزه علیه تسلیم طلبی نمی توان مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را به پیش برد، بناءً مبارزه علیه رویزیونیزم و تسلیم طلبی را همزمان با مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده به پیش برد و تاکنون روی این امر مهم ایستاده است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این اصولیت را فراموش نکرده که تسلیم طلبان نیروهای سازشکار و سازش‌ده میان امپریالیست‌های اشغالگر و توده‌های زحمتکش افغانستان هستند. بدون منفرد ساختن ایشان و جدا نمودن نسل جوان و توده‌های زحمتکش از ایشان به مشکل بتوان با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده مبارزه نمود. بدون پیشبرد مبارزه علیه تسلیم طلبان کار تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به موانع جدی بر می خورد. تاریخ یک و نیم دهه گذشته صحت این ادعا را بخوبی تثبیت نموده است. بناءً مبارزه علیه تسلیمی و تسلیم طلبی جز لاینفک مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده می باشد.

یکی از دلایل طولانی شدن دوره تدارک برای برپایی و پیش برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، تسلیم طلبی و تسلیم شدن رویزیونیست‌های سازمان رهایی افغانستان و بقیه احزاب راجستر شده تسلیم طلب به اصطلاح شعله بی است.

حزب ما برای از میان برداشتن این موانع چاره‌ای جز مبارزه علیه رویزیونیزم، تسلیمی و تسلیم طلبی در پهلوی مبارزه علیه اشغالگران

امپریالیست، اشغالگران داعشی و رژیم دست نشانده ندارد. در طول این مدت مبارزات حزب ما علیه تسلیمی و تسلیم طلبی نتایج خوبی را بار آورده است. در اثر مبارزات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیه رویزیونیسم و تسلیم طلبی، انشعابات متعددی هم میان رویزیونیستهای سازمان رهایی افغانستان و هم احزاب راجستر شده تسلیم طلبان به اصطلاح شعله‌یی رونما گردیده است. چهره های تسلیم طلبانه این احزاب و سازمان‌ها تا حدودی میان نسل جوان و توده‌های زحمتکش افشا گردیده و ابّهت خود را از دست داده است.

از یکسو جای خوشبختی است که تعدادی از تسلیم طلبی بریدند و علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده موضع گرفتند، اما جای تاسف در این است که این موضعگیری شان کاملاً ناقص است. به دو دلیل آنها نتوانستند از تسلیم طلبی بصورت قطع برش کنند و موضع اصولی بگیرند.

اولاً: آنها گذشته خود را مورد بررسی و انتقاد همه جانبه قرار ندادند و همه کاسه و کوزه تسلیم طلبی را که ده سال باهم پیش برده بودند به گردن دیگران انداختند. این وضعیت به آن معنی است که ایشان جرات انتقاد از خود را ندارند، خود را بری از هر خطا میدانند و تمام خدمات را مربوط شخص خود میدانند. این خود پسندی شان باعث آن شد تا تمام خطاها و تسلیم طلبی‌ها را به گردن دیگران بیاندازند. چنین افرادی هیچگاه متوجه نیستند که اینچنین حرکت‌ها و عمل کردن‌ها، بدون اینکه کسی بخواهد نقدشان کند، باعث خورد شدن هر چه بیشتر شخصیت شان می شود؛ در حالی که انتقاد از خود، بزرگی شخصیت را نشان می دهد. مائوتسه دون می گوید:

« آنها باید فروتن و مأل اندیش باشند و از خود پسندی و تند فویی بپرهیزند، سرشار از رومیّه انتقاد از خود باشند و جسارت داشته باشند نواقص و اشتباهات کار خود را تصمیع کنند. آنها به هیچوجه نباید مثل فروشیف فطاهای خود را روپوشی کنند و تمام خدمات را بفرد نسبت دهند و همه اشتباهات را به گردن دیگران بیندازند.

ادامه دهندگان امر انقلاب پرولتاریایی در جریان مبارزه توده‌یی پا به عرصه هستی میگذارند و در توفانهای انقلاب رشد و نمو نموده و آبدیده میشوند. کادر ها را باید در جریان طولانی مبارزه توده‌یی آزمون و شناخت و ادامه دهندگان امر انقلاب را از میان آنان برگزید و آموزش و پرورش داد.» (در باره کمونیسم کاذب فروشیف و آموزشهای تاریخی آن برای جهان) تأکیدات از ما است.

این اسلوب را هر مائوئیست باید دقیقاً در نظر گرفته و بدان عمل نماید. این اسلوب بسیار آموزنده است. این اسلوب بخوبی نشان می دهد که کادرها و رهبران در جریان مبارزه توده‌یی زاده می‌شوند و رشد و نمو می کنند. چنین افرادی جسارت انتقاد از خود را دارا می باشند و هیچگاه خطاها و اشتباهات خود را روپوشی نمی کنند و از انتقاد دیگران در مورد خطاهای شان خشمگین نمی گردند و ناقدین را به چوب فحاشی نمی بندند.

دوماً: آنها نتوانستند از دیدگاه مائوئیستی به شرایط و اوضاع کنونی افغانستان برخورد نمایند. عدم این دیدگاه از یکسو باعث گردیده که آنها گذشته خود را نقد نکنند و همه گناه را متوجه کسانی که به تسلیمی کامل تن داده‌اند بیاندازند و از سوی دیگر نتوانند میان تضاد عمده و تضاد اساسی تفکیک قایل شوند، و هر دو تضاد را در شرایط اشغال کشور با هم منطبق بگیرند و هیچ تفاوتی میان یک جامعه مستعمره - نیمه فیودالی و نیمه مستعمره - نیمه فیوالی قایل نشوند. این دیدگاه ناقص باعث گردید که به شکلی از اشکال به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست تن دهند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این دیدگاه ناقص را به طور روشن و صریح در شماره‌های ۲۳ و ۲۸ دور سوم شعله جاوید و شماره ۱۳ دور چهارم مورد انتقاد قرار داده است و مبارزاتش را بر اساس دیدگاه مائوئیستی به پیش برده است. امید است که این مبارزات ایدئولوژیک به نتایج مثبتی بیانجامد و کسانی که علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده موضع گرفته‌اند بر اساس دیدگاه مائوئیستی به شرایط کنونی افغانستان برخورد نمایند و مبارزات ایدئولوژیک را از دیدگاه مائوئیستی پیش ببرند. این شیوه مبارزاتی به وحدت همه مائوئیست‌ها کمک شایانی می نماید.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان ایجادش تا حال با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، وضعیت افغانستان را از دیدگاه مائوئیستی تحلیل و تجزیه نموده و اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را به عنوان

دشمنان عمده کشور و مردمان کشور مشخص نموده و مبارزاتش را بر این دیدگاه استوار ساخته است. برای معلومات بیشتر در این زمینه به برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان - بخش "سیمای کنونی افغانستان" و هم چنین اساسنامه حزب مراجعه شود.

زمانی که طالبان به مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده پرداختند، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان طبق دیدگاه مائوئیستی در قبال طالبان موضعگیری نمود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان طالبان را یک نیروی عقب گرا، متحجر، زن ستیز و از لحاظ طبقاتی نماینده بخشی از طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور در کشور معرفی نمود. مقاومت مسلحانه شانرا یک مقاومت قسمی ارتجاعی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده دانست و آنها را در صفوف دشمنان غیر عمده کشور و مردمان کشور رده بندی نمود و ارتجاعی بودن آنها را به شش دلیل موجه برشمرد. و وظایف مبارزاتی عمده و غیر عمده خویش را بطور صریح و روشن بیان نمود. برای معلومات بیشتر به شماره هفتم شعله جاوید دور چهارم مراجعه نمایید.

حزب ما معتقد است که مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده علیرغم عمده بودنش یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی است. این بحث به این معنی است که تضاد اساسی تبارزات بزرگ دیگری نیز دارد که غیر عمده‌اند ولی همچنان بزرگ باقی می‌مانند. ما نمی‌توانیم و نباید از این تبارزات بزرگ و غیر عمده چشم پوشی نموده و یا آنها را به فراموشی بسپاریم. مائوئیست‌ها بر این عقیده اند که وظایف مبارزاتی غیر عمده باید در پیوند و در تابعیت از وظیفه مبارزاتی عمده به پیش برده شود. نباید وظیفه مبارزاتی بزرگ غیر عمده آنقدر برجسته شود که وظایف مبارزاتی عمده را تحت الشعاع قرار دهد و یا هر دو را منطبق باهم بدانند. هر گاه این اساسات مائوئیستی در نظر گرفته نشود تسلیم طلبی ملی را در قبال خواهد داشت.

زمانی که سر و کله اشغالگران داعشی در افغانستان پیدا گردید، حزب ما فوراً موضع خود را در قبال شان روشن ساخت و جنگ شان را یک جنگ اشغالگرانه خواند و آنها را نیز در صف دشمنان عمده کشور و مردمان کشور جای داد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از هر جنگ مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده حمایت می کند، و لو این جنگ مقاومت قسمی باشد. مقاومت جنگی طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده یک مقاومت قسمی است. طبق گفته مائوتسه دون مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک گام بجلو است. مائوتسه دون مقاومت قسمی ارتجاعی گومیندان و حتی مقاومت ارتجاعی سر سختان ضد کمونیست را یک مقاومت قسمی و جنگی برای دفاع از میهن می داند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان معتقد است که مقاومت جنگی طالبان به این خاطر یک مقاومت جنگی قسمی ارتجاعی است که از یکسو نصف نفوس جامعه (زنان) را از جنگ محروم ساخته اند و از سوی دیگر این مقاومت در برگیرنده همه خلیقه های رنج کشیده افغانستان نمی باشد و کسانی که آن را رهبری می نمایند از لحاظ طبقاتی نماینده بخشی از طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور در کشور هستند. بر این اساس این مقاومت یک مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی نیست. یا به عبارت دیگر این مقاومت، مقاومت همه خلیقه های در بند کشیده افغانستان نمی باشد، لذا این مقاومت به شکست منجر می گردد و اگر پیروزی هم به دست آورد به رهایی توده ها از قید اسارت منتهی نمی گردد. به این خاطر مقاومت مسلحانه طالبان از لحاظ مضمون سخت ناقص بوده و هیچگاه قادر به تأمین منافع توده ها و دفاع حقیقی از میهن نخواهد شد. چنانچه مقاومت فیودال ها و اشراف دربار در زمان جنگ افغان - انگلیس یک مقاومت قسمی بود، گرچه منجر به استقلال سیاسی افغانستان گردید، اما منجر به رهایی توده ها از قید اسارت نگردید. به همین ترتیب جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روس از چنین ویژه گی ای برخوردار بود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که برای تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی مبارزاتش را پیش می برد معتقد است که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص جنگ خلق در شرایط کنونی) خصلت انقلابی دارد و قادر به تأمین منافع توده ها و دفاع از میهن می باشد، زیرا چنین مقاومتی جنگ توده ها خواهد بود و قاطبه خلق کشور اعم از زنان و مردان در آن شرکت خواهند داشت. این جنگ از طرف حزب پیشاهنگ پرولتاریا رهبری می گردد.

مسائل فوق به صراحت اختلاف اصولی میان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و شعله یی هایی را که به نحوی از تسلیم طالبان بریده و علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضع گرفته اند، اما تضاد اساسی و تضاد عمده را در شرایط کنونی با هم منطبق می دانند، نشان می دهد. هرگاه این اختلاف اصولی به دست فراموشی سپرده شود نخواهیم توانست در شرایط کنونی میان دشمنان عمده و غیر عمده کشور و مردمان کشور تفاوت قایل شویم. این موضع گیری یکجانبه نگری خواهد بود که خود را به موضع غیر اصولی انداخته و نخواهد توانست استراتیژی و تاکتیک خود را بر مبنای اساسات مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بنیان نهد. در چنین صورتی باز هم تا سطح احزاب تسلیم طلب تنزل خواهد نمود.

شعله یی هائی که واقعاً شعله یی باقی مانده اند و علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضع دارند هرگاه به این اختلاف اصولی عطف توجه نموده و نیاز عاجل و فوری مبارزاتی را درک نمایند، می توانند با اتحاد اصولی مبارزات خویش را علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم دست نشانده و اشغالگران داعشی به عنوان دشمنان عمده کشور و مردمان کشور به پیش برند و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را جایگزین مقاومت قسمی نمایند. این چیزی است که امروز تمام نیروهای مائوئیست، انقلابی، ملی، دموکرات و توده های زحمتکش باید به طرف آن رو بیاورند.

امروز توده های ستمدیده از ستمگری اشغالگران و رژیم پوشالی به ستوه آمده و عملکرد طالبان نیز تا حد زیادی مورد قبول شان نیست. هرگاه بدیلی به جای مقاومت قسمی ارتجاعی طالبان توسط مائوئیست ها ایجاد شود یقیناً توده های زحمتکش آن مقاومت را مقاومت خود دانسته و به طور همگانی از آن حمایت خواهند نمود.

این نکته را نیز نباید فراموش نمود که اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده سخت تلاش

دارند تا جلو مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی را به هر شکلی که می شود، بگیرند و مقاومت قسمی طالبان را به صلح بکشانند. یا به عبارت دیگر اشغالگران و رژیم دست نشانده سخت تلاش دارند تا تسلیم طلبی را جایگزین مقاومت نموده و انقیاد کامل را تحکیم نمایند.

این همان چیزی است که اشغالگران امپریالیست، رژیم دست نشانده و تمامی میهن فروشان خواهان آنند، ولی مائوئیست ها و نیروهای انقلابی و ملی دموکرات حقیقی با آن مخالف اند.

هرگاه اوضاع کنونی را به صورت دقیق و علمی آن تحلیل و بررسی کنیم، مشاهده می شود که از یکسو اشغالگران امپریالیست تلاش دارند تا انقیاد خویش را بر توده های زحمتکش تحمیل نمایند و نیروهای تسلیم شده و تسلیم طلب نیز در این جهت با اشغالگران و رژیم دست نشانده همناوا عمل می کنند و از سوی دیگر تلاش برای تسلیمی مقاومت قسمی طالبان در سطح بین المللی و داخلی در جریان است.

در شرایط کنونی امپریالیزم روسیه، سوسیال امپریالیزم چین و کشورهای منطقه هنوز با اشغالگران امپریالیست بر سر مسأله افغانستان عمدتاً در تبنانی قرار دارند. هر کدام این کشورها ظاهراً سعی دارند تا طالبان را پای میز مذاکره با اشغالگران و رژیم دست نشانده بکشانند.

اما تبنانی میان امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی مؤقتی و گذارا است و تضاد میان شان مطلق و دایمی است. امپریالیست ها (چه آنانی که کشور ما را اشغال نموده اند و چه در افغانستان نیرو ندارند) در مورد افغانستان و حوادثی که در آن می گذرد بی تفاوت نیستند. قبل از همه هر کدام شان بنا بر منافع خویش در قبال کشور ما موقف گیری نموده و می نمایند. امکان زیاد وجود دارد که این منافع در افغانستان به تقابل میان اشغالگران امپریالیست از یکسو و امپریالیزم روس و سوسیال امپریالیزم چین از سوی دیگر بیانجامد. در چنین وضعیتی صف بندی منطقه ای نیز به هم می

خورد. در این صورت مبارزه میان‌شان عمده گردیده و جنگ در افغانستان شدیدتر می‌گردد. در چنین شرایطی ما می‌توانیم با بر خوردهای درست و اصولی اوضاع و احوال کشور را تحلیل نموده و در مقابل آن عکس العمل مناسب اتخاذ نماییم.

با کمال تأسف که در چنین شرایطی از یکسو نیروهای مائوئیست ضعیف اند و از سوی دیگر تعداد زیادی در حالت پراگندگی تشکیلاتی و یا حالت انفرادی به سر می‌برند. این شرایط وظایف و رسالت مائوئیست‌ها را دو چندان می‌سازد تا به پراگندگی پایان دهند و به یک وحدت اصولی دست زنند و از این طریق مبارزات‌شان را علیه موج تسلیم‌طلبی چند برابر ساخته و چهره‌های تمامی تسلیم‌طلبان را فاش ساخته و در جهت تحکیم و گسترش صفوف خود و توده‌ها کوشا باشند و از این طریق پیوند فشرده با توده‌ها حاصل نموده و با آموختن از ایشان و آموزش به آن‌ها از مرحله تدارک به مرحله برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی گام گذارند.

صفت مشخصه احزاب مائوئیست تلفیق فشرده تیوری با عمل است. این یگانه صفتی است که احزاب مائوئیست را از دیگر احزاب جدا می‌سازد. تلفیق

فشرده تیوری با عمل فقط و فقط از طریق پیوند فشرده با توده‌ها حاصل می‌گردد. بدون پیوند فشرده با توده‌ها هر تلاشی بی ثمر باقی می‌ماند. «هرقدر هم که گروه رهبری فعال باشد، در صورتی که فعالیتش با فعالیت توده‌ها درهم نیامیزد، به تلاش بی ثمر عده‌ای معدود پیزدیگری نخواهد پیوسته.» (مانوسه رون)

هر گاه مائوئیست‌ها و بقیه نیروهای انقلابی این رسالت بزرگ تاریخی خویش را فراموش ننمایند و آن را به طور احسن هماهنگ نمایند، نه تنها فقط بر موج تسلیم‌طلبی، سکتاریزم و انشعاب‌گری، بلکه بر موانع تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی غلبه خواهند نمود.

بر اساس دلایل فوق گذار از حالت تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی صورت خواهد گرفت. مبارزه در این راه وظیفه مبرم، عاجل، فوری و مشترک تمام مائوئیست‌ها و تمامی نیروهای انقلابی و ملی دموکرات در افغانستان می‌باشد.

مائوئیست‌ها معتقداند که در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی یا نیمه مستعمره - نیمه فیودالی حزب کمونیست در دهات رشد و استحکام می‌یابد نه در شهرها.

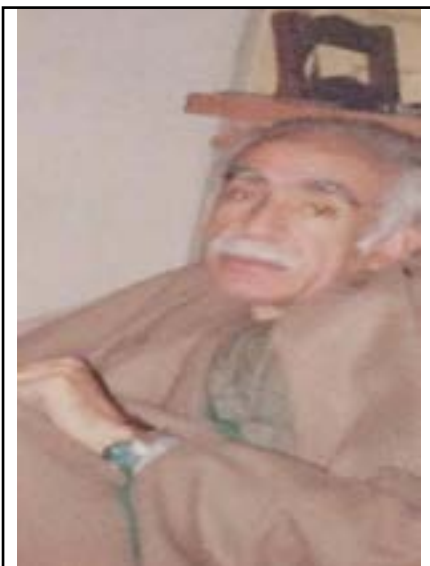
حزب کمونیست (مائوئیست) از بدو ایجادش تا کنون با انحرافات، شهر نشینی، تسلیم‌طلبی در هر شکل و شمایلش مبارزه نموده است و معتقد

است که بدون رفتن به دهات و پیوند فشرده با توده‌ها نمی‌توان جنگ را به راه انداخت و رهبری نمود.

حزب ما معتقد است که در شرایط کنونی خطر غلطیدن به تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال طالبان بی نهایت ضعیف است. زیرا از یکسو جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روس این درس را به تمامی نیروهای انقلابی آموخته است که تسلیم‌طلبی طبقاتی منافع توده و انقلاب را ضربه می‌زند و منافع نیروهای مرتجع را تحکیم می‌نماید. و از سوی دیگر طالبان نیروی عقب‌گرا و متحجری است که هیچگاه نیروهای انقلابی حاضر نیستند به طالبان تسلیم شوند. خطر جدی که امروز جنبش ما را تهدید می‌نماید خطر تسلیم‌طلبی ملی است که به اشکال و انواع گوناگون متباز می‌گردد. تاریخ یک و نیم دهه افغانستان به خوبی این وضعیت را نشان داده است. این وظیفه ماست که علیه هر گونه تسلیم‌طلبی (تسلیم‌طلبی ملی و تسلیم‌طلبی طبقاتی) به مبارزه برخیزیم. این مبارزه را هم‌نوا با تمامی مائوئیست‌ها به خاطر وحدت، تحکیم و توسعه بخشیم و از این طریق تمامی نیروهای انقلابی ملی - دموکرات را به مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی رهنمون شویم.

در گذشت "سمندر" (هادی محمودی)

در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا



"سمندر" (هادی محمودی) به تاریخ هفتم اگست ۲۰۱۷ در اثر بیماری و کبر سن و در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا درگذشت. او یکی از رهبران مؤسس سازمان جوانان مترقی افغانستان، یکی از رهبران جریان دموکراتیک نوین افغانستان، یکی از رهبران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در سال اول فعالیت آن سازمان، شخصیت اول سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو) و سپس شخصیت اول اتحاد مارکسیست-لنینیست‌های افغانستان (املا) بود.

سرگذشت تلخ و اندوهناک ایام آخر عمر وی در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی در کانادا، به خصوص برای افراد مسن به‌جا مانده از نسل اول و دوم جنبش شعله‌یی افغانستان در خارج از کشور و هم‌چنان در داخل کشور مایه عبرت است.

"سمندر" در اواخر عمر خود در کانادا در واقع یک شخصیت منزوی و گوشه‌گیر بود و در هیچ حرکت عملی مبارزاتی، حتی حرکت ملی ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی دست‌نشانده، نقش رهبری کننده یا سهم عملی یا نظری جدی و حتی تشویقی فعال نگرفت. ازین نظر او در واقع در یک موقعیت عینی و ذهنی تسلیم‌طلبانه ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار داشت و با قرار داشتن در چنین موقعیتی

درگذشت. بنابراین سرگذشت ایام آخر عمر وی را می‌توان - و باید - به عنوان سرگذشت منفی یکی از آن رهبران مؤسس جنبش ما و شخصیت سیاسی کشور در نظر گرفت که در تبعید خودخواسته و انزوای سیاسی چشم از جهان پوشید، در حالی که یک محفل سیاسی کوچک متشکل هم در اطراف خود نداشت.

اما "سمندر" در حالی که در اواخر عمرش حتی با مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی و مبارزه صرف استقلال طلبانه و ملی بیگانه شده بود، احساس مسئولیت نمود که مبارزه علیه جنبش مائوئیستی بین‌المللی و جنبش مائوئیستی افغانستان را حداقل از لحاظ نظری پیش ببرد و در عالم تنهایی اوراق و صفحات زیادی، به قول خودش "سیاه روی سفید"، به نایاق بنویسد تا گویا ثابت سازد که مثلاً رفیق زنده یاد اکرم یاری مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه و جریان شعله جاوید یک جریان دموکراتیک نوین ملهم از اندیشه مائوتسه‌دون نبوده اند.

بدین ترتیب "سمندر" سنتریست سخت جانی بود که از زمان تأسیس سازمان جوانان مترقی در میزان ۱۳۴۴ تا زمان درگذشتش در اواسط سال ۱۳۹۶، در طول تقریباً ۵۲ سال، چه در افغانستان و چه در بیرون از افغانستان و چه در درون زندان، هم‌چنان سنتریست باقی ماند و نتوانست به سطح یک شخصیت مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه ارتقا نماید.

"سمندر" در سال ۱۳۴۳ به کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان دعوت گردیده بود. اما او در کنگره مذکور شرکت نکرد. نقش رفیق زنده یاد اکرم یاری در ممانعت او از شرکت در آن کنگره برجسته بوده است.

در سال بعد، او یکی از مؤسسين سازمان جوانان مترقی افغانستان گردید، اما توانست در اولین نشست عمومی آن سازمان در ۱۳ میزان سال ۱۳۴۴، به بهانه این که وضعیت در جنبش کمونیستی بین‌المللی هنوز به قدر کافی روشن نیست، از

موضع‌گیری رسمی سازمان علیه رویونیسم مدرن شوروی جلوگیری نماید و سازمان را تا برگذاری نشست عمومی دومش در جهت موضع‌گیری علیه رویونیسم مدرن شوروی به حالت انتظار نگه دارد. به همین جهت جوانان مترقی افغانستان در واقع در نشست عمومی دوم خود در میزان سال ۱۳۴۶، که با شروع انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین و پیشرفت گسترده و عمیق مبارزه علیه رویونیسم مدرن شوروی در سطح بین‌المللی تحت رهبری حزب کمونیست چین و مائوتسه‌دون، وضعیت در جنبش بین‌المللی کمونیستی به قدر کافی روشن شده بود توانست رسماً علیه رویونیسم مدرن شوروی و در نتیجه علیه رویونیسم حزب دموکراتیک خلق افغانستان موضع‌گیری نماید.

اما در سازمان جوانان مترقی افغانستان و هم‌چنان در محافل دیگری از جریان شعله جاوید که ادعای کمونیست بودن داشتند، یکی از کسانی که نتوانست موضع‌گیری علیه رویونیسم مدرن شوروی و رویونیسم حزب دموکراتیک خلق افغانستان را با پذیرش استوار اندیشه مائوتسه‌دون همراه سازد و یا بعداً تا آن سطح ارتقا دهد، "سمندر" بود. او حتی در جریان شرکت در یکی از تظاهرات کارگران، تحت این بهانه که گویا یک فرد چینی نیست، نشان فلزی ای را که چهره مائوتسه‌دون بر آن حک شده بود و از طرف یکی از کارگران به او اهدا شده بود، به زمین انداخت.

"سمندر" و تعداد دیگری از رهبران جنبش دموکراتیک نوین، در سال ۱۳۴۷ توسط پولیس ظاهرشاهی گرفتار گردیدند و تا سال ۱۳۵۲، که داود علیه ظاهرشاه کودتا کرد، در زندان رژیم شاهی اسیر بودند. او در طی همین سالها نیز روی سنتریزم و مخالفت علیه اندیشه مائوتسه‌دون پافشاری داشت و برین اساس در مخالفت علیه رفیق زنده یاد اکرم یاری و خطش - خط رهبری کننده سازمان جوانان مترقی از زمان تأسیس سازمان تا زمان بیمار شدن رفیق زنده یاد در سال ۱۳۵۰ که منجر به ناتوانی رفیق از پیش‌برد مبارزه متشکل گردید - حتی با شبه‌چه‌گواریست‌های پس منظری و در ایام آخر اسارتش در زندان با "انتقادیون" اکونومیست، به نوعی هم‌نوا و هم‌صدا گردید.

پس از آن که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به وقوع پیوست و "سمندر" و هم‌زنجیران دیگرش از زندان رها گردیدند، او مثل انجنیر عثمان و مضطرب باختری "سنگ بزرگ" سیاست را نبوسید و از میدان مبارزه کاملاً بیرون نرفت، بلکه در طول پنج سال حاکمیت داودشاهی به

کار سیاسی محفلی ادامه داد. سنتریزم ضد مائوئیستی، مخالفت با اندیشه مائوتسه‌دون و مخالفت با رفیق زنده یاد اکرم یاری و خطش، غالباً با توسل به حملات شخصی و در لافافه مخالفت با "محفل یاری‌ها" یعنی یکی خواندن خط رفیق زنده یاد اکرم یاری و خط پاسیفیستی "سرخا"، در چهارچوب هم‌نوایی و هم‌صدایی فوق‌الذکر با شبه‌چه‌گواریست‌های پس منظری و "انتقادیون" اکونومیست، در این کار محفلی به وضوح نمایان بود.

"سمندر" و محفلش بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در پروسه تشکیل سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان "ساما" سهم گرفتند. این پروسه در ابتدا میان این محفل و بخش "تازه اندیشان" جمهوری اسلامی‌خواه شکل گرفت و سپس محفل زنده یاد مجید کلکانی، بعد از جدایی از "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان"، نیز به آن پیوست.

هر سه بخش در اعلامیه تصویب شده در کنفرانس مؤسس "ساما" در اوایل سال ۱۳۵۸ پذیرفتند که:

«امپریالیزم (روس اسلام را به مثابه سدی در برابر سیاست اممائی هویت ملی مردم افغانستان مورد تعارض قرار داده و با مقاومت ملی زیر لهای اسلام مواجه شده است.»

هم‌چنان هر سه بخش در اعلامیه متذکره پذیرفتند که برای تشکیل "جبهه ملی رهایی‌بخش" کوشش و تلاش پی‌گیر به خرچ دهند، بدون این که در آن اعلامیه حتی اشاره‌ای به ضرورت مبارزه برای تشکیل حزب انقلابی پرولتری (حزب کمونیست) به عمل آمده باشد.

قبل از آن هر سه بخش «اعلامیه جبهه متحد ملی افغانستان» و خواست تشکیل جمهوری اسلامی در افغانستان را، به عنوان نظام مورد خواست جبهه مذکور، پذیرفته بودند.

اما پس از دست‌گیری زنده یاد مجید کلکانی در اواخر زمستان سال ۱۳۵۸، که عاقبت منجر به اعدام وی توسط کودتاگران رویونیست هفت ثوری در هژدهم جوزای سال ۱۳۵۹

گردید، سمندر و رفقای هم‌محفلس از "ساما" بریدند و دست به تشکیل سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو) زدند. در آن زمان از یک طرف تقریباً تمامی کادرها و فعالین مربوط به جناح مجید کلکانی، که نیروی اصلی تشکیلاتی و به ویژه نظامی در "ساما" بود، حاضر گردیده بودند که از "سمندر" به عنوان رهبر "ساما" حمایت و پشتیبانی نمایند و از طرف دیگر "سمندر" و جناحش در "ساما" برنامه نوشته شده به زبان متداول توسط زنده یاد مجید کلکانی را، که بعداً در کنگره "ساما" مورد تصویب قرار گرفت، تأیید کرده بودند. اما "سمندر" ترجیح داد که به جای رهبری سازمان وسیعی مثل "ساما"، به تشکیل و رهبری سازمان نسبتاً کوچکی مثل سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو) دل خوش دارد و عملاً از مسئولیت سازمان تحت رهبری اش (ساما) شانه خالی نماید.

دلیل عدم تقبل این مسئولیت هیچ چیز دیگری نبود جز سنتریزم مائوتسه‌دون زدیانه "سمندر" و احساس ناتوانی در رهبری سازمانی که اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن با سنتریزم مذکور، حداقل در حرف، موافق نبودند. اما این عدم تقبل مسئولیت توسط "سمندر" در عمل به تثبیت نقش رهبری کننده اقلیت کوچک "نازه اندیش"، یعنی نویسندگان "برنامه اسلامی"، بر "ساما" منجر گردید.

برنامه "ساوو" از مارکسیزم-لنینیزم دم می‌زد و اندیشه مائوتسه‌دون را قبول نداشت. برنامه "ساوو" علیه رویونیوزم مدرن چینی و خوجه‌یی نیز موضع‌گیری نداشت و درین موارد کاملاً خاموشی اختیار کرده بود. علاوه بر شرایطی که به دلیل سلطه اشکال مختلف رویونیوزم مدرن (رویونیوزم مدرن شوروی، رویونیوزم مدرن چینی و رویونیوزم مدرن خوجه‌یی) بر اجزای بر سر قدرت در کشورهای سابقاً سوسیالیستی جهان و سرنگونی سوسیالیزم در آن کشورها، در دنیا هیچ کشور سوسیالیستی باقی نمانده بود و تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی سرمایه‌داری مؤقتاً از جهان ناپدید شده بود، برنامه مذکور از موجودیت تضاد میان نظام

سوسیالیستی و نظام امپریالیستی سرمایه‌داری در جهان دم می‌زد.

رهبری "ساوو" مدت زیادی در داخل افغانستان فعال باقی نماند. کمیته مرکزی "ساوو" به دلیل سهل‌انگاری‌های تشکیلاتی شخص "سمندر" و به یک معنی سهل‌انگاری‌های تمامی اعضای کمیته مرکزی مذکور، فقط چند ماه بعد از تشکیل آن سازمان، در شهر کابل مورد ضربت قرار گرفت و غیر از "سمندر" تمامی اعضای دیگر آن دست‌گیر گردیدند. اما رزمندگان اسیر، به جز یک تن آن‌ها، در جریان تحقیق از خود ضعف نشان ندادند و در مبارزه علیه مستنطقین دشمن با سربلندی ایستادگی نمودند. سپس در مقابل بی‌دادگاه رژیم رویونیویست و دست‌نشانده اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست، همه آن‌ها از موضع‌گیری‌ها و مبارزات‌شان علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و دست‌نشانندگان رویونیویست آن‌ها شجاعانه دفاع کردند، مرگ را نسبت به تسلیم شدن به دشمن ترجیح دادند و در مقابل غریو تیر و تفنگ دشمن شعار آزادی را سر دادند.

"سمندر" مدت زمان اندکی بعد از ضربت خوردن کمیته مرکزی "ساوو"، توسط یکی از روابط آن سازمان به پاکستان انتقال یافت و در آن‌جا بقایای "ساوو" را به گرد خود جمع کرد. این جمع معدود و محدود در طی چندین سال فعالیت محفلی سنترستی در پاکستان به نام "ساوو" حرف می‌زد و نوشته‌هایی را در سطح معدود و محدود پخش می‌نمود. "سمندر" در طی این سال‌ها با قلم می‌نوشت و رفقایش دست نوشته‌های او را فوتوکاپی می‌نمودند و کم‌وبیش در میان منسوبین جنبش چپ کشور پخش می‌کردند. او در این سال‌ها با فقر و تنگ‌دستی شدید ساخت و فعالیت‌های مبارزاتی تیوریک و تشکیلاتی محدود و معدودش را رها نکرد.

اما پس از آن‌که "سمندر" به دلیل تشویش‌های امنیتی بی‌پایه در خزان سال ۱۳۶۲، محل سکونتش را در پاکستان از پشاور به اسلام‌آباد انتقال داد، او و رفقایش از هر جهت در "مضیقه" قرار گرفتند. آن‌ها "راه نجات" ازین "مضیقه" را در تماس گرفتن با سفارت چین در اسلام‌آباد جستجو کردند. در واقع عدم موضع‌گیری صریح و روشن برنامه "ساوو" علیه رویونیوزم مدرن سه جهانی چینی این "راه نجات" را به آن‌ها نشان می‌داد. با توافق "سمندر" دو تن از کادرهای "ساوو" در سال ۱۳۶۳ خود را به سفارت چین در اسلام‌آباد پاکستان معرفی کردند، برنامه و آئین نامه تشکیلاتی "ساوو" را به سفارت مذکور تسلیم دادند و خواهان کمک چین به سازمان‌شان گردیدند. در مقابل، مقامات

سفارت چین خواهان تماس مستقیم "سمندر" با خودشان گردیدند.

طبق ادعای خود "سمندر"، در جلسه توضیحیه با نمایندگان هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان در زمان فعالیت اتحاد مارکسیست-لنینیست‌های افغانستان (املا) در سال ۱۳۶۵، وی به خاطر بیمناک شدن از عاقبت این کار از خیر تماس‌گیری مستقیم با سفارت چین در اسلام‌آباد گذشت و شخصاً به آن سفارت مراجعه نکرد. در هر حال، این هم در حد خودش سطح معینی از تمکین به "اصولیت" و عدم دریافت کمک از "منابع ناسالم" خارجی بود و نمی‌توانست "قابل قدر" نباشد.

نشست‌ها و جلسات بحثی ای که در اواخر سال ۱۳۶۳ و اوایل ۱۳۶۴ میان بخش‌های مختلف بقایای سازمان‌های منسوب به جنبش چپ شعله‌یی در محیط پیشاور و اسلام‌آباد صورت گرفت، سرانجام منجر به ایجاد اتحاد مارکسیست-لنینیست‌های افغانستان (املا) توسط "ساوو"، کمیته تدارک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان و شخص منفردی تحت نام "هوآدار جنبش" گردید (*).

سنتریزم "املا" در قبال اندیشه مائوتسه‌دون در همان اولین شماره "جرقه" (ارگان تیوریک-سیاسی اتحاد مارکسیست-لنینیست‌های افغانستان)، که در اواخر تابستان سال ۱۳۶۴ منتشر گردید، به روشنی خود را نشان داد. این سنتریزم مائوتسه‌دون را "مارکسیست-لنینیست کبیر" می‌دانست، اما اندیشه مائوتسه‌دون را قبول نداشت. سنتریزم "املا" از یک‌جانب ادامه سنتریزم "ساوو" و محفل "سمندر" و از جانب دیگر مائوتسه‌دون زدایی تعدیل شده سازمان اخگر و کمیته تدارک بود.

"املا" انشعاب بخش غرجستان "ساما" از بخش تحت رهبری قیوم "رهبر" در آن سازمان را، که در خزان سال ۱۳۶۴ صورت گرفت، پشتیبانی نمود و از مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی آن بخش علیه انحرافات و تسلیم‌طلبی‌های "ساما" استقبال به عمل آورد. این پشتیبانی و استقبال

یک حرکت نسبتاً مثبت بود، اما به دلیل سنتریزم مسلط بر "املا" نتوانست قاطعانه تعقیب گردد. در نتیجه "املا" به جای این که از تکامل بخش غرjestان "ساما"، که مورد پشتیبانی و استقبالش قرار گرفته بود، به "هسته" انقلابی کمونیست‌های افغانستان خرسند گردد، تشکیل "هسته" انقلابی کمونیست‌های افغانستان" در اواخر سال ۱۳۶۴ و آغاز مبارزات آن را خوش آیند ندید. دلیل آن روشن بود. "هسته" انقلابی کمونیست‌های افغانستان"، "کمیتة تبلیغ و ترویج مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون" و "برآمد نوین سازمان پیکار برای نجات افغانستان" مجموعاً با پذیرش صریح و روشن مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون و تأثیر پذیری مثبت از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مبارزات آن، حرکت نوین در جنبش کمونیستی افغانستان را شکل دادند. واضح بود که این حرکت مجموعاً علیه سنتریزم "املا" قرار داشت و سنتریزم مائوتسه‌دون زدا یانه آن یکی از آماج‌های مهم مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی این حرکت بود.

در نتیجه مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه‌دون اندیشه حرکت نوین در جنبش کمونیستی افغانستان علیه سنتریزم "املا"، بحران ایدئولوژیک-سیاسی در "املا" به وجود آمد. در نتیجه این بحران، "املا" دچار عدم استحکام گردید و یک بخش از آن با پذیرش مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون در اواخر سال ۱۳۶۵ از بخش "سمندر" جدا گردید و به نام "املا-بخش مائوتسه‌دون اندیشه" به فعالیت مستقل پرداخت. پس از انتشار اولین شماره "جرقه-املا، بخش مائوتسه‌دون اندیشه"، نشرات "املا"ی سنتریست و مشخصاً "جرقه" سنتریست متوقف گردید، زیرا "هوادر جنبش" که مسئولیت نشراتی "املا"ی سنتریست را به عهده داشت، مسئولیت خود را خاتمه یافته اعلام کرد. بدین ترتیب در واقع "املا"ی سنتریست فروپاشید و صدایش خاموش گردید و چیزی از آن به جای نماند.

"سمندر" که نام و موجودیت نیمه جان "ساوو" را به پای "املا" قربانی کرده بود، نه خواست و نه توانست یک‌بار دیگر حتی نام "ساوو" را علم نماید و نظرات شخصی خود را در لفافه و نام یک تشکیلات بیجانند. اکثریت رفقای یکی یکی او را ترک گفته بودند، راه کشورهای امپریالیستی غربی را در پیش گرفته بودند و در آن کشورها نیز در واقع از فعالیت‌های مبارزاتی کنار رفته بودند. در اسلام آباد و پشاور فقط افراد انگشت شمار و غیر مؤثری از "ساوو"ی‌ها باقی مانده بودند. بر علاوه چند چهره مشخص دیگر "ساوو"ی در داخل کشور نیز بودند که بعدها معلوم گردید یکی از سرشناس‌ترین آن‌ها ارتباطات مشکوکی با رژیم دست‌نشانده نجیب دارد. در واقع "سمندر" در اسلام آباد پاکستان تنها و منزوی مانده بود و تنها اعضای فامیلش را در کنار خود داشت.

بعضی از رفقای "سمندر" او و اعضای خانواده اش را تشویق کردند که مثل آن‌ها به یکی از کشورهای غربی پناهنده شوند. اعضای خانواده اش نیز چنین می‌خواستند.

"سمندر" که در گذشته به دلیل ترس از عاقبت تماس‌گیری مستقیم با سفارت چین در اسلام آباد، از خیر چنین تماس‌گیری ای گذشته بود، در یکی از روزهای سال ۱۳۶۶ در راه برگشت از پشاور به اسلام آباد، به سفارت کانادا در اسلام آباد پناه برد، خود را با نام و نشان معرفی کرد و به دلیل این که جانش توسط بنیادگرایان اسلامی مورد تهدید قرار دارد، از دولت امپریالیستی کانادا تقاضای پناهندگی نمود. او در جواب سوال‌های یکی از مقامات سفارت مذکور گفته بود که کماکان از لحاظ تیوری‌های فلسفی، اقتصادی و نظام مورد خواستش همان نظرات سابق خود را حفظ کرده است، اما از لحاظ مشی مبارزاتی دیگر به "خشونت سیاسی" (political violence) باورمند نیست، گفته ای که در آن زمان در واقع نوعی تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیست محسوب می‌گردید.

سفارت کانادا به او پناه داد و به زودی اعضای خانواده‌اش نیز به او ملحق شدند. ترتیبات انتقال او و خانواده اش به کانادا توسط سفارت به سرعت تکمیل گردید و او و خانواده اش به کانادا انتقال یافتند.

او می‌توانست در طی تقریباً ۳۰ سال بودوباشش در کانادا، حداقل "ساوو" را در کانادا و سایر کشورهای غربی احیاء نماید، اما نخواست یا نتوانست این کار را انجام دهد و رفقای سابقش نیز در این راه یاری اش نکردند. او می‌توانست

از سال ۱۳۶۶ تا سال ۱۳۷۱ حداقل اعلامیه‌های شخصی علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم دست‌نشانده آن‌ها یا رژیم بازمانده از دوران اشغال سوسیال‌امپریالیست‌ها صادر نماید، اما این کار را نیز نکرد. او می‌توانست علیه دولت اسلامی جهادی‌ها و خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز ارتجاعی آن‌ها اعلامیه‌های شخصی صادر نماید، اما این کار را نیز انجام نداد. او می‌توانست علیه امارت اسلامی طالبان و خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز میان طالبان و نیروهای جهادی نیز اعلامیه‌های شخصی صادر نماید، اما این کار را نیز انجام نداد. سرانجام او می‌توانست از زمان آغاز تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست‌های امریکایی بر افغانستان تا حال، در طی بیشتر از یک‌ونیم دهه گذشته، اعلامیه‌های شخصی علیه این تجاوز و اشغال‌گری صادر نماید و با حرکت‌های اعتراضی به راه افتاده در کانادا هم‌کاری نماید، اما این کار را نیز انجام نداد.

"سمندر" می‌توانست هم تعهدش با سفارت کانادا در اسلام آباد مبنی بر مخالفت با خشونت سیاسی را رعایت کند و هم در مبارزات ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان، مبارزات ضد دولت اسلامی جهادی‌ها و سپس امارت اسلامی طالبان و سرانجام مبارزات ضد تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست‌های امریکایی و رژیم دست‌نشانده کنونی، ولو به صورت شخصی و در اشکال مسالمت آمیز، سهم بگیرد، اما هیچ‌گاهی سهم نگرفت. "سمندر" بی‌باور به اندیشه مائوتسه‌دون و به عنوان یک شهروند کشور امپریالیستی کانادا و یکی از قدرت‌های اشغال‌گر امپریالیست در افغانستان، حداقل می‌توانست در قبال قدرت امپریالیستی حاکم بر دومین کشور متبوعش و اشغال‌گر در افغانستان "شکست طلبی انقلابی لنینی" را در پیش بگیرد و با اشغال‌گری آن بر افغانستان مخالفت ورزد و به عنوان یک شخص مخالف جنگ و مخالف با خشونت سیاسی، با حرکت‌های ضد اشغال‌گران امپریالیست در کانادا

هم‌کاری نماید. اما این کار را نیز انجام نداد.

هواداران ما در کانادا، طبق هدایت حزب، چندین بار نزد او مراجعه کرده و او را به سهم‌گیری در حرکت‌های اعتراضی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده دعوت کردند، اما او هربار بهانه می‌آورد که حتی توان نشستن در محافل و گردهم‌آیی‌ها را ندارد و از شرکت ولو مقطعی درین حرکت‌ها معذرت می‌خواست.

ما انتظار نداشتیم که "سمندر" به عنوان یک مائوئیست به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بیبوند و در راه برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان مبارزه نماید. ما این انتظار را نیز از او نداشتیم که هم‌کاری مبارزاتی فعال با هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در کانادا داشته باشد. اما این انتظار را از او داشتیم که حداقل در قبال وطن اشغال شده‌ای که در آن متولد گردید، با پول مالیات مردمان آن تحصیل کرد و داکتر گردید، در آن و در دامن مردمان آن از لحاظ سیاسی پرورده شد و به شهرت سیاسی رسید، آن قدر احساس مسئولیت نماید که از اشغال‌گران آن و خائنین ملی در آن نفرت داشته باشد و این نفرتش را حداقل به صورت مسالمت‌آمیز در حرف و عمل ابراز نماید. اما با تأسف این انتظار حداقل ما برآورده

نگردید و این وضعیت به نفع اشغال‌گران و رژیم پوشالی دست‌نشانده‌شان تمام شد و به غیرفعال باقی‌ماندن جمع کثیری از منسوبین سابق جنبش چپ کشور در مبارزه ملی ضد اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی در خارج از کشور و هم‌چنان در داخل کشور و حتی به تسلیم‌طلب شدن و تسلیم‌طلب باقی‌ماندن آن‌ها در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی خائنین ملی یاری رساند.

ما به تمام منسوبین بر حال و سابق جنبش چپ کشور در بیرون از حزب فراخوان می‌دهیم که:

بیاید غم و اندوه بزرگ ناشی از درگذشت یکی از پیش‌گامان مؤسس نام‌دار جنبش چپ کشور در تبعید خودخواسته، انزوای سیاسی و تسلیم‌طلبی را به انرژی مبارزاتی مبدل نماییم، از سرگذشت اندوه‌ناک و تلخ او درس عبرت بگیریم و حداقل برای پیش‌برد مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، یعنی وظیفه مبارزاتی عمده کنونی، دست به دست هم بدهیم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به ویژه منسوبین سابق سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی (ساوو) را مورد خطاب قرار می‌دهد که:

در قدم اول مثل پیش‌گامان ساوویی سابق، یعنی هم‌زمانی‌های سابق تان، در صف مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست کنونی و خائنین ملی دست‌نشانده‌شان قرار بگیرید.

اگر آمادگی مبارزاتی بیش‌تری داشته باشید می‌توانید با قبول مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم، انقلاب دموکراتیک نوین و استراتژی مبارزاتی جنگ خلق و شکل

مشخص کنونی آن یعنی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بیبوندید.

چنان‌چه بنا به هر دلیلی توان پیش‌برد چنین مبارزه‌ای را نداشته باشید، حداقل می‌توانید با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در سطح کمونیستی و یا حتی در سطح ملی-دموکراتیک نوین هم‌کاری مبارزاتی داشته باشید.

ما باید از سرگذشت و سرنوشت تلخ و اندوه‌ناک گذشتگان ما، مثل سرگذشت و سرنوشت "سمندر"، درس عبرت بگیریم؛ به جان‌بازی سرفرازانه جان‌باختگانی مثل بشیر بهمن و رفقای هم‌زنجیرش افتخار کنیم و از آن‌ها درس جان‌بازی و ایثار بیاموزیم و آن درس را در مبارزه و مقاومت کنونی علیه اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌شان قاطعانه به کار بندیم.

بیاید همه با هم غم و اندوه جان‌کاه کنونی را به انرژی مبارزاتی مبدل سازیم و در راهی که با خون هزاران جان‌باخته قهرمان گل‌گون گردیده است قاطعانه به پیش رویم!

حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان

۷/۶/۱۳۹۶ (۲۷/۸/۲۰۱۷)

(*) - نقش "ساوو" در تشکیل "اتحاد مارکسیست-لنینیست‌های افغانستان" (املا) در میان "ساوو"ی‌ها یک نقش متنازع بود. در آن زمان بعضی از "ساوو"ی‌ها می‌گفتند که فقط "سمندر" در تشکیل "املا" سهم گرفته است، اما "ساوو" به عنوان یک سازمان مستقل هنوز موجودیت دارد و منحل نگردیده است. در حالی که تعداد دیگری از "ساوو"ی‌ها در پهلوی "سمندر" در چهارچوب "املا" فعالیت می‌کردند.

"کمیته تدارک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان" در سال ۱۳۵۸ مشتمل بر نمایندگان جناح‌های مختلف بود. یکی از این جناح‌ها بخشی از عیاران به نام "فرقه انقلابی جوان‌مردان فراسان" بود اما در زمان تشکیل "املا"، صرفاً بقیه‌الیش "فرقه انقلابی جوان‌مردان فراسان" به نام "کمیته تدارک..." یکی از سه جناح تشکیل‌دهنده "املا" بود همین بخش بعداً "املا- بخش مائوتسه‌دون اندیشه" را تشکیل داد و در تشکیل "سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان" سهم گرفت.

"هوادر جنبش" شخص منفرد و فاقد تشکیلاتی بود که سال‌های سال در اروپا در پهلوی انگری‌ها در "اتحادیه عمومی..." فعالیت داشت و با آن‌ها از نزدیک رابطه داشت. اما یک فرد مربوط به "سازمان افکار" نبود او مسئولیت نشراتی "املا" را متقبل گردید و تایپ و تنظیم تمامی شماره‌های "برقه" را بر عهده گرفت. پس از برآمد "املا- بخش مائوتسه‌دون اندیشه" و انتشار مستقل "برقه" توسط این بخش، "هوادر جنبش" مسئولیتش را فائمه یافته اعلام نمود و به این ترتیب در واقع بر انفال "املا"ی سنتریست صه گذاشت. او اکنون در زمره تسلیم‌طلبان مربوط به نهادهای جامعه مدنی ساخته شده توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار دارد.

به مناسبت**تجلیل از پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین****نتیجه گیری عمومی
از مجموع بحث‌های تا کنون مطرح شده****انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین:****انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ادامه مبارزه و مناظره کبیر علیه رویونیسم مدرن شوروی**

در واقع این قدرت‌گیری رویونیست‌های مدرن خروشچفی در شوروی از درون حزب کمونیست شوروی و دولت سوسیالیستی شوروی و سرنگونی انقلاب در شوروی توسط آن‌ها بود که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون را متوجه وظیفه عاجل مبارزه علیه رویونیست‌های درون حزب کمونیست چین و دولت چین و ضرورت عاجل سرنگونی آن‌ها از مراجع قدرتی که در حزب کمونیست و دولت چین داشتند، نمود.

مبارزه و مناظره کبیری که علیه رویونیسم مدرن شوروی توسط حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون به پیش رفت، برای کمونیست‌های جهان و در رأس حزب کمونیست چین، که طی چندین سال متوالی در امر ساختمان سوسیالیسم در چین، به‌ویژه در پایه‌ریزی صنایع سنگین در چین، به‌علت بی‌تجربگی در ساختمان سوسیالیسم مقلد محض شوروی بود، کار آسانی نبود و فقط توانست پس از تأخیر چندین ساله به‌راه بیفتد.

در مورد موضوع الف: طبق نظر رسمی تصویب شده کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین:

«نظر به این که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست...»

در واقع این نظر تا حد زیادی مشابه با نظر استالین پس از برقراری نظام سوسیالیستی در شوروی بود. استالین برین باور بود که در

در هم‌نوایی با حزب کمونیست شوروی در همان وقت حرکت نمود. حزب کمونیست چین در کنگره سراسری هشتم خود:

الف: عمده بودن مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم را رد نمود.

ب: روی تئوری رشد نیروهای مؤلده تکیه کرد.

پ: اندیشه مائوتسه دون را از اساس نامۀ مزب و سایر اسناد مزبی مذف نمود.

ت: با کنگره بیستم مزب کمونیست شوروی در مبارزه علیه "کیش شفمیت" هم‌نوایی نمود.

حزب کمونیست چین در کنگره سراسری هشتم خود در سال ۱۹۵۶ که تقریباً هم‌زمان با کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در همان سال برگزار گردید، از جهات بسیار مهمی

جامعهٔ سوسیالیستی شوروی در دههٔ ۳۰ قرن بیست و بعد از آن دیگر طبقات انتاگونیستی وجود ندارند، بلکه آن چه وجود دارند طبقات هم‌کار باهم در وجود سه طبقهٔ کارگران، دهقانان و روشنفکران در شوروی هستند.

در مورد موضوع ب: طبق نظر رسمی تصویب شده در کنگرهٔ سراسری هشتم حزب کمونیست چین:

«تضاد عمده در کشور ... تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کمبود مقتضیات آن‌ها است. وظیفهٔ عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مولده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است»

طبق این نظر، آن چه در جامعهٔ سوسیالیستی چین عمده است و از اولویت برخوردار است، انکشاف سریع اقتصادی، انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی مردم است.

البته نمی‌توان حکم نمود که ساختمان سوسیالیسم در شوروی رسماً بر تیوری رشد نیروهای مؤلده استوار بوده است. ولی در عین حال از جهات معینی گرایش به این تیوری در حزب کمونیست شوروی در زمان استالین وجود داشته است، مثلاً در مورد تقدم متخصص بودن نسبت به سرخ بودن.

در مورد موضوع پ: در کنگرهٔ سراسری هفتم حزب کمونیست چین، که در سال ۱۹۴۵ دایر گردید، اندیشهٔ مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیسم - لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب چین و "خط راه‌نمای" حزب تعیین گردید و در اساس‌نامهٔ حزب درج گردید. در آن زمان انقلاب چین در دورهٔ انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت. به عبارت دیگر در آن زمان تعیین اندیشهٔ مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیسم - لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب چین یا به عبارت دیگر "خط راه‌نمای حزب"، به معنای تلفیق تیوری‌های عام مارکسیسم - لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین در چین بود.

اما زمانی که مرحلهٔ گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی در چین پایان یافت، حزب کمونیست چین طی چند سال اول ساختمان سوسیالیسم، منجمله در کنگرهٔ سراسری هشتم خود، در موقعیت تقلید محض از شوروی در ساختمان سوسیالیسم و نداشتن "خط راه‌نما"ی مستقل درین دوره مبتلا بود. این وضعیت توسط مائوتسه‌دون برای اولین بار در سال ۱۹۵۷ طی یک سخن‌رانی تحت عنوان "دربارهٔ ساتنرالیزم دموکراتیک" مورد انتقاد قرار گرفت و روی ضرورت حرکت مستقل در ساختمان سوسیالیسم در چین تأکید صورت گرفت. حزب کمونیست چین پس از آن به تدریج خود را از وضعیت تقلید محض از شوروی در ساختمان سوسیالیسم بیرون کشید و خود را به‌طور روزافزون در مسیر ساختمان مستقل سوسیالیسم در چین قرار داد.

در مورد موضوع ت: کنگرهٔ سراسری هشتم حزب کمونیست چین، در هم‌نوایی با کنگرهٔ بیستم حزب "کمونیست" شوروی، علیه کیش شخصیت در حزب کمونیست چین موضع‌گیری نمود که هدف آن غیر از مبارزه علیه "کیش شخصیت" مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین، و به صورت غیر مستقیم تأیید مبارزه علیه کیش شخصیت استالین در حزب کمونیست شوروی، چیز دیگری بوده نمی‌توانست.

حزب کمونیست چین قبل از آن که مبارزه و مناظرهٔ کبیر علیه رویزیونیسم مدرن شوروی را شروع نماید، به موضع‌گیری علیه سیاست اقتصادی شوروی رسید که نکات مهم آن در اثر معروف مائوتسه‌دون به نام "نقد لیالیست اقتصادی شوروی" مورد ارزیابی قرار گرفته است و به این ترتیب به سیاست ساختمان مستقل سوسیالیسم در چین دست یافت. هم‌چنان حزب کمونیست چین قبل از آن که به یک جمع‌بندی همه‌جانبه در مورد رویزیونیسم مدرن شوروی دست یابد و مبارزه و مناظرهٔ کبیر علیه آن را شروع نماید، به یک جمع‌بندی در مورد استالین دست یافت. طبق این جمع‌بندی خدمات استالین برای سوسیالیسم در شوروی و جنبش کمونیستی بین‌المللی هفتاد فیصد و اشتباهات و کم‌بودات و حتی انحرافات او سی فیصد بوده است. طبق این نظر، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون به این نتیجه رسید که منظور اساسی سخن‌رانی خروشچف در کنگرهٔ سراسری بیستم حزب "کمونیست" شوروی علیه کیش شخصیت استالین و از این طریق تیره و تار نشان دادن کل صفحهٔ حیات استالین، دور انداختن شمشیر استالین یعنی تا حد زیادی دور انداختن شمشیر لنین بوده

است. بناءً حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نه تنها به دفاع از هفتاد فیصد خدمات استالین پرداخت بلکه علیه سی فیصد اشتباهات وی نیز موضع‌گیری نمود.

با روشن شدن شدن بیش‌تر از پیش و روز افزون تیوری‌ها و عمل‌کردهای رویزیونیستی مدرن حزب "کمونیست" شوروی تحت رهبری خروشچف و سپس بریژنیف، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون مباحثات و مناظرات کبیر با حزب "کمونیست" شوروی را طی چند سال به صورت درونی پیش برد. با نافرجام ماندن این مباحثات و مناظرات درونی چند ساله و تشدید روز افزون فشارهای ضد انقلابی علیه حزب کمونیست چین و دولت چین توسط حزب "کمونیست" و دولت "شوروی"، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون ضرورتاً مباحثات و مناظرات متذکره را علنی ساخت. پس از آن بود که جریان مبارزه و مناظرهٔ کبیر حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون علیه رویزیونیسم مدرن شوروی در سطح بین‌المللی آشکارا به راه افتاد و به پیش رفت.

ناگفته روشن است که اگر مبارزه و مناظرهٔ کبیر علیه رویزیونیسم مدرن شوروی در همان سطح درونی و بیرونی باقی می‌ماند و خود حزب کمونیست چین را در بر نمی‌گرفت، مبارزه و مناظرهٔ کبیر مذکور ناتکمیل و ناقص باقی می‌ماند و برای خود چین ثمره‌ای را در بر نمی‌داشت. اما چنین نشد و نباید می‌شد. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون در ادامهٔ مبارزه و مناظرهٔ کبیر بین‌المللی علیه رویزیونیسم مدرن شوروی، این مبارزه و مناظرهٔ کبیر بین‌المللی را برای چین خاص ساخت و مناظرهٔ و مبارزهٔ کبیر علیه رویزیونیست‌های چینی تحت رهبری "خروشچف چینی" را به منظور سرنگونی رویزیونیست‌ها از مراجع قدرت حزبی و دولتی، به عنوان یک وظیفهٔ عاجل مبارزاتی، در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، به راه انداخت و پیش برد.

هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

سرنگونی رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری (رویزیونیست‌ها) از مراجع قدرت حزبی و دولتی

گردید و امکان بسیج توده‌یی برای ادامه آن، حداقل در آن مقطع، را از میان برد.

ثانیاً نقش نسبتاً مهم چوئن‌لای در خنثی کردن توطئه لین‌پیائو، عملاً باعث تقویت سنتریزم چوئن‌لای در حزب کمونیست چین و دولت چین گردید و پایه نیرومندی برای برگشت دادن و قدرت‌گیری مجدد تین‌هسیائوپینگ و رویزیونیست‌های هم‌قماش وی، که اکثر تصفیه‌شدگان از حزب کمونیست و دولت چین در سال‌های اول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بودند و بعداً ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی را تشکیل دادند، در حزب کمونیست چین و دولت چین به‌وجود آورد.

این عوامل توأم با درگذشت تقریباً تمامی افراد نزدیک به مائوتسه‌دون از نسل اول رهبران حزب قبل از درگذشت خود وی، جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین را از لحاظ عینی و توان و قدرت یعنی موازنه قدرت در داخل حزب کمونیست چین و دولت چین، در وضعیتی قرار داد که امکان سرنگونی ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی در درون حزب کمونیست چین و دولت چین را از دست بدهد.

اما درین میان یک وجه مشترک نسبتاً مهم تیوریک میان جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون و ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی نیز باعث ناتوانی ذهنی جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در امر سرنگونی ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی از مراجع قدرت حزبی و دولتی چین گردید.

همان طوری که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تأکید گردیده است، نسبت دادن تیوری رویزیونیستی سه جهان به مائوتسه‌دون تهمت و افترا بی‌علیه او است. اما این نیز درست است که مائوتسه‌دون باورمند

چین تحت رهبری مائوتسه‌دون علیه رویزیونیسم بر سر قدرت در شوروی، ولو با تأخیر چند ساله، از آن رو دارای اهمیت عظیم تاریخی بین‌المللی در جنبش کمونیستی بین‌المللی تلقی می‌گردد که علیرغم ظواهر به‌شدت فریبنده رویزیونیسم مذکور به‌راه افتاد و پیش رفت.

مبارزه علیه رویزیونیسم لیوشاچی در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، که در برگرفته مبارزه طبقاتی سختی علیه رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری در درون حزب کمونیست چین و دولت چین بود، به‌عنوان ادامه مبارزه و مناظره کبیر علیه رویزیونیسم مدرن شوروی، نیز علیرغم ظواهر به‌شدت فریبنده رویزیونیسم مذکور به‌راه افتاد و با موفقیت به پایان رسید. این مبارزه ستاد فرماندهی بورژوازی در درون حزب کمونیست و دولت چین را که تحت رهبری لیوشاچی قرار داشت سرنگون کرد و از احیای سرمایه‌داری در چین، حداقل برای یک دهه، جلوگیری نمود. به‌این طریق هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین که سرنگونی ستاد فرماندهی رویزیونیستی در درون حزب کمونیست و دولت چین و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری در چین بود، برآورده گردید.

حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون مبارزه علیه رویزیونیسم چپ نمای لی‌پیائو را، که پس از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌سرعت انتاگونیستی گردید، نیز موفقانه پیش برد که در نتیجه آن لین‌پیائو و دارودسته اش از میان رفتند و به‌دنبال آن "کارزار مبارزه علیه لین‌پیائو و کنفوسیوس" به‌راه افتاد و موفقانه به پیش رفت. درین مورد نیز روی هم‌رفته هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین از طریق پیش‌برد موفقانه مبارزه طبقاتی شدید علیه رویزیونیسم چپ نمای لین‌پیائو برآورده گردید.

اما تبارز ناگهانی توطئه لین‌پیائو و نقش نسبتاً مهم چوئن‌لای در خنثی کردن آن توطئه دو تأثیرگذاری منفی به‌شدت زیان آور و متقابلاً مؤثر بر هم‌دیگر بر جریان پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین بر جای گذاشت:

اولاً علیرغم ادامه رسمی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین پس از توطئه ناکام لین‌پیائو، دامنه توده‌یی این انقلاب به‌شدت تضعیف

مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی به‌ذات خود نمی‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی حقیقی باشد. این نوع مالکیت‌ها در جامعه سوسیالیستی به‌اعتبار این که حزب پرولتری رهبری دولت و رهبری مالکیت‌های دولتی و مالکیت‌های کلکتیو محلی را برعهده دارد، می‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی، و البته شکل اولیه آن، تلقی گردد. اما زمانی که رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری (رویزیونیست‌ها) رهبری حزب کمونیست یعنی رهبری حزب بر سر قدرت و در نتیجه رهبری دولت را به‌دست گیرند، اعتبار مذکور از میان می‌رود زیرا ماهیت پرولتری حزب بر سر قدرت تبدیل به‌ماهیت بورژوازی می‌گردد. در نتیجه ولو این که مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی کماکان شکل عمده مالکیت باقی بماند، دیگر نمی‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی تلقی گردد.

چنان‌چه مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی مدت‌ها پس از غصب رهبری حزب و دولت توسط رویزیونیست‌ها در شوروی ظاهراً شکل عمده مالکیت باقی ماند، اما دیگر نشان‌دهنده شکلی از مالکیت اجتماعی نبود. رویزیونیست‌های بر سر قدرت در "شوروی" حتی به‌دروغ ادعا کردند که جامعه "شوروی" وارد عصر کمونیسم گردیده است. آن‌ها در قدم اول حملات بر پرولتاریای شوروی و پرولتاریای بین‌المللی را عمدتاً از طریق دور انداختن شمشیر استالین و از طریق "مسالمت آمیزها" و "عموم خلقی‌ها"ی شان در سطح جامعه شوروی و در سطح بین‌المللی آغاز کردند و نه از طریق تبدیل مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی به‌مالکیت خصوصی. در نتیجه مالکیت بروکراتیک رویزیونیستی که در آن حزب بر سر قدرت و دولت حاکم دارای ماهیت طبقه حاکمه سرمایه دار بروکرات بود، بر جامعه شوروی حاکم گردید.

مبارزه و مناظره کبیر حزب کمونیست

به "تقسیم به سه جهان" بود، به این ترتیب که: دولت امپریالیستی امریکا و دولت سوسیال امپریالیستی شوروی یعنی ابرقدرت‌های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی را به عنوان جهان اول، قدرت‌های امپریالیستی درجه دو در اروپای غربی و شرقی یک‌جا با جاپان، استرالیا و کانادا را به عنوان جهان دوم و مجموع کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم را به عنوان جهان سوم قبول داشت. این در حالی بود که رویز یونیست‌های سه جهانی چینی نیز جهان را به همین صورت تقسیم می‌کردند.

این تقسیم‌بندی نادرست بود. تقسیم‌بندی درست آن بود که ابرقدرت امپریالیستی امریکا یک‌جا با متحدین امپریالیستش در پیمان نظامی ناتو همراه با جاپان و استرالیا، که دارای اقتصاد و سیاست نیولیبرالی سرمایه‌دارانه امپریالیستی بودند، به عنوان جهان اول؛ سوسیال امپریالیزم شوروی و متحدین سوسیال امپریالیستش در پیمان وارسا؛ که دارای اقتصاد و سیاست سرمایه‌دارانه بروکراتیک سوسیال امپریالیستی بودند، به عنوان جهان دوم و مجموع کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم به عنوان جهان سوم تقسیم بندی گردد. در واقع قدرت‌های امپریالیستی متحد با امپریالیست‌های امریکایی در ناتو و بیرون از ناتو خیلی خیلی بیشتر از آن که با متحدین سوسیال امپریالیست ابرقدرت سوسیال امپریالیستی شوروی در اروپای شرقی از لحاظ سیاسی و نظامی و به طریق اولی از لحاظ اقتصادی نزدیک باشند، با ابرقدرت امپریالیستی امریکا نزدیک بودند و از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی تحت رهبری امریکا حرکت می‌کردند. متحدین سوسیال امپریالیست ابرقدرت سوسیال امپریالیستی شوروی در پیمان نظامی وارسا نیز خیلی خیلی بیشتر از آن که از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی با قدرت‌های امپریالیستی متحد امریکا نزدیک باشند، با ابرقدرت سوسیال امپریالیستی شوروی نزدیک بودند و تحت رهبری آن حرکت می‌کردند. مصیبت این

تقسیم‌بندی میان سرمایه‌های بروکراتیک سوسیال امپریالیستی و نیولیبرال امپریالیستی شدیداً دامن کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم را نیز گرفته بود و دولت‌های کشورهای مذکور را به یکی از دو بلوک امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی وابسته ساخته بود.

مائوتسه‌دون و جناح انقلابی تحت رهبری وی در حزب کمونیست چین "تقسیم به سه جهان" را دارای اهمیت استراتژیک بین‌المللی برای کل پرولتاریای بین‌المللی نمی‌دانستند، در حالی که رویز یونیست‌های سه جهانی اهمیت استراتژیک عمومی برای آن قایل بودند و کل تیوری مذکور را استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین‌المللی می‌دانستند. اما از لحاظ عملی در سیاست‌های بین‌المللی هر دو جناح تقریباً یکسان یا حداقل مشابه عمل می‌کردند و هم‌سویی میان‌شان وجود داشت، بدون این که در گفتار اذعان به این عمل کرد مشابه یا هم‌سویی میان‌شان وجود داشته باشد.

در هر حال جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین در مبارزه علیه رویز یونیست‌های سه جهانی نتوانست - و نمی‌توانست - «سرنگونی ستاد فرماندهی رویز یونیستی (ستاد فرماندهی بورژوازی) از درون حزب کمونیست و دولت چین برای جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین» را در عمل متحقق سازد و حتی از لحاظ تیوریک به‌طور قاطعانه و واضح تعقیب نماید. در نتیجه، در روزهای آخر حیات مائوتسه‌دون جناح رویز یونیست در مراجع قدرت حزبی و دولتی آن‌چنان نیرومند بود که مثبت بودن کل موازنه قدرت به نفع جناح انقلابی حزب صرفاً منوط و مربوط به اتوریته شخصی مائوتسه‌دون و زنده ماندن وی گردیده بود.

این مهم بود که مائوتسه‌دون شخصاً این ضعف جناح انقلابی حزب و خطر قدرت‌گیری رویز یونیست‌ها را به خوبی درک می‌کرد و باری با چیان‌چین هم‌سرش خیلی صریح و رک و راست این موضوع را مطرح نمود. اما از جانب دیگر این وضعیت به شدت منفی نیز وجود داشت که مائوتسه‌دون و جناح انقلابی تحت رهبری وی در حزب کمونیست چین آشکارا از قدرت سرنگونی رویز یونیست‌ها در این مقطع از تاریخ حزب کمونیست چین برخوردار نبودند.

در چنین وضعیتی بود که یک نوع سازش عملی ناگفته میان هر دو جناح در حزب، بر سر موقعیت هواکوفینگ به عنوان شخص اول حزب پس از درگذشت مائوتسه‌دون شکل گرفت. اما

قرار گرفتن عملی وی در رأس رهبری حزب، پس از درگذشت مائوتسه‌دون، صرفاً توانست برای رویز یونیست‌های سه جهانی این امکان را به وجود بیاورد که تحت نام دفاع از مائوتسه‌دون و ظاهراً تحت رهبری هواکوفینگ دست به کودتا بزنند، جناح انقلابی حزب تحت رهبری "گروه چهار نفر" را - که در واقع مائوتسه‌دون نفر پنجمی آن بود - سرنگون سازند و رهبران آن را دست‌گیر نموده و به زندان بپردازند.

رویز یونیست‌ها به تدریج هواکوفینگ را نیز به مراجع قدرت حزبی و دولتی پایین‌تر عقب زدند و سرانجام موفق شدند که در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، در سال ۱۹۸۲، یک اساس‌نامه رویز یونیستی به تصویب برسانند و به حاکمیت رویز یونیستی‌شان شکل اساس‌نامه‌ی ببخشند.

رویز یونیست‌های حاکم بر چین تا حال، که بیش‌تر از چهل سال از کودتای رویز یونیستی آن‌ها و در نتیجه متحول شدن منفی ماهیت حزب بر سر اقتدار در چین از یک حزب پرولتری به یک حزب رویز یونیستی سرمایه‌دارانه، سرنگونی انقلاب در چین و احیای سرمایه‌داری در آن کشور می‌گذرد، کماکان ظاهر کمونیستی (رویز یونیستی) حاکمیت‌شان را حفظ کرده اند و در عین حال اقتصاد چین را از طریق راه رشد سرمایه‌دارانه وسیعاً و عمیقاً انکشاف داده و به دومین اقتصاد جهانی مبدل کرده اند. بنابراین چین کنونی یک قدرت سوسیال امپریالیستی محسوب می‌گردد و در حال تبدیل شدن به یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی قرار دارد.

برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین نه تنها یک دهه از احیای سرمایه داری در چین جلوگیری نمود، بلکه یک نیروی مقاومت‌کننده علیه کودتای رویز یونیستی را در درون حزب و نیروهای مسلح، حداقل در سطح گاردهای سرخ، نیز به وجود آورد؛ نیرویی که از کنج زندان تا میدان‌های نبرد، علیرغم شکست و سرکوب شدن نهایی‌اش، چند سال علیه قدرت سرمایه‌داری غاصب

مقاومت کرد و قربانی‌های عظیمی را متحمل گردید. چنین نیرویی در مقابل کودتای رویزونیست‌های مدرن شوروی تحت رهبری خروشچف وجود نداشت و آن‌ها توانستند خیلی به‌آسانی بر اوضاع مسلط گردند.

می‌توان گفت که اوضاع در حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین از لحاظ شخص اول رهبری در این دو حزب در زمان پس از پیروزی انقلاب در دو کشور مذکور به گونه متفاوت شکل گرفت.

لنین در جریان برپایی انقلاب اکتوبر و تا هفت سال بعد از پیروزی انقلاب، که تقریباً در مجموع دوران جنگ علیه ارتش‌های سفید و مداخلات امپریالیستی یا به‌عبارت دیگر دوران کمونیزم جنگی و سپس دوران "نیپ" را در بر گرفت، در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست شوروی قرار داشت.

اما مائوتسه‌دون پس از پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ چین، تا سال ۱۹۷۶ یعنی مدت ۲۷ سال در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست چین قرار داشت و مهم‌تر از آن در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین نیز در چنین موقعیتی قرار داشت. به‌عبارت دیگر مائوتسه‌دون در جریان برپایی و پیش‌برد سه انقلاب در چین: انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، از سال ۱۹۳۵ تا سال ۱۹۷۶ یعنی ۴۰ سال در موقعیت شخص اول رهبری حزب قرار داشت.

ولی از لحاظ شخص اول رهبری بعد از لنین در حزب کمونیست شوروی، یعنی جانشین وی، وضعیت در آن حزب خیلی خیلی بهتر از وضعیت حزب کمونیست چین شکل گرفت.

شخص اول در رهبری حزب کمونیست

شوروی بعد از لنین یعنی استالین تقریباً ۳۰ سال در چنین موقعیتی باقی ماند و بنا به‌برآورد حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون توانست علیرغم ۳۰ فیصد اشتباهات، کمبودات و حتی انحرافات تیوریک و عملی، در مجموع ۷۰ فیصد به انقلاب شوروی خدمت نماید و عمدتاً انقلاب شوروی را درست رهبری کند. با وجودی که استالین دقیقاً مثل لنین نبود و نمی‌توانست مثل او باشد، اما به‌طور عمده راه او را تعقیب نمود و با وجود کمبودات و ضعف‌های سی فیصدی اش توانست انقلاب در شوروی را تداوم بخشد و سوسیالیزم را آن کشور حفظ نماید.

اما حزب کمونیست چین قادر نگردید امر جانشینان انقلابی از لحاظ شخص اول رهبری بعد از مائوتسه‌دون را حتی در سطح حزب کمونیست شوروی تحت رهبری لنین به‌صورت درست حل و فصل نماید.

هواکوفینگ که در نهایت بعد از مائوتسه‌دون جانشین او گردید، علیرغم این‌که باور داشت که مائوتسه‌دون در طول دوران مبارزاتی‌اش حتی یک اشتباه بزرگ نیز مرتکب نگردیده است، در عمل پل عبوری شد برای قدرت‌گیری تام‌وتمام رویزونیست‌ها و مسلط شدن‌شان بر حزب کمونیست و دولت چین. او فقط چند سال معدود ظاهراً در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست باقی ماند ولی به‌جای این‌که در مسیر وحدت با جناح انقلابی تحت رهبری "گروه چهار نفر" گام بگذارد و به‌طور روز افزون برای تقویت و استحکام این وحدت بکوشد، علیه جناح مذکور با رویزونیست‌ها متحد گردید. این امکان وجود دارد که "گروه چهار نفر" نیز به‌نوبه خود به‌جای این‌که برای تقویت و استحکام این وحدت بکوشد، در تضعیف آن نقش گرفت. حتی این امکان وجود دارد که مائوتسه‌دون خود فرصت نیافته باشد در جهت شکل‌دهی اولیه و تقویت این‌گونه اتحاد اقدامات عملی مشخصی روی دست گرفته باشد، زیرا که ما به‌طور مشخص دلیل روشنی درین مورد در دست نداریم.

علیرغم این‌که در اولین سال‌های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، تیوریها و اقدامات عملی لنین‌پیاو و دنباله‌روان وی با تیوریها و اقدامات عملی جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون

کاملاً یک‌سان و مشابه نبود و تفاوت‌های معین و بعضاً مهمی میان شان وجود داشت؛ لنین‌پیاو در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین رسماً به‌عنوان جانشین مائوتسه‌دون تعیین گردید. تفاوت‌های متذکره پس از کنگره سراسری نهم حزب، بیش‌تر و بیش‌تر شده و به‌سرعت انتاگونیستی گردید و سرانجام باعث دست زدن لنین‌پیاو به کودتا و سرانجام کشته شدن وی در سانحه هوایی گردید و خود و دنباله‌روانش از قدرت سرنگون گردیدند.

لیوشاوجی در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، شخصیت دوم حزب، بعد از مائوتسه‌دون، محسوب می‌گردید و به‌صورت بالاقوه جانشین وی بود. این موقعیت وی تقریباً یک دهه دوام نمود. لیوشاوجی تا زمان زندانی شدن در جریان برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، رئیس جمهور چین بود. او در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین به "خروشچف چینی" معروف گردید و عاقبت در زندان جان داد. هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین یعنی سرنگون ساختن ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون حزب کمونیست و دولت چین برای جلوگیری از احیای سرمایه‌داری، در سال‌های توفانی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، قبل از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، عمدتاً متوجه ستاد فرمان‌دهی بورژوازی تحت رهبری لیوشاوجی یا "خروشچف چینی" بود.

با توجه به‌این‌که بحث مفصل درین مورد در این سطور نمی‌گنجد، باید تأکید گردد که این موضوع نیازمند دقت و توجه بیش‌تر و مستلزم تحقیقات عمیق‌تر و گسترده‌تر است.

الف: در این نگرش تکامل یافته، سوسیالیسم طبق روال سنتی جنبش کمونیستی بین‌المللی زمان استالین، مرحله اول کمونیسم نیست که حداقل در جامعه سوسیالیستی تضاد طبقاتی، و به صورت مشخص تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، دیگر عمدگی خود را از دست داده باشد، بلکه سوسیالیسم مرحله گذار انقلابی از سرمایه‌داری به کمونیسم است که در آن تضاد طبقاتی، و به صورت مشخص تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، کماکان تضاد عمده در جامعه بوده و وظیفه مبارزاتی عمده کماکان منطبق ساختن مناسبات تولیدی با نیروهای مؤلده پیش‌رفته سوسیالیستی و منطبق ساختن روبنا با پایه اقتصادی سوسیالیستی است.

ب: این مرحله گذار انقلابی، یک مرحله بس طولانی است و در آن از ابتدا تا انتها وظیفه عمده مبارزاتی دفاع از موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا، دفاع از گسترش دیکتاتوری پرولتاریا (پایه توده‌یی هر چه بیش تر بخشیدن به آن)، دفاع از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا (از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی)، تکامل دیکتاتوری پرولتاریا یعنی تداوم حرکت آن به طرف جامعه کمونیستی و به طرف محو کلی حزب و محو کلی دولت با تمام نهادهای مربوطه آن است.

پ: شکل‌گیری ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (خروشچف و شرکاء) نشان داد که مبارزه بورژوازی علیه پرولتاریا به خاطر احیای سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی، با وجودی که تولید خرده و خرده بورژوازی را به عنوان یک پایه اجتماعی وسیع در اختیار دارد، عمدتاً توسط بورژوازی بزرگ لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی، و حتی در کمیته مرکزی حزب، و تحت رهبری آن به راه افتاده و پیش برده می‌شود. بدین ترتیب بود که در جامعه سوسیالیستی شوروی، که تقریباً در طول دوران ساختمان سوسیالیسم و دوران استالین از لحاظ تیوریک در مقابل بورژوازی بزرگ لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی خلع سلاح بود،

بورژوازی مذکور قادر گردید سوسیالیسم را سرنگون نموده و سرمایه‌داری را احیاء نماید.

در چین نیز قبل از برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، بورژوازی بزرگ در درون کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و موقعیت‌های بالایی دولت چین لانه کرده بود و "خروشچف چینی و شرکاء" در اواسط دهه شصت ستاد فرمان‌دهی بورژوازی را تشکیل داده بودند.

در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین ماهیت ستاد فرمان‌دهی بورژوایی "لیوشاچی و شرکاء" نه تنها در سطوح مختلف تشکیلات حزب افشا و بی نقاب گردید، بلکه به توده‌های وسیع مبارز نیز معرفی گردید. در واقع با پیش‌برد مبارزات وسیع توده‌های کارگر و زحمتکش بپاخاسته تحت رهبری حزب بود که ستاد فرمان‌دهی بورژوایی و شرکاء سرنگون گردید و از احیای سرمایه‌داری و سرنگونی سوسیالیسم در چین جلوگیری گردید.

درین دوره یکی از وسایل مهم تبلیغاتی توده‌یی افشاگرانه علیه رویزونیسم و رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری لانه کرده و یا شکل گرفته در موقعیت‌های بالایی حزب و دولت، روزنامه‌های بزرگ دیواری بودند که به طور گسترده نشر می‌شدند و در تمامی نقاط چین، به خصوص در شهرهای بزرگ، در معرض دید توده‌های بپاخاسته قرار می‌گرفتند. مقامات فاسد حزبی و دولتی، کارنامه‌های ننگین شان و ظلم و ستمی که در حق توده‌های زحمتکش روا می‌داشتند درین روزنامه‌های بزرگ دیواری افشا می‌شدند و سپس توده‌های بپاخاسته حزبی و غیر حزبی علیه آن‌ها بسیج می‌شدند، آن‌ها را از مقام شان به زیر می‌کشیدند و محاکمه و مجازات می‌نمودند و سپس جای آن‌ها را عناصر انقلابی شامل در خیزش‌های توده‌یی انقلاب جاری پر می‌نمودند. اطلاعیه‌ها، فراخوان‌ها و سایر اسناد حزبی نیز در روزنامه‌های بزرگ دیواری چاپ و نشر می‌شدند و علاوه در اشکال دیگر نیز وسیعاً منتشر می‌گردیدند.

در همین دوره بود که بحث‌های فلسفی نیز در میان توده‌ها برده شدند و وسیعاً به مباحث توده‌یی مبدل گشتند. نشست‌ها و جلسات بحثی حزبی و جلسات وسیع توده‌یی نیز بر محور پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و در خدمت به ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی شکل می‌گرفتند و پیش برده می‌شدند.

عرصه هنری که یکی از عرصه‌های مهم ایدئولوژیک و مبارزات ایدئولوژیک است نیز به یکی از میدان‌های مهم ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی حزب و توده‌ها و مشخصاً مبارزات ضد رویزونیستی مبدل گردید. این عرصه تا قبل از برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، علیرغم ایجاد بعضی تحولات مثبت در جوانب مختلف آن، روی‌هم‌رفته در کنترل جهان‌بینی‌های ارتجاعی باقی‌مانده بود و مشخصاً تحت کنترل رویزونیست‌ها قرار داشت.

چیان‌چین، هم‌سر مائوتسه‌دون، نقش رهبری‌کننده مهمی در راه‌اندازی و شگوفای ساختن این عرصه مبارزاتی انقلابی و مهم ایفا نمود. این مبارزات انقلابی و مهم تمامی شاخه‌های هنر اعم از نقاشی، موسیقی، آوازخوانی، فیلم، تئاتر، مجسمه‌سازی، رقص و غیره را در بر گرفت و وسیعاً مورد استقبال توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی قرار گرفت و به یکی از جوانب مختلف مبارزات انقلابی ایدئولوژیک علیه رویزونیسم مبدل گردید. آثار هنری آن دوران آثار انقلابی هنری ماندگاری هستند که اکنون پس از گذشت ده‌ها سال از زمان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی کماکان آثار انقلابی مهمی هستند که نه تنها خود می‌توانند راساً در ارتقای سطح ایدئولوژیک توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی نقش‌های جدی ایفا نمایند، بلکه می‌توانند به عنوان آثار هنری انقلابی الگو قرار بگیرند و در خلق آثار هنری انقلابی جدید نقش بازی نمایند.

مبارزه برای ایجاد تحول مثبت در آموزش و پرورش و مشخصاً پیوند دادن آن با پراتیک تولیدی توده‌های زحمتکش نیز یکی از عرصه‌های مهم مبارزات ایدئولوژیک بخاطر ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی بود. آموزش و پرورش انقلابی نوینی که از درون این مبارزه سر برکشید، نه تنها خود محصول مبارزه علیه سیستم آموزشی و پرورشی فرسوده و ارتجاعی‌ای بود که از گذشته باقی مانده بود، بلکه به نوبه خود در عقب زدن آن سیستم فرسوده و ارتجاعی و به این ترتیب در ارتقای ایدئولوژیک توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی نقش بازی نمود.

رسانه‌های انقلابی چاپی، سمعی و سمعی-بصری اعم از روزنامه‌ها، جراید، مجلات، جزوات و کتاب‌ها، رادیو، تایپ ریکارد، تلویزیون، سینما و غیره نیز در خدمت به ارتقای ایدئولوژیک حزب و توده‌های انقلابی قرار گرفتند و به ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی یاری رساندند. گسترش رسانه‌های انقلابی، مثل تمامی عرصه‌های مبارزاتی دیگر، مستلزم سرنگونی رویزیونیست‌ها از مراجع قدرت حزبی و دولتی درین عرصه بود.

تمامی این تلاش‌ها زمینه ساز تدویر موفقانه کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین گردید. تدویر و پایان یافتن موفقانه این کنگره نشان‌دهنده پیروزی عظیم برای حزب کمونیست چین و به ویژه پیروزی عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و مشخصاً پیروزی بر ستاد فرمان‌دهی بورژوایی تحت رهبری لیوشاوچی بود و به نوبه خود در ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی حزب و توده‌های غیر حزبی نقش مهمی بازی نمود.

دومین ستاد فرمان‌دهی بورژوایی در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، تحت رهبری "لین پیائو"، که در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۹ به‌حیث جانشین مائوتسه دون تعیین شده بود، فقط چند سال بعد از سرنگونی ستاد فرمان‌دهی بورژوایی تحت رهبری لیوشاوچی و در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین شکل گرفت. تلاش لین پیائو برای غضب قدرت شکل کودتایی داشت و مبارزه برای سرنگونی وی و شرکایش نیز اجباراً شکل ضد کودتا به خود گرفت، یعنی هر دو حرکت به‌دور از حضور توده‌ها و حتی بدون اطلاع قبلی آن‌ها صورت گرفت. بدین ترتیب یک‌بار دیگر از سرنگونی انقلاب و احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری گردید.

اما از جانب دیگر، گرچه جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون در حزب کمونیست چین پس از سرکوب کودتای مذکور به‌خاطر افشای ماهیت ضد انقلابی لین پیائو و شرکای کودتایش و ارتقای سطح درک

توده‌های مبارز حزبی و غیر حزبی از کودتاگران مذکور، یک "کارزار مبارزه علیه لین پیائو و کنفوسیوس" به‌راه انداخت و در طی چند سال به پیش برد. اما با وجود شکست کودتای ضد انقلابی لین پیائو، "کارزار مبارزه علیه لین پیائو و کنفوسیوس" نتوانست باعث بسیج توده‌یی وسیع، مثل کارزارهای مبارزاتی سال‌های قبل از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، گردد.

کارزارهای مبارزاتی روشن‌گرانه دیگر، مثل مبارزات روشن‌گرانه "گروه نویسندگان شانگهای"، و مهم‌تر از آن مبارزات روشن‌گرانه "گروه چهار نفر"، به ویژه "چان چین چیانو"، نیز نتوانست باعث بسیج مبارزاتی توده‌های وسیع گردد، به عبارت دیگر نتوانست حمایت فعال و وسیع توده‌یی کسب نماید. دلایل پیش آمدن چنین وضعیتی را می‌توان قرار ذیل برشمرد:

۱- کودتای لین پیائو، با وجود این‌که شکست خورد، به‌این دلیل که او در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌حیث جانشین مائوتسه دون تعیین گردیده بود و در سال‌های آغازین انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی قبل از کنگره مذکور شخصیت درجه دوم رهبری کننده آن انقلاب محسوب می‌گردید، تأثیرات منفی شدیدی روی توده‌ها و حتی توده‌های حزبی برجا نهاد. آن کودتا، شکستش و در فرجام کشته شدن لین پیائو در جریان فرار به‌طرف "شوروی"، توده‌ها و حتی توده‌های حزبی را از لحاظ سیاسی تا حد زیادی سردرگم ساخت. این سردرگمی آنقدر شدید بود که روشنگری‌های بعد از کودتا فقط توانست به‌صورت قسمی تأثیرات منفی آن را از بین ببرد، ولی تأثیرات منفی مذکور عمدتاً باقی ماند و روشنگری‌های مذکور نتوانست باعث بسیج مبارزاتی وسیع توده‌یی وسیع گردد. در واقع جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون در حزب، حداقل بعد از جمع‌بندی‌های اولیه از تأثیرات آن روشنگری‌ها، خود پذیرفته بود که فعلاً امکان بسیج توده‌یی وسیع در مبارزه به‌خاطر ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های حزبی و غیر حزبی وجود ندارد. به‌همین جهت شیوه‌های کار مبارزاتی خود را تغییر داده بود و مشخصاً در اکثر موارد به فراخوانی توده‌ها در مبارزات وسیع توده‌یی متوصل نمی‌شد و شیوه‌های تبلیغی و ترویجی نسبتاً درازمدت را در پیش گرفته بود.

۲- کودتای لین پیائو، شکست آن و در فرجام کشته شدن لین پیائو، باعث تقویت سنتریزم چوئن لای در حزب کمونیست و دولت چین گردید. تقویت این سنتریزم جریان برگشت تصفیه‌شدگان سال‌های توفانی انقلاب کبیر

فرهنگی پرولتاریایی را به‌حزب کمونیست و دولت چین گسترش داد و باعث تقویت آن‌ها در حزب و دولت چین گردید. این وضعیت واضحاً ناشی از ضعف جناح انقلابی حزب بود و توده‌ها این ضعف را با شم طبقاتی ذاتی خود حس کردند و اکثریت شان، به‌استثنای یک اقلیت پیش‌رو منتظر باقی ماندند.

۳- گسترش و تقویت رویزیونیست‌ها در حزب کمونیست و دولت چین، بعد از شکست کودتای لین پیائو، روز افزون بود و سال‌به‌سال بیش‌تر و قوی‌تر می‌گردید. این گسترش و تقویت تنها ناشی از برگشت تصفیه‌شدگان سال‌های توفانی انقلابی کبیر فرهنگی پرولتاریایی به حزب کمونیست و دولت چین نبود، بلکه ناشی از تغییر واقعی موضع افراد و دسته‌هایی از درون حزب به طرف رویزیونیست‌ها، که شاید در موارد زیادی فوراً بیان نمی‌گردید، نیز بود. ولی در هر حال باعث محدودیت روزافزون در بسیج مبارزاتی توده‌یی در درون حزب می‌گردید.

۴- در شرایطی که فشارهای سیاسی و نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی بر حزب و دولت چین به‌طور روز افزون افزایش می‌یافت، توافق روی سیاست‌های خارجی نسبتاً یک‌سان جناح انقلابی حزب، که مبتنی بر تقسیم دنیا به سه جهان توسط مائوتسه دون بود، و رویزیونیست‌های درون حزب، که مبتنی بر تیوری سه جهان بود، خودبه‌خود لبه تیز مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی علیه رویزیونیست‌های درون حزب کمونیست و دولت چین را کند می‌ساخت، باعث تقویت و گسترش بیش‌تر آن‌ها می‌گردید و از امکان بسیج توده‌یی وسیع مبارزاتی علیه آن‌ها می‌کاست. به‌همین جهت وضعیت در ایام آخر حیات مائوتسه دون آن‌قدر شکنند گردیده بود که باری مائوتسه دون در جریان صحبت با هم‌سرش از امکان کودتای رویزیونیستی بعد از خود حرف زده بود.

در چنین وضعیتی بود که حتی در جامعه سوسیالیستی چین، که حزب کمونیست، دولت و توده‌های آن، در

مقابل قدرت‌گیری رویزیونیست‌ها به‌سوی کثورتی، مثل شوروی، دوران استالین، خلع‌سلاح نبودند و با برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی برای مدت ده سال از سرنگونی سوسیالیسم و احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری کرده بودند، بورژوازی لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی قادر گردید سوسیالیسم را سرنگون نموده و سرمایه‌داری را احیاء نماید.

ت: رهبری نهادینه شده حزب کمونیست بر دولت در جامعه سوسیالیستی در عین حالی که تضمین کننده ماهیت کارگری دولت

نهادینه شده مذکور در واقع پذیرش بالفعل شدن خطر احیای سرمایه داری به‌صورت کاملاً باز و واضح یعنی سرمایه‌داری با چهره کاملاً آشکار و روشن است، در حالی که راه امکان تبارز رویزیونیستی آن را نیز مسدود نمی‌سازد.

یگانه راه جلوگیری از قدرت‌گیری سرتاسری و مسلط شدن رویزیونیست‌ها، این راه‌روان راه سرمایه‌داری، بر حزب رهبری کننده دولت سوسیالیستی و در نتیجه دولت سوسیالیستی که باعث احیای سرمایه‌داری در یک جامعه سوسیالیستی می‌گردد، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است.

سوسیالیستی و تضمین کننده ادامه انقلاب است، به‌صورت بالقوه مهم‌ترین خطر برای سوسیالیسم و احیای سرمایه‌داری نیز محسوب می‌گردد. در واقع حزب کمونیست دارای رهبری نهادینه شده بر دولت سوسیالیستی به‌تمرکزگاه تمامی تضادهای جامعه، در رأس تضادهای طبقاتی، مبدل می‌گردد؛ به‌طوری که نه تنها کمیته مرکزی حزب تبلور ستاد فرماندهی پرولتاری است، بلکه ستاد فرماندهی بورژوازی نیز در کمیته مرکزی حزب شکل می‌گیرد. این ستاد فرمان‌دهی بورژوازی ناگزیر باید به‌صورت رویزیونیستی، یعنی در ظاهر و شکل کمونیستی و در ماهیت و مضمون بورژوایی، تبارز نماید.

راه جلوگیری از بالفعل شدن این خطر بالقوه، نفی رهبری نهادینه شده حزب کمونیست بر دولت سوسیالیستی نیست، زیرا که نفی رهبری

تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا:

همان‌طوری که در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین صراحت داده شده است، تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مبتنی برین واقعیت است که:

«جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی را در بر می‌گیرد. در سراسر این دوره تاریخی، طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد، مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری جریان دارد، خطر احیاء سرمایه داری موجود است و خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم جامعه را تهدید می‌کند.»

بنابراین: «این تضادها را تنها با اتکاء به تیوری انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا و با اتکاء به پراتیک تحت هدایت آن می‌توان حل نمود.»

برین مبنا در اساس‌نامه گفته شده است که:

«به این ترتیب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک انقلاب کبیر سیاسی است که پرولتاریا در شرایط سوسیالیسم، جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیاء سرمایه داری علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر به آن دست زده است. باید به چنین انقلاباتی در آینده بارها و بارها دست زد.»

موضوعات مطرح شده در سطور فوق را یکی یکی مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱ - جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی:

آن‌چنان‌که مارکس بیان داشته است عصر کمونیسم فقط می‌تواند پس از «محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات تولیدی زاینده تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات اجتماعی مبتنی بر آن مناسبات تولیدی و محو کلیه افکار مبتنی بر مناسبات اجتماعی مذکور» فرا رسد. ازین نظر مبارزه برای کمونیسم مبارزه برای محو همه جانبه زیر بنایی و روبنایی تمامی اشکال استثمار و ستم، که در طول ده‌ها قرن شکل یافته و دوام نموده است، می‌باشد.

درین‌مورد باید اساساً توجه داشته باشیم که گذار از سرمایه‌داری و کلیت نظام‌های مبتنی بر استثمار و ستم به جامعه کمونیستی نسبت به گذار از یک شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم به نظام دیگر مبتنی بر استثمار و ستم ابعاد خیلی خیلی گسترده‌تر و ژرفای به مراتب عمیق‌تر دارد و باید داشته باشد. به همین جهت به مراتب پیچیده‌تر و مغلق‌تر از گذارهای قبلی از یک شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم به شکل دیگر آن است.

به‌طور مشخص، گذار از برده داری به فیودالیسم یا گذار از فیودالیسم به سرمایه‌داری، گذار از یک نظام مبتنی بر استثمار و ستم به نظام دیگر مبتنی بر استثمار و ستم بوده است و گذار کلی از استثمار و ستم را در بر نداشته است. اما گذار

از آخرین شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم (نظام سرمایه داری) به جامعه کمونیستی که در عین حال باید گذار از کلیت استثمارگری و ستم‌گری را نیز در بر داشته باشد، گذار کلی از جامعه مبتنی بر استثمار و ستم به جامعه فاقد تمامی اشکال استثمار و ستم است.

بنابراین باید اولی آگاهانه محو گردد و دومی آگاهانه اعمار گردد. بدون اعمار آگاهانه و نقشه‌مندانه دومی نمی‌توان از محو آگاهانه اولی صحبت نمود. تجارب عملی تاریخی کل جنبش کمونیستی بین‌المللی این موضوع را ثابت ساخته است. در واقع فرق عظیمی که میان مبارزات گذشته ضد برده‌داری و ضد فیودالیسم با مبارزات کمونیست‌ها و کارگران آگاه کنونی علیه نظام سرمایه‌داری وجود دارد این است که: مبارزات گذشته ضد برده داری و هم‌چنان مبارزات گذشته ضد فیودالی فقط نجات از برده داری و استثمار فیودالی را در نظر داشته است، نه نجات از استثمار و ستم به‌طور کلی را و در عمل نیز چنین نجاتی قابل حصول نبوده است.

درین‌جا می‌توان مجادله نمود که اگر گفته فوق مارکس فقط به‌محو چهار کلیت توجه داشته بوده باشد و اعمار آگاهانه نظام فاقد استثمار و ستم به‌طور کلی را از نظر انداخته باشد، نمی‌تواند یک گفته همه جانبه باشد.

۴ - موجودیت طبقات. تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی در سراسر دوره تاریخی بس طولانی سوسیالیستی:

در نتیجه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین قدرت سیاسی طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور سرنگون می‌گردد و سپس این طبقات خلع مالکیت می‌شوند. با گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی، طبقه سرمایه‌دار کلاً از قدرت سیاسی به زیر کشیده می‌شود و خلع مالکیت می‌گردد و ساختمان سوسیالیزم آغاز می‌شود. اما این نمی‌تواند به مفهوم نابودی طبقات اجتماعی در جامعه سوسیالیستی تلقی گردد. جامعه سوسیالیستی یک جامعه طبقاتی و نه یک جامعه غیر طبقاتی و در عین حال یک جامعه در حال گذار از جامعه طبقاتی به جامعه غیر طبقاتی است.

طبقه اجتماعی مجموعه افرادی است که در یک شیوه تولیدی معین تاریخی از لحاظ مالکیت و عدم مالکیت بر وسایل تولید، نقش‌شان در جریان تولید اجتماعی و سهم‌شان از محصولات تولید شده در جریان تولید در موقعیت نسبتاً یک‌سان یا مشابه قرار داشته باشند. موقعیت نسبتاً یک‌سان یا مشابه افراد از لحاظ مالکیت و عدم مالکیت بر وسایل تولید عنصر عمده در تعیین موقعیت طبقاتی افراد است، اما یگانه عنصر نیست. به همین سبب خلع ملکیت شدن طبقه سرمایه‌دار در نتیجه پیروزی انقلاب سوسیالیستی به معنی سرنگون شدن طبقه سرمایه‌دار از موقعیت برتر اقتصادی سرمایه‌دارانه است و نه نابودی کلی سلطه اقتصادی سرمایه‌دارانه. این سلطه اقتصادی وقتی به‌طور کلی نابود می‌گردد که جای آن را به‌طور کلی مساوات اقتصادی غیر طبقاتی کمونیستی بگیرد.

در واقع شعار سوسیالیستی "به هر کس به اندازه کارش" به مفهوم "حق هر کس به اندازه نیروی کاری اش" است و این "حق" یک "حق بورژوازی" است، زیرا نیروی کار هر کس طبق معیار بورژوازی یعنی مقدار مصرف برای تولید و باز تولید آن ارزش‌گذاری می‌گردد. تا زمانی که این حق بر جامعه مسلط

به شمول احزاب پرولتری یا احزاب کمونیست، نیز وجود ندارند، زیرا که تمامی دولت‌ها و تمامی احزاب، به شمول دولت‌ها و احزاب پرولتری، پدیده‌های طبقاتی هستند و تا زمانی که در جامعه وجود داشته باشند، نمی‌توانیم جامعه را غیر طبقاتی بدانیم.

حالا اگر دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی با تمام خصوصیات‌شان، از قبیل دارا بودن ارتش‌ها و سازمان‌های استخباراتی دایمی و حرفه‌یی، در جهان وجود داشته باشند، حتی در صورتی که در بخش یا بخش‌های دیگری از جهان دولت‌های مقتدر سوسیالیستی وجود داشته باشند، دولت‌های مذکور نمی‌توانند و قادر نیستند مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیزم یا مرحله سوسیالیستی را مؤفقانه به پایان برند و به جامعه کمونیستی یا جامعه فاقد دولت و فاقد ارتش‌ها و سازمان‌های استخباراتی دایمی و حرفه‌یی پا بگذارند. مائوتسه‌دون زمانی از کتاب "نقد سیاست اقتصادی شوروی" گفته بود که: حتی اگر کشورهای سوسیالیستی به مرحله کمونیزم پا بگذارند، در صورتی که در جهان تهدید دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی وجود داشته باشند، برای ما خطرناک است که دولت‌های خود را منحل نماییم. اما او بعدها متوجه شد که: اگر در جهان دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی وجود داشته باشند؛ اصلاً کشورهای سوسیالیستی نمی‌توانند به مرحله کمونیزم پا بگذارند.

بنابراین یگانه راه رسیدن به جامعه کمونیستی در جهان و در یکایک کشورهای جهان، گسترش انقلابات سوسیالیستی در سطح کل جهان یعنی سرنگونی امپریالیزم و ارتجاع در تمام جهان و ورود تمامی کشورهای جهان به مرحله سوسیالیزم یا مرحله گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. تا رسیدن به آن نقطه مدت بسیار طولانی مورد نیاز است. بعد از آن نیز مدت بسیار طولانی دیگری مورد نیاز است تا جهان و طبعاً یکایک کشورهای جهان را به طرف کمونیزم جهانی یعنی جهان فاقد استثمار و ستم، فاقد طبقات اجتماعی، فاقد دولت‌ها، فاقد احزاب سیاسی و سرانجام فاقد کشورها سوق داد و کمونیزم جهانی را متحقق ساخت.

به‌طور خلاصه باید گفت که: محو چهار کلیت و جایگزین ساختن کامل مساوات غیر طبقاتی کمونیستی، مناسبات تولیدی کمونیستی، مناسبات اجتماعی کمونیستی و افکار کمونیستی به‌جای آن، فقط می‌تواند در سطح جهان قابل حصول باشد و نه در یک یا چند کشور و در یک یا چند بخش از جهان. بنابراین دوره سوسیالیزم دوره بس طولانی تاریخی است.

در واقع محو چهار کلیت استثمارگرانه و ستمگرانه فقط یک‌جانب قضیه است و جانب دیگر قضیه، که در واقع جانب مهم‌تر آن است، اعمار جامعه کمونیستی در بر گیرنده مساوات غیر طبقاتی، مناسبات تولیدی زاینده این مساوات غیر طبقاتی، مناسبات اجتماعی مبتنی بر این مناسبات تولیدی و افکار استوار بر این مناسبات اجتماعی، به‌جای آن چهار کلیت است.

مسلم است که پیش‌برد امر عظیم محو چهار کلیت کهن و توأم با آن و مهم‌تر از آن، اعمار جامعه کمونیستی در بر گیرنده چهار جانب متذکره نوین به‌جای آن، که توأم با هم کل دوران گذار از سرمایه‌داری و کلیت استثمار و ستم به کمونیزم یا دوران سوسیالیزم را تشکیل می‌دهد، نمی‌تواند یک دوره تاریخی کوتاه باشد، بلکه یک دوره تاریخی بس طولانی خواهد بود.

دلیل دیگر طولانی بودن دوره تاریخی سوسیالیزم یا دوره گذار از سرمایه‌داری و کلیه اشکال دیگر استثمار و ستم به دوران کمونیستی یا دوران فاقد کلیه اشکال استثمار و ستم این است که رسیدن به چنین دورانی در یک یا چند و حتی چندین کشور جهان غیر ممکن است و فقط می‌تواند در سطح کل جهان قابل حصول باشد. مائوتسه‌دون درین مورد گفته معروفی دارد:

«یا همه به کمونیزم می‌رسیم یا هیچ کس.»

چرا چنین است و چرا باید چنین باشد؟

جامعه کمونیستی یک جامعه بی طبقه و فاقد تمامی خصوصیات زیر بنایی و روبنایی مبتنی بر تقسیم جامعه به طبقات است. به همین جهت در آن جامعه نه تنها طبقات اجتماعی انتاگونیستی بلکه طبقات اجتماعی غیر انتاگونیستی نیز وجود ندارد، زیرا جامعه کمونیستی وقتی فرا می‌رسد که حق بورژوازی به‌طور کلی و مشخصاً حق "به هر کس به‌قدر کارش" کاملاً به حق "به هر کس به‌قدر نیازش" تبدیل شده باشد.

برعلاوه در جامعه کمونیستی دولت به‌طور کلی، به شمول دولت‌های پرولتری، و احزاب سیاسی به‌طور کلی،

باقی بماند و جای آن را به طور کلی شعار "به هر کس به اندازه احتیاجش" نگیرد، نمی توان از نابودی طبقات استثمارگر، مشخصاً طبقه سرمایه دار، و طبقات تحت استثمار به طور کلی، مشخصاً طبقه کارگر، و پیدایش جامعه کمونیستی غیر طبقاتی سخن گفت.

سوسیالیسم مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیزم است و این گذار مرحله بس طولانی را در بر می گیرد. بنابراین حرکت از شعار سوسیالیستی "به هر کس به اندازه کارش" به طرف شعار کمونیستی "به هر کس به اندازه احتیاجش" تا رسیدن به جامعه کمونیستی نیز مرحله بس طولانی را در بر می گیرد. در طول این مرحله بس طولانی "حق بورژوازی" باید پیوسته محدود و محدودتر گردد تا این که سرانجام در جامعه کمونیستی از بین برود.

اما هر میزانی از محدودیت "حق بورژوازی"، تا زمان موجودیت دولت های سوسیالیستی، نمی تواند به مفهوم رسیدن واقعی به جامعه کمونیستی تلقی گردد. عالی ترین شکل مالکیت در جامعه سوسیالیستی مالکیت دولتی است و این شکل مالکیت نمی تواند مالکیت اجتماعی حقیقی باشد، بلکه مالکیت اجتماعی اعتباری است.

مالکیت دولتی به ذات خود نمی تواند مالکیت اجتماعی باشد، زیرا دولت کل جامعه نیست، بلکه یک بخش جدا از سایر بخش های جامعه است و زمانی که پایه های اجتماعی آن کل جامعه را در بر بگیرد، زمینه زوالش فراهم می گردد. دولت در واقع یک ساختار طبقاتی است و از منافع یک طبقه در مقابل با طبقه دیگر دفاع می نماید. دولت هایی با ائتلاف طبقاتی نیز می توانند به وجود بیایند. چنین دولتی از منافع چند طبقه در مقابل با یک یا چند طبقه دیگر دفاع می نماید. در چنین حالتی نیز دولت تحت رهبری یک طبقه قرار دارد.

بنابراین دولت، منجمله دیکتاتوری پرولتاریا، وسیله سرکوب طبقاتی یا وسیله اعمال دیکتاتوری طبقاتی است و تا زمانی که وجود داشته باشد نمی تواند مفهوم اجتماعی عمومی یا به تعبیر رویزیونیست های مدرن شوروی مفهوم "عموم خلقی" داشته باشد.

دیکتاتوری پرولتاریا وسیله سرکوب طبقاتی پرولتری برای از بین بردن تمامی تمایزات طبقاتی است و می تواند انقلاب مداوم در گذار از سرمایه داری به کمونیزم را رهبری نماید و بدین طریق زمینه زوال دولت به طور کلی، و مشخصاً زمینه زوال خود دولت پرولتری، را فراهم نماید.

اما مالکیت دولتی در جامعه سوسیالیستی به اعتبار این که دولت سوسیالیستی توسط حزب کمونیست رهبری می گردد، مالکیت اجتماعی تلقی می گردد و حزب کمونیست به این اعتبار حزب کمونیست دانسته می شود که هدف غایی آن رسیدن به جامعه کمونیستی بی طبقه است. اگر این هدف غایی واقعاً از بین برود، ولو این که حزب کمونیست لفظاً به موجودیت خود ادامه دهد، مالکیت دولتی دیگر نمیتواند مالکیت اجتماعی اعتباری نیز تلقی گردد، بلکه مالکیت بروکراتیک سرمایه دارانه سوسیال امپریالیستی خواهد بود. از اینجا است که به محض تبدیل شدن ماهیت حزب کمونیست بر سر قدرت از حزب کمونیست حقیقی به حزب رویزیونیست، ماهیت دولت نیز از دولت سوسیالیستی به دولت سرمایه داری تبدیل می گردد، انقلاب سوسیالیستی سرنگون می شود و جای آن را نظام سرمایه داری بروکراتیک یا سرمایه داری دولتی می گیرد که به نام دیکتاتوری پرولتاریا بر پرولتاریا و سایر توده های زحمت کش دیکتاتوری اعمال می نماید، آن ها را تحت استثمار و ستم قرار می دهد و در سطح بین المللی نیز برای انقلاب جهانی و منافع پرولتاریای بین المللی کار و پیکار نمی نماید.

حتی در شرایطی که رویزیونیست ها نتوانند قدرت سیاسی سرتاسری را در جامعه سوسیالیستی تصرف نمایند، می توانند ساحات تحت رهبری حزبی و دولتی شان را، در هم کاری با هم یا در هم کاری با عناصر غیر حزبی و ضد حزبی، نه با اسلوب پرولتری بلکه با اسلوب سرمایه دارانه اداره نمایند. بنابراین ولو این که ماهیت سوسیالیستی دولت عمدتاً محفوظ باشد، ساحات معینی از فعالیت های دولتی می توانند عملاً و واقعاً تحت رهبری رویزیونیست ها قرار داشته باشند و ماهیت سوسیالیستی نداشته باشند یا لاقلاً ماهیت سوسیالیستی آن ها مخدوش باشد.

وقتی مالکیت دولتی یک مالکیت اعتباری اجتماعی باشد، قدر مسلم است که نقش کارگران و کارفرمایان دولتی سوسیالیستی در جریان تولید اجتماعی نیز نقش اعتباری خواهد بود. اگر مالکیت های دولتی (مالکیت های اعتباری اجتماعی) از لحاظ ظواهر حقوقی

برقرار باشند، اما نقش کارگران و کار فرمایان در جریان تولید اجتماعی با نقش اجتماعی آن ها در جریان تولید اجتماعی سرمایه دارانه واقعاً تفاوت ماهوی نداشته باشد، حتی مالکیت های اعتباری مذکور مالکیت های اعتباری حقیقی نخواهند بود و فقط ظواهر حقوقی اجتماعی اعتباری خواهند داشت.

از آن گذشته سهمیه بندی محصولات تولید شده در جریان تولید اجتماعی، که بر مبنای "به هر کس به اندازه کارش" اساساً نامساویانه صورت می گیرد، نه تنها وجهی از وجوهات تقسیم جامعه به طبقات را نشان می دهد، بلکه امکان رشد بیشتر عدم تساوی اقتصادی میان افراد جامعه را نیز به وجود می آورد و اگر جلو پیش روی های منفی آن گرفته نشود می تواند به نوبه خود باعث رشد اختلافات طبقاتی بیش تر در جامعه گردد.

علاوۀ تفاوت میان شهر و ده، کار فکری و کار فیزیکی، زن و مرد، مناطق مختلف، ملیت های مختلف، کارفرمایان و کارگران و سایر تفاوت ها، نشانه هایی از تقسیم جامعه به طبقات یا حداقل بقایایی از تقسیم جامعه به طبقات است. این نشانه ها و بقایا حتی در صورتی که بسیار ضعیف نیز باشند، در صورتی که بتوانند زمینه رشد بیابند، به سرعت رشد می نمایند و کل جامعه را وسیعاً به صورت منفی متأثر می سازند و سرانجام به احیای سرمایه داری منجر می گردند.

بنابراین در سراسر دوره تاریخی بس طولانی سوسیالیستی طبقات اجتماعی وجود دارند و وجود این طبقات اجتماعی باعث تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی در جامعه می گردد.

۴ - جریان داشتن مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری در دوره سوسیالیستی:

تضادهای طبقاتی و مبارزات طبقاتی، و به تبعیت از آن ها تضادها و مبارزات اجتماعی، در جامعه سوسیالیستی به دو بخش تقسیم می گردد:

۱- تضادها و مبارزات میان بفتش‌های مختلف خلق.

۲- تضادها و مبارزات میان خلق و ضد خلق.

بخش اول شامل تضادها و مبارزات میان دوستان (تضادها و مبارزات درون خلقی) است و راه حل آن‌ها غیر خصمانه است.

بخش دوم شامل تضادها و مبارزات میان ما و دشمن (تضادها و مبارزات میان خلق و دشمن خلق) است و راه حل آن‌ها خصمانه است.

مجموع تضادها و مبارزات میان ما و دشمن (تضادها و مبارزات میان خلق و دشمن خلق) که راه حل آن‌ها خصمانه است، در مرحله سوسیالیستی جریان مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری را به وجود می‌آورد.

راه سوسیالیستی چیست؟

راه سوسیالیستی راه گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. به عبارت دیگر راه سوسیالیستی راه رسیدن به کمونیزم است. به بیان روشن‌تر سوسیالیزم مرحله گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. این گذار از لحاظ استراتژیک به مفهوم حرکت انقلابی مداوم از سرمایه‌داری و کلیت نظام استثمارگرانه به طرف نظام فارغ از استثمار و ستم یا نظام کمونیستی است.

در مقابل این حرکت انقلابی مداوم، یک تلاش مداوم ارتجاعی سد کننده و برگشت دهنده به طرف سرمایه‌داری وجود دارد که راه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

تا زمانی که گذار بی‌برگشت از سرمایه‌داری به کمونیزم صورت نگرفته باشد، یا به عبارت دیگر تا زمانی که کمونیزم فرا نرسیده باشد مبارزه بین این دو راه وجود خواهد داشت.

در واقع در تمام دوره‌های تاریخی پیشین نیز مراحل انتقال یا مراحل گذار از یک دوره به دوره دیگر وجود داشته و در طول این مراحل مبارزه میان احیاء و ضد احیاء وجود داشته

است. مثلاً در غرب مرحله گذار از فیودالیزم به سرمایه‌داری و مبارزه میان احیاگری یکی و ضد احیاگری دیگری چند سده طول کشید. اگر مشخصاً فرانسه را به عنوان یک نمونه کشوری در نظر بگیریم، می‌بینیم که چند بار نظام حاکم، جمهوری بورژوازی گردید و چند بار سلطنتی فیودالی. به عبارت دیگر فیودالیزم پس از سرنگون شدن چند بار مجدداً برگشت و حاکم گردید.

۴- خطر احیاء سرمایه‌داری در دوره سوسیالیستی:

بنابراین موضوع فقط این نیست که در مرحله سوسیالیستی طبقات، تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری وجود دارد، بلکه خطر احیای سرمایه‌داری نیز وجود دارد. فقط کافی است که رهروان راه سرمایه‌داری (روزیونیست‌ها) رهبری حزب کمونیست یعنی حزب رهبری کننده دولت سوسیالیستی را غضب کنند و به این ترتیب ماهیت حزب و ماهیت دولت حاکم را وارونه سازند تا سوسیالیزم سرنگون گردد و جای آن را سرمایه‌داری بروکراتیک با شکل ظاهری سوسیالیستی بگیرد. وقتی چنین امری اتفاق افتاد، راه برای تطبیق "اصلاحات" کاملاً آشکار سرمایه‌دارانه بعدی نیز هموار می‌گردد.

همان‌طوری که در صفحات قبلی این یادداشت‌ها بیان گردید، تناقض موجود در جامعه سوسیالیستی یعنی رهبری گذار انقلابی از نظام طبقاتی به نظام بی‌طبقه کمونیستی توسط ابزار طبقاتی (حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی) زمینه‌ساز این احیاگری است. رهبری این گذار انقلابی توسط ابزار طبقاتی حزبی و دولتی قبل از همه به این گذار ماهیت اعتباری می‌بخشد و ماهیت اعتباری یک ماهیت ذاتی نیست بلکه غیر ذاتی است. فقط زمانی این ماهیت غیر ذاتی به ماهیت ذاتی مبدل می‌گردد که گذار اعتباری از سرمایه‌داری به کمونیزم به سرانجام رسد و به گذار حقیقی مبدل گردد. پس از آن است که عصر طلایی کمونیزم آغاز می‌گردد. این امر فقط وقتی به وقوع می‌پیوندد که نه تنها طبقات بلکه ابزار طبقاتی از قبیل حزب و دولت نیز معدوم گردند.

۵- مورد تهدید قرار داشتن جامعه سوسیالیستی با خطرات براندازی، تخریب و تجاوز از جانب امپریالیسم و سوسیال امپریالیزم:

ناگفته روشن است که در شرایط موجودیت قدرت‌های امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی

در جهان و در پهلوی آن‌ها موجودیت دولت یا دولت‌های سوسیالیستی در جهان، تضاد میان سوسیالیسم و امپریالیسم را به وجود می‌آورد و بر مبنای این تضاد مبارزه میان آن‌ها به راه می‌افتد. این مبارزه در آخرین تحلیل فقط می‌تواند مبارزه خصمانه باشد. سطحی از این مبارزه از جانب امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم اقدامات تخریبی علیه دولت یا دولت‌های سوسیالیستی است، سطح دیگر می‌تواند تجاوز باشد و آخرین سطح آن می‌تواند راه اندازی اقدامات جنگی تجاوزگرانه و اشغال‌گرانه به خاطر براندازی دولت‌های سوسیالیستی و اشغال کشورهای سوسیالیستی باشد.

تمامی سطوح مبارزاتی مذکور در تاریخ مشاهده شده است. تاریخ نشان داده است که راه اندازی و پیش‌برد تمامی اقدامات خصمانه از جانب امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم علیه کشورهای سوسیالیستی یا در پیوند قبلی با عناصر و دسته‌های ضد انقلابی در این کشورها، عمدتاً رهروان راه سرمایه‌داری در درون حزب حاکم و دولت حاکم در کشورهای مذکور، قرار داشته و یا بعداً چنین پیوندی حاصل شده است.

در واقع موجودیت نظام امپریالیستی سرمایه‌دارانه در جهان، پیش‌توانه بین‌المللی کل جریان احیاگری سرمایه‌دارانه در کشورهای سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. موجودیت نظام مذکور در جهان باعث می‌گردد که احیاگری سرمایه‌دارانه در کشورهای سوسیالیستی به هر پیمانهای که توسط دیکتاتوری پرولتاریا در محدودیت قرار بگیرد، امید خود در مورد احیای سرمایه‌داری را از دست ندهد و هم‌چنان امیدوار باقی بماند.

۶- تئوری و پراتیک انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا یگانه راه حل تضادهای بزرگ جامعه سوسیالیستی:

قبل از همه توجه به این امر ضروری است که چرا در بررسی جنبش انقلابی، ترتیب بندی سه عرصه پراتیک اجتماعی که به صورت مبارزات تولیدی،

مبارزات طبقاتی و آزمون‌های علمی است، تغییر یافته و به صورت ذیل: مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی در آمده و بدین ترتیب مبارزات طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی تقدم یافته است؟ دلیل آن این است که در دو مرحله معین تکامل شیوه‌های تولیدی مشخص تاریخی نقش زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی - ایدیولوژیک از هم متفاوت است. هر شیوه تولیدی مشخص تاریخی نیروهای مؤلده مختص به خود و مناسبات تولیدی متناسب با آن نیروهای مؤلده را دارا می‌باشد و مرتبط با آن‌ها از یک روبنای سیاسی - ایدیولوژیک نیز برخوردار است که نقش محافظ و نگهدار مناسبات تولیدی حاکم را بازی می‌نماید.

اما در عین حال تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی نیز در هر شیوه تولیدی مشخص تاریخی وجود دارد. تا زمانی که رشد نیروهای مؤلده و در جازدگی مناسبات تولیدی، تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی را به مرحله انتاگونیستی نرسانده و مناسبات تولیدی به مانع در سر راه رشد بیشتر نیروهای مؤلده تبدیل نشده باشد، در جامعه شرایط انقلابی برای متناسب ساختن مناسبات تولیدی موجود در جامعه با نیروهای مؤلده نوین در جامعه به وجود نمی‌آید. اما وقتی که تضاد مذکور به مرحله انتاگونیستی رسید و متناسب ساختن مناسبات تولیدی موجود با نیروهای مؤلده موجود به ضرورت انصراف ناپذیر تکامل جامعه مبدل شد، نیروهای مؤلده نوین از زبان ایدیولوژی و سیاست متناسب با خود سخن می‌گویند و ایجاد تحول انقلابی ایدیولوژیک و سیاسی در جامعه به ضرورت اولی و عمده تکامل جامعه مبدل می‌گردد. درین مرحله از تکامل جامعه، تضاد طبقه‌ای که نماینده نیروهای مؤلده نوین است با طبقه‌ای که نماینده و نگهدار مناسبات تولیدی کهن است، به مقام انتاگونیسم می‌رسد، مبارزات میان‌شان شکل انتاگونیستی می‌گیرد و حول مبارزه برای حفظ و تصرف قدرت سیاسی متمرکز می‌گردد.

در چنین وضعیتی در جامعه مبارزات

طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی اولویت و عمدگی می‌یابد، سیاست انقلابی در سطح کل جامعه در مقام فرماندهی قرار می‌گیرد و ضرورت ایجاد تحول انقلابی در جامعه قبل از همه سرنگونی قدرت سیاسی حاکم را، که حافظ و نگهدار مناسبات تولیدی کهن است، می‌طلبد.

بنابراین در شرایط انقلابی مبارزات طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی عمدگی دارد. اما این عمدگی بدین مفهوم نیست که اهمیت مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی کلاً نادیده گرفته شود. به همین سبب در فرمول‌بندی‌های دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به هر سه جنبش انقلابی عظیم یعنی مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی توجه می‌گردد. مبارزات طبقاتی عمده است، اما در عین حال مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی نیز دارای اهمیت هستند. ما می‌توانیم سه جنبش انقلابی عظیم را به صورت سه جنبش انقلابی سیاسی، جنبش انقلابی تولیدی و جنبش انقلابی علمی یا به صورت مختصر سه انقلاب سیاسی، انقلاب تولیدی و انقلاب علمی نیز بنامیم، که درین میان انقلاب سیاسی رهبری کننده است و انقلاب تولیدی و انقلاب علمی تابع.

در زمان مارکس و انگلس و هم‌چنان در زمان لنین این باور وجود داشت که پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی از لحاظ سیاسی، یک مرحله گذار انقلابی از سرمایه‌داری به کمونیسم وجود دارد و این گذار انقلابی توسط دیکتاتوری پرولتاریا رهبری می‌گردد. اما این باور روشن وجود نداشت که این مرحله گذار یک مرحله بس طولانی تاریخی است. علاوه بر باورهای زمان مارکس و انگلس مبتنی بر پیروزی قاره‌ای انقلاب سوسیالیستی در اروپا یعنی در پیش‌رفته ترین کشورهای سرمایه‌داری جهان بود. اما زمانی که سرمایه‌داری رقابت آزاد به سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیستی تکامل کرد، لنین برخلاف تیوری انقلاب قاره‌ای یا انقلاب در پیش‌رفته ترین کشورهای سرمایه‌داری، امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در این یا آن کشور یا در حلقه ضعیف امپریالیسم را مطرح کرد.

نه تنها در آن زمان بلکه پس از پیروزی انقلاب اکتوبر نیز رویزیونیست‌هایی مثل کائوتسکی در سطح بین‌المللی، و کسانی مثل تروتسکی از داخل شوروی، امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور نسبتاً عقب مانده مثل روسیه با نیروهای مؤلده عقب مانده را

خلاف تیوری‌های اساسی مارکسیستی دانستند. اما لنین برین باور بود که ایجاد مناسبات تولیدی سوسیالیستی در شوروی انقلابی می‌تواند، و باید، محرک نیرومندی برای رشد نیروهای مؤلده در شوروی باشد.

چین کهن کشوری بود به مراتب عقب مانده تر نسبت به روسیه تزاری. حتی می‌توان گفت که چین انقلابی بعد از گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی نیز نسبت به شوروی زمان لنین عقب مانده تر بود. جالب این بود که حزب کمونیست چین خود در کنگره سراسری هشتم خود برین باور رسید که برخلاف نظر لنین ایجاد مناسبات تولیدی سوسیالیستی در چین نمی‌تواند محرک نیرومندی برای رشد نیروهای مؤلده در چین باشد و لذا نه بر ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا بلکه به رشد نیروهای مؤلده در چین به عنوان وظیفه عمده تأکید نمود.

همان طوری که در سطور قبلی این یادداشت‌ها تذکر دادیم کمونیست‌های چینی تحت رهبری مائوتسه‌دون قبل از موضع‌گیری علیه رویزیونیسم مدرن شوروی به نقد سیاست اقتصادی شوروی یا ساختمان سوسیالیسم در شوروی و بعد از موضع‌گیری علیه آن به تیوری و پراتیک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یا به عبارت دیگر به تیوری و پراتیک ادامه انقلاب (انقلاب مداوم) تحت دیکتاتوری پرولتاریا دست یافتند.

در هر حال کمونیست‌های چینی تحت رهبری مائوتسه‌دون، بعد از سرنگونی سوسیالیسم در شوروی و شناخت عوامل آن، دریافتند که سوسیالیسم یک مرحله بس طولانی تاریخی است و نه یک مرحله گذار کوتاه مدت. آن‌ها مصمم شدند و تصمیم گرفتند که علیرغم طولانی بودن این مرحله گذار روی ادامه انقلاب سوسیالیستی، حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری آن، یعنی عمده دانستن ادامه انقلاب سیاسی و به تبعیت از آن مهم دانستن انقلاب تولیدی و انقلاب علمی، ایستادگی نمایند.

برعکس، رویزیونیست‌هایی که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی آماج انقلاب قرار گرفتند، به دلیل عقب‌ماندگی اقتصادی جامعه چین و عقب‌ماندگی نیروهای مؤلده در آن بر عمده دانستن انقلاب تولیدی نسبت به انقلاب سیاسی یعنی عمده دانستن رشد نیروهای مؤلده نسبت به حفظ، تحکیم و رشد دیکتاتوری پرولتاریا، و در نتیجه حفظ، تحکیم و رشد سوسیالیزم پافشاری داشتند.

آن رویزیونیست‌ها در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی سرنگون شدند. اما عده‌ای از آن‌ها پس از کودتای ناکام لین پیاو دوباره به مراجع قدرت حزبی و دولتی برگشتند، قدرت خود را تقویت کردند و گسترش دادند و عاقبت پس از درگذشت مائوتسه‌دون از طریق یک کودتای نظامی قدرت را غضب کردند. آن رویزیونیست‌هایی که از زمان پیروزی کودتای رویزیونیستی سال ۱۹۷۶، طی سه نسل متوالی، قدرت را در چین در دست دارند، کماکان بر عمده بودن رشد نیروهای مؤلده در چین به عنوان وظیفه عمده پافشاری دارند و دلیل‌شان این است که نیروهای مؤلده در چین هنوز نسبت به نیروهای مؤلده کشورهای بزرگ امپریالیستی عقب‌مانده‌تر است و باید به آن سطح برسد و از آن پیشی بگیرد.

آن‌ها در واقع هم اکنون یک قدرت بزرگ سوسیال امپریالیستی در جهان هستند، به طرف ابرقدرت شدن سوسیال امپریالیستی در جهان حرکت می‌کنند، دومین قدرت اقتصادی برتر جهان، بعد از ایالات متحده آمریکا، اولین اقتصاد بزرگ در آسیا و اولین سرمایه‌گذار خارجی غارتگر در افریقا محسوب می‌شوند.

در واقع طرح رشد نیروهای مؤلده به عنوان وظیفه عمده در چین در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، طرح آن توسط رویزیونیست‌های مورد آماج انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و بعد از پیروزی کودتای رویزیونیستی سال ۱۹۷۶ در اساس به مفهوم نفی ضرورت ادامه انقلاب سوسیالیستی و مقدم بر آن نفی ضرورت گذار از انقلاب دموکراتیک

نوین به انقلاب سوسیالیستی در چین بود. در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین حتی جناح انقلابی حزب نیز نتوانسته بود به درک روشن این موضوع دست یابد. اما در جریان تدارک و برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و پیش‌برد آن به چنین درکی نایل شده بودند و توانستند انقلاب مذکور را به پیروزی برسانند و این پیروزی را روی هم‌رفته تا سال ۱۹۷۶ حفظ کنند. ولی آیا این درک شان در ایام آخر حیات مائوتسه‌دون زایل شده بود و در نتیجه در همان ایام رویزیونیست‌ها به‌طور روز افزون در درون حزب و دولت تقویت یافتند و قدرت شان گسترش یافت؟

نه، کماکان چنان درکی وجود داشت، اما تهاجم گسترده رویزیونیزم به درون حزب و دولت از جای دیگری یا بهتر گفته شود از جاهای دیگری شروع گردید.

همان طوری که در سطور قبلی این یادداشت‌ها بیان گردید، کودتای لین پیاو با وجودی که شکست خورد باعث تضعیف جناح انقلابی حزب، فروکش کردن نسبی امواج عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مشخصاً فروکش کردن توان بسیج توده‌های مبارز گردید. اما این یگانه عامل نبود، بلکه عوامل دیگری نیز در کار بود. ما درینجا فرصت نداریم که عوامل مذکور را به تفصیل مورد بحث قرار دهیم. امیدواریم بتوانیم در یک فرصت دیگر بحث‌های نسبتاً مفصل روی عوامل مذکور داشته باشیم. ولی درین‌جا لازم است حداقل مکث کوتاهی روی یکی از کمبودات جدی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین بیندازیم.

در اساس‌نامه مذکور گفته می‌شود که:

«تئوری و پراتیک انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا یگانه راه حل تضادهای بزرگ جامعه سوسیالیستی» است.

همین اساس‌نامه یکی از این تضادهای بزرگ را این‌گونه مشخص می‌سازد:

«خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم جامعه را تهدید می‌کند.»

اما نتوانسته است شکل مشخص "انقلاب مداوم" برای حل این تضاد بزرگ جامعه سوسیالیستی را، که در واقع وجهی از کلیت تضاد میان سیستم‌های سوسیالیستی و امپریالیستی را تشکیل می‌دهد، روشن سازد. در "اساس‌نامه" فقط گفته شده است که:

«به این ترتیب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک انقلاب کبیر سیاسی است که پرولتاریا در شرایط سوسیالیسم، جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیاء سرمایه داری علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر به آن دست زده است. باید به چنین انقلاباتی در آینده بارها و بارها دست زد.»

واضح است که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که در سال ۱۹۶۷ برپا گردید و در سال ۱۹۷۳ یعنی سال تدویر کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین کماکان رسماً برپا بود، آن شکلی از "انقلاب مداوم" در جامعه سوسیالیستی چین نبود که برای مقابله با خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم، به‌عنوان تضاد عمده در جامعه، به‌راه افتاده باشد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین عمده‌تاً «علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر» برای «تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری» به‌راه افتاده بود و نه علیه «براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم» به‌عنوان تضاد عمده بالفعل. بنابراین انقلاب مذکور نمی‌توانست شکل مشخص "انقلاب مداوم" علیه «خطر بالفعل براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم» به‌عنوان تضاد عمده جامعه سوسیالیستی چین را ارائه نماید.

در تاریخ انقلابات پرولتاری فقط یک نمونه دفاع نسبتاً موفق یک کشور سوسیالیستی در مقابله با تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی وجود داشت، نمونه‌ای که کماکان یگانه باقی مانده است: مقابله با تجاوز و اشغال‌گری قدرت امپریالیستی فاشیست آلمان هتلری در چهارچوب کلی جبهه واحد ضد فاشیسم در جهان در جریان جنگ دوم جهانی. این جنگ به نام «جنگ کبیر میهنی» و «جنگ دفاع از میهن سوسیالیستی» نیز یاد شده است.

در دهه هفتاد قرن بیست، تهدیدات نظامی سوسیال امپریالیستی شوروی در مرزهای چین فزونی یافت و برخورد‌های جنگی در مرزهای دو کشور افزایش یافت. در آن زمان کشورهای

ویتنام، کمبودی و لاوس نیز عمدتاً تحت نفوذ سوسیال امپریالیست‌های شوروی قرار داشت و هم‌چنان روابط هند، که در اتحاد نزدیک با "شوروی‌ها" قرار داشت، با چین متشنج بود. در شمال چین، مغولستان نیز با سوسیال امپریالیست‌های شوروی روابط دوستانه و نزدیک داشت. این در حالی بود که نیروهای اشغال‌گر امریکایی کماکان در جاپان، کوریای جنوبی و فلیپین حضور داشت، در تایوان رژیم دست‌نشانده آمریکا مستقر بود و قوای نظامی اشغال‌گر امریکایی در آنجا حضور داشت، هانکانگ کماکان تحت اشغال امپریالیست‌های انگلیسی بود و قوای اشغال‌گر امپریالیست‌های انگلیس در آنجا حضور داشت. بنابراین چین تقریباً به‌صورت کامل در محاصره نیروهای نظامی دشمنان سوسیال امپریالیست و امپریالیست خود قرار داشت.

در چنین حالتی جبهه واحد ضد فاشیسم، به عنوان یگانه نمونه نسبتاً

موفق تاریخی الگو برداری گردید. الگوبرداری رویزیونیست‌های سه جهانی چینی ازین نمونه یک الگوبرداری وسیع بود. طرح آن‌ها به‌جای جبهه واحد ضد فاشیسم در جریان جنگ جهانی دوم، جبهه واحد ضد "شوروی" در جهان بود، یعنی جبهه واحد جهان سوم، جهان دوم و بخشی از جهان اول (امپریالیزم امریکا) علیه سوسیال امپریالیزم شوروی بود و به‌عنوان «تیوری سه جهان - استراتژی جهانی پرولتاریای بین‌المللی» مطرح گردید. اما جناح انقلابی حزب که تحت رهبری مائوتسه‌دون قرار داشت، نیز به‌صورت قسمی از جبهه واحد ضد فاشیسم در جریان جنگ جهانی دوم، الگوبرداری کرد. درین الگوبرداری قسمی، جبهه واحد ضد "شوروی" در جهان به‌عنوان استراتژی جهانی پرولتاریای بین‌المللی مطرح نگردید، اما در چهارچوب «تقسیم دنیا به سه جهان» به عنوان استراتژی بین‌المللی دولت چین در سیاست خارجی در عمل پیاده شد.

درین مقطع از تاریخ چین، سیاست خارجی دولت چین، نقطه مماس جناح انقلابی و جناح رویزیونیست حزب گردید و عمدتاً تحت رهبری رویزیونیست‌ها پیش رفت. این وضع لبه تیز

مبارزه علیه رویزیونیست‌ها در درون حزب کمونیست و دولت چین را کند ساخت، شعارهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را به علالت انداخت و در نهایت به نفع رویزیونیست‌ها تمام گردید.

در نهایت همان‌گونه که کودتای رویزیونیستی خروشچف "تیر خلاص" بر بدن سوسیالیسم در شوروی بود، کودتای رویزیونیستی ۱۹۷۶ در چین نیز "تیر خلاص" بر بدن سوسیالیسم در چین گردید. البته شوروی سوسیالیستی از لحاظ مقابله با این "تیر خلاص" در واقع آمادگی نداشت، اما چین سوسیالیستی مقابله نسبتاً مهم ولی ناکامی علیه این "تیر خلاص" به عمل آورد. این تفاوت ناشی از برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و طرح تیوری انقلاب مداوم و تطبیق پراتیکی آن در چین بود. ازین لحاظ پایه تیوریک و پراتیکی اولیه ای برای پیش‌روی‌های انقلابی آینده به میراث گذاشته شده است.

اندیشه مائوتسه‌دون

اندیشه مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب چین:

ساختمان سوسیالیسم، به‌خصوص در بخش صنایع سنگین، مقلد شوروی بود و از خود تجربه ای نداشت.

بنابراین در مرحله مذکور اندیشه مائوتسه‌دون دارای سه ویژگی مشخص بود:

۱- اندیشه مائوتسه‌دون خط راه‌نمای حزب کمونیست چین - و نه اندیشه راه‌نمای آن - یعنی تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم در شرایط مشخص انقلاب چین بود و یک امر مربوط به‌چین و حزب کمونیست چین دانسته می‌شد و نه یک امر بین‌المللی.

۲- اندیشه مائوتسه‌دون تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم در شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین بود و تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم در شرایط مشخص انقلاب سوسیالیستی چین را در بر نداشت. در آن زمان حزب کمونیست چین حتی گذار سریع

دموکراتیک نوین چین به‌پیروزی سرتاسری، یا تقریباً سرتاسری، در سرزمین اصلی چین دست یافت و پس از یک مرحله گذار نسبتاً کوتاه از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی گذار نمود، حزب کمونیست چین با وضعیتی مواجه گردید که در کنگره سراسری هفتم حزب پیش‌بینی نشده بود. این در حالی بود که "خط راه‌نما"ی حزب یا اندیشه مائوتسه‌دون که تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم در شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین دانسته می‌شد، درستی خود را در پراتیک پیروزمند انقلاب دموکراتیک نوین کشور به‌اثبات رسانده بود.

در آن زمان درک حزب کمونیست چین آن بود که "خط راه‌نما"ی مذکور برای انقلاب سوسیالیستی چین چیزی را در بر ندارد. بنابراین قبل از آن‌که عبارت "اندیشه مائوتسه‌دون" در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۵۶ رسماً از اساس نامۀ حزب حذف گردد، سال‌ها قبل این عبارت از ادبیات حزب عملاً حذف گردیده بود. در واقع در آن سال‌ها حزب کمونیست چین، بنا به‌گفته مائوتسه‌دون، در امر

اندیشه مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیستی - لنینیستی با پراتیک مشخص انقلاب چین برای اولین بار در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین، که در سال ۱۹۴۵ برگزار گردید، مورد تصویب قرار گرفت، در اساس نامۀ حزب درج گردید و به نام "خط راه‌نما"ی حزب به رسمیت شناخته شد. در آن زمان انقلاب چین هنوز در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت. بنابراین تلفیق تیوری‌های عام مارکسیستی - لنینیستی با پراتیک مشخص انقلاب چین هنوز به‌مفهوم تلفیق با پراتیک مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین بود و پراتیک مشخص انقلاب سوسیالیستی چین را در بر نمی‌گرفت، زیرا که انقلاب مذکور هنوز به آن مرحله نرسیده بود.

وقتی در سال ۱۹۴۹، یعنی تقریباً چهار سال بعد از تدویر کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین، انقلاب

مؤفقا نه از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی در چین را، که در مقایسه با انقلاب شوروی یک ویژگی مشخص انقلاب چین بود، به عنوان بخشی از ویژگی انقلاب

چین و به عنوان بخشی از اندیشه مائوتسه دون به رسمیت شناخت.

۳- اندیشه مائوتسه دون به عنوان تکامل مارکسیزم- لنینیزم مورد پذیرش قرار نگرفته بود بلکه به عنوان تلفیق تیوری های مارکسیزم-

لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین مورد پذیرش قرار گرفته بود و گویا هنوز از مرحله درک مارکسیزم- لنینیزم و سپس تطبیق مارکسیزم- لنینیزم فراتر نرفته بود.

اندیشه مائوتسه دون به عنوان مرحله جدید در تکامل مارکسیزم- لنینیزم:

مدت زمان اندکی پس از کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، حزب مذکور یک بار دیگر، بخصوص از لحاظ ذهنی خود حزب، با اوضاع غیر مترقبه ای روبرو گردید که در کنگره سراسری هشتم حزب پیش بینی نشده بود. به عبارت روشن تر اوضاع غیر مترقبه ای که با قدرت گیری رویزیونیست های خروش چفی در شوروی در سال ۱۹۵۳ و پس از آن پیش آمده بود هنوز در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین درک نشده بود و پیش بینی نیز نگردیده بود.

رویزیونیستی، سرنگونی انقلاب سوسیالیستی در شوروی و مبدل شدن دولت شوروی از یک دولت سوسیالیستی به یک دولت سوسیال امپریالیستی را درک نمود و مبارزاتش علیه آن ها را به راه انداخت.

معهدا چندین سال بعد از ۱۹۵۳ و حتی ۱۹۵۶ بود که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون قادر به درک روشن تحول منفی عظیم در شوروی گردید و مدت زمانی بیش تری را در بر گرفت تا حزب کمونیست چین ادامه مبارزه علیه رویزیونیزم خروش چفی شوروی را در خود چین به شکل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین طرح و تطبیق نماید.

مائوتسه دون "نامیده شد و آن چه که در کنگره سراسری نهم این حزب، پس از برپایی و پیش برد مؤفقا نه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، و سپس در کنگره سراسری دهم حزب، بدین نام خوانده شد، تفاوت کیفی مهمی وجود دارد. این بار "اندیشه مائوتسه دون" صرفاً تطبیق تیوری های عام مارکسیزم- لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب چین نبود، بلکه تکامل آن در تمامی عرصه های سیاسی، اقتصاد سیاسی و فلسفی نیز بود. این بار مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون در مجموع "راه نمای اندیشه حزب" یا "هدایت کننده افکار حزب" دانسته شد. به عبارت دیگر اندیشه مائوتسه دون دیگر "خط راهنمای حزب" نبود، بلکه علیرغم ضعف های معین کنگره سراسری نهم حزب و ضعف های بیشتر کنگره سراسری دهم حزب درین مورد، "هدایت کننده افکار حزب" یا "راه نمای اندیشه حزب" بود، درست مثل مارکسیزم و مارکسیزم- لنینیزم و به ادامه آن ها.

قدرت گیری رویزیونیست های خروش چفی در شوروی که ملازمات آن در جریان اشتباهات دوره استالین انباشته شده بود و درگذشت استالین و کودتای خروش چف فقط تیر خلاصی بر سوسیالیزم در شوروی بود، یک تحول منفی عظیم در شوروی و در سطح جهان محسوب می گردید. رهبری حزب کمونیست بلشویک شوروی که تحت رهبری لنین و استالین قرار داشت به دست رویزیونیست ها افتاده بود و دژ قدرت مند اولین انقلاب پیرومند سوسیالیستی در جهان از درون و در غیاب جنگ و مداخله مستقیم تجاوزکارانه امپریالیستی تسخیر شده بود. حزب کمونیست چین اولین حزبی بود که نه تنها علیه اشتباهات اجتناب پذیر و اجتناب ناپذیر دوره استالین و ضعف های انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در شوروی مرزبندی نمود، بلکه علیه رویزیونیست های بر سر قدرت خروش چفی در شوروی، موضع گیری نمود و واقعیت تلخ تاریخی عظیم دیگرگون شدن ماهیت پرولتاری حزب بلشویک به ماهیت بورژوازی

در واقع قبل از رسیدن به چنین درک روشنی از رویزیونیزم در حزب کمونیست شوروی و رویزیونیزم در حزب کمونیست چین، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون نیاز داشت که حداقل تا حدی به طور روشن و واضح با کمبودات، اشتباهات و انحرافات اجتناب پذیر و اجتناب ناپذیر ساختمان سوسیالیزم در شوروی مرزبندی کند، روی ویژگی های انقلاب سوسیالیستی در چین انگشت بگذارد و این ویژگی ها را فرمول بندی نماید. بدون این گام مقدماتی موضع گیری صریح و روشن علیه رویزیونیزم مدرن شوروی تا حد زیادی می توانست ممکن و میسر نباشد، زیرا ریشه های اولیه این رویزیونیزم به تدریج بر زمینه اشتباهات تیوریک و عملی حزب کمونیست شوروی در دوره استالین نضج یافته بود و به همین جهت توانست بعد از درگذشت او قادر به تصرف قدرت سیاسی در شوروی گردد. ارزیابی جامعه سوسیالیستی شوروی از طرف استالین به عنوان یک جامعه فاقد تضادهای طبقاتی انتاگونیستی، که در عین حال جوانب منفی پراتیکی خود را نیز دربر داشت، فقط می تواند نمونه ای از این اشتباهات باشد.

در هر حال، میان آن چه که در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین به نام "اندیشه

بنابراین تفاوت میان "اندیشه مائوتسه دون" در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین و "اندیشه مائوتسه دون" در کنگره سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، تفاوت میان تطبیق مارکسیزم- لنینیزم و تکامل مارکسیزم- لنینیزم یا به عبارت دیگر تفاوت میان "خط راهنما" و "هدایت کننده افکار" یا "راه نمای اندیشه" است. عبارت اول به مفهوم تطبیق ایدیولوژی است و عبارت دوم به مفهوم بخشی از ایدیولوژی. درک تفاوت کیفی میان این دو عبارت خیلی مهم است.

اندیشه مائوتسه‌دون و تیوری اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم:

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، در مورد اندیشه مائوتسه‌دون تصریح شده است که:

«حزب کمونیست چین مارکسیزم-لنینیسم-مائوتسه‌دون اندیشه را بمثابة اساس تیوریک هدایت افکار خود میدانند. مائوتسه‌دون اندیشه مارکسیزم-لنینیسم عصری است که در آن امپریالیزم بسوی اضمحلال کامل میگراید و سوسیالیسم به سوی پیروزی جهان‌شمول گام بر میدارد.»

اما در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، جمله اول پاراگراف فوق به صورت ذیل وجود دارد:

«حزب کمونیست چین مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون را به مثابه اساس تیوریک راهنمای اندیشه خود بکار میبندد.»

ولی جمله دوم پاراگراف اصلاً وجود ندارد. به عبارت دیگر تیوری عصر زوال امپریالیزم یا تیوری عصر اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم و مربوط ساختن اندیشه مائوتسه‌دون به تیوری مائوتسه‌دون از اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب به کلی حذف گردیده و در آن وجود ندارد.

تیوری عصر زوال امپریالیزم یا تیوری عصر اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم در واقع یک تیوری لین‌پیانوئیستی بود و توسط او فرمول‌بندی شده بود. درج شدن این تیوری در اساس‌نامه حزب کمونیست چین انعکاس تیوریک موقعیت درجه دوم لین‌پیانو به‌عنوان جانشین رسمی مائوتسه‌دون در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین بود. این تیوری از بنیاد نادرست بود.

استالین در جریان مبارزه برای رسمیت بخشیدن بین‌المللی لنینیسم به‌عنوان مرحله دوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری را مطرح کرد و

لنینیسم را مارکسیسم این عصر دانست. حزب کمونیست چین نه تنها تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری را به درستی قبول داشت، بلکه مربوط بودن انحصاری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری به لنینیسم را نیز به صورت نادرست پذیرفته بود.

عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری یک وحدت اعداد است و مثل هر وحدت اعدادی شامل یک اثبات (امپریالیزم) و یک نفی (انقلابات پرولتری) است. اگر مبارزات آشکار میان این دو جنبه عمده و غیر عمده، طبق یک تشابه غیر دقیق با مراحل مختلف جنگ خلق در یک کشور، را شامل مراحل دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک بدانیم، قطعاً می‌توانیم بگوییم که: حرکت سوسیالیزم به طرف پیروزی جهان‌شمول و حرکت امپریالیزم به طرف نابودی کامل نشان‌دهنده مرحله تعرض استراتژیک انقلابات پرولتری علیه امپریالیزم است و این مرحله حتی تا هنوز آغاز نشده است. در واقع می‌توانیم بگوییم که با سر برآوردن و شگوفایی زودگذر اردوگاه سوسیالیستی از زمان پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۵۳ (سال درگذشت استالین) و حداکثر تا سال ۱۹۵۶ (سال تدویر کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی) یعنی سال مسجل شدن سلطه رویونیسم خروشچفی بر حزب کمونیست و دولت شوروی، یک نوع تعادل نسبتاً متزلزل و غیریقینی میان انقلابات پرولتری و امپریالیزم به‌میان آمده بود که پس از سرنگونی انقلاب در شوروی توسط رویونیست‌های مدرن شوروی به سرعت از میان رفت و بار دیگر انقلابات پرولتری در موقعیت دفاع استراتژیک قرار گرفتند.

وقتی در سال ۱۹۶۹ کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین دایر گردید، بیش‌تر از یک دهه یا بیش‌تر از یک‌ونیم دهه از این شکست عمیق و تلخ انقلابات پرولتری در مقابل امپریالیزم در شوروی و در کل کشورهای شامل در بلوک وارسا می‌گذشت. با وجودی که درین زمان مبارزات آزادی‌بخش ملی علیه امپریالیزم در سه قاره آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در دهه شصت و در زمان برگزاری کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین وسیعاً شگوف گردیده بود، ولی این مبارزات نه می‌توانست، و نه توانست،

شکست تلخ مذکور را جبران نموده و یک‌بار دیگر انقلابات پرولتری در مقابل امپریالیزم را حتی به حالت تعادل استراتژیک متزلزل برگرداند، چه رسد به این‌که آن را وارد مرحله تعرض استراتژیک سازد. حتی اگر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین را بر این مجموعه بیفزاییم، باز هم نمی‌توانیم ادعا نماییم در آن زمان انقلابات پرولتری در حالت تعرض استراتژیک قرار داشته‌اند.

مربوط بودن انحصاری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری به لنینیسم نیز نادرست است. وقتی استالین لنینیسم را به عنوان مارکسیسم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری مشخص نمود، منظورش این بود که با ورود سرمایه‌داری به دوره امپریالیزم، لنین توانسته است این تحول عینی در جهان را تیوریزه نموده و مارکسیسم را به مارکسیسم-لنینیسم تکامل دهد و به این ترتیب راه تکاملات بعدی ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری را برای جنبش کمونیستی بین‌المللی از لحاظ ذهنی باز نماید. به عبارت دیگر منظور او این نبود که لنینیسم آخرین حد تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری در جهان است و گویا راه تکاملات بعدی در ارتباط با تحولات عینی و ذهنی در جهان مسدود است.

یک موضوع دیگر هم این مسئله است که هیچ کس نمی‌تواند ادعا نماید که مثلاً مارکسیسم نه تنها حد اعلای بنیادگذاری ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری در عصر سرمایه‌داری رقابت آزاد است، بلکه حداعلای تکامل آن نیز بوده است. چنین ادعایی در واقع ایده‌آلیستی و متافریکی و مبتنی بر انطباق کامل عین با ذهن و غیر قابل تکامل بودن ذهن و رسیدن به آخرین مرز قابل حصول علم، در همان مرحله مشخص است. چنین حکمی در مورد تکاملات توسط لنین و هم‌چنان تکاملات توسط مائوتسه‌دون نیز صادق است.

مائوئیزم

سومین مرحله در تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری

در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین به درستی تیوری عصر زوال امپریالیزم مورد حذف قرار گرفت، اما هم‌زمان با این کار درست یک کار نادرست نیز انجام یافت و آن نادیده گرفتن اهمیت بین‌المللی تکامل مارکسیزم - لنینیزم توسط مائوتسه‌دون و ارتقای آن به یک مرحله "کاملاً نوین" بود.

اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به ترتیب ذیل روی نقش مائوتسه‌دون برای جنبش کمونیستی چین و جنبش کمونیستی بین‌المللی تأکید می‌نماید:

«رفیق مائوتسه‌دون طی نیم قرن اخیر در رهبری مبارزه عظیم چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزه عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین و در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیسم - لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیسم - لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیسم - لنینیسم را رشد و تکامل داده و به مرحله کاملاً نوینی ارتقا داده است.»

اما در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، به جای مطالب فوق، مطالب ذیل گنجانده شده است:

«حزب کمونیست چین بیش از پنجاه سال مبارزه سرسختانه در کسب پیروزی کامل در انقلاب دموکراتیک نوین، کسب پیروزی‌های عظیم در انقلاب سوسیالیستی و پیروزی‌های عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، رهبری خلق چین را بر عهده داشته است.»

گرچه کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، چه در گزارش سیاسی و چه در اساس نامه حزب، روی نقش انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین در مجموع و روی تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به‌طور خاص، در تدوین و شکل‌دهی اندیشه

مائوتسه‌دون تأکید نموده است؛ ولی غیابت این مهم ترین عناصر تشکیل دهنده اندیشه مائوتسه‌دون و تکامل دهنده مارکسیزم - لنینیزم به مرحله کاملاً نوین در مطالب نقل شده فوق از اساس نامه تصویب شده در کنگره مذکور، نمی‌تواند یک نقص و کمبود کوچک تلقی گردد.

در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، این نقص و کمبود نه چندان کوچک، ظاهراً رفع شده و در آن روی انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به‌طور یک‌سان تأکید به عمل آمده است. اما آن‌چه که درین مورد در این اساس نامه به‌طور وحشتناکی جلب توجه می‌نماید، سه نکته فوق العاده مهم زیرین است:

۱- نادیده گرفتن رشد و تکامل مارکسیزم - لنینیزم و ارتقای آن به مرحله کاملاً نوین توسط مائوتسه‌دون یا حزب کمونیست چین تمت رهبری مائوتسه‌دون.

۲- نادیده گرفتن نقش فعال رهبری کننده حزب کمونیست چین تمت رهبری مائوتسه‌دون (در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف) یا در واقع نادیده گرفتن کامل نقش مبارزاتی فعال و رهبری کننده حزب کمونیست چین تمت رهبری مائوتسه‌دون در مبارزات عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی، به‌ویژه مبارزه عظیم علیه رویزیونیسم معاصر. (تأکید از ما است.)

۳- نادیده گرفتن تلفیق حقیقت عام مارکسیزم - لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب، نه تنها به مفهوم محدود انقلاب چین بلکه به مفهوم وسیع انقلاب در سطح جهان و یکایک کشورهای جهان.

در رابطه با اندیشه مائوتسه‌دون آن‌چه میان مطالب مندرج در اساس نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین مشترک است، نکات اساسی زیرین است:

۱- مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه‌دون به‌عنوان اساس تیوریک هدایت افکار حزب یا اساس تیوریک راهنمای اندیشه حزب، یعنی توجه به اندیشه مائوتسه‌دون به‌عنوان مرحله سوم تکاملی اساس تیوریک و نه صرفاً تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب چین.

۴- تأکید روی عمده بودن تضاد طبقاتی در جامعه سوسیالیستی، ضرورت برپایی انقلاب فرهنگی و تکیه بر تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، که در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب روی ضرورت برپایی انقلابات فرهنگی متعدد نیز تأکید گردیده است.

می‌توان گفت که همین وجوه مشترک، عمدتاً مضمون مشترک ایدئولوژیک - سیاسی هر دو اساس نامه در دفاع از تکامل مارکسیزم - لنینیزم به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه‌دون را تشکیل می‌دهد. ولی در عین حال باید به‌صورت غیرعمده توجه نمود که وجوه افتراق مهمی نیز میان مضمون ایدئولوژیک - سیاسی هر دو اساس نامه در رابطه با اندیشه مائوتسه‌دون وجود دارد که ناپی‌گیری بیش‌تر اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب نسبت به اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب در مورد اهمیت بین‌المللی اندیشه مائوتسه‌دون را نشان می‌دهد.

در واقع ناپی‌گیری مشترک هر دو اساس نامه در مورد اهمیت بین‌المللی اندیشه مائوتسه‌دون یا مرحله سوم در تکامل مارکسیزم - لنینیزم قبل از همه در خود استفاده از اصطلاح اندیشه مائوتسه‌دون به‌جای استفاده از اصطلاح روشن و صریح مائوئیزم است.

چنانچه قبلاً گفتیم: اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌صراحت بیان می‌دارد:

«رفیق مائوتسه‌دون طی نیم قرن اخیر در رهبری مبارزه عظیم چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزه عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین و در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیسم - لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق

به‌عنوان مرحله‌ی کاملاً نوین تکامل و ارتقای مارکسیزم - لنینیسم در سطح بین‌المللی توصیف نشده است.

اگر در همین مورد اخیر به‌خوبی دقت نماییم متوجه می‌شویم که هم‌زمان با این عدم توصیف روشن و صریح، تیوری عصر زوال امپریالیسم نیز از اساس نامه حذف شده است. بنابراین نظر حزب کمونیست چین در هر دو کنگره این بوده است که مرحله‌ی کاملاً نوین در تکامل و ارتقای مارکسیزم - لنینیسم یا مرحله‌ی سوم در تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، مستلزم ورود جهان به عصر دیگری غیر از عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است.

در واقع کنگره‌ی سراسری دهم حزب کمونیست چین پذیرفت که عصر کماکان همان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است؛ بنابراین در عین حذف تیوری عصر زوال امپریالیسم از اساس نامه‌ی حزب، اهمیت بین‌المللی خدمات مائوتسه‌دون در تکامل و ارتقای مارکسیزم - لنینیسم به مرحله‌ی کاملاً نوین را نیز به‌طور مشخص نادیده گرفت.

نایب‌گیری مشترک دیگر هر دو اساس‌نامه در مورد اهمیت بین‌المللی اندیشه‌ی مائوتسه‌دون یا مرحله‌ی سوم در تکامل مارکسیزم - لنینیسم عبارت است از توصیف جنبش کمونیستی بین‌المللی به‌عنوان جنبشی مرکب از سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست اصیل و نه سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوتیست یا حداقل سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه.

اگر به‌خوبی دقت نماییم متوجه می‌شویم که در توصیف از اندیشه‌ی مائوتسه‌دون در اساس‌نامه‌ی تصویب شده در کنگره‌ی سراسری نهم حزب کمونیست چین یک تناقض وجود دارد. این اساس‌نامه از یک‌طرف اندیشه‌ی مائوتسه‌دون را مرحله‌ی کاملاً نوین تکامل و ارتقای مارکسیزم - لنینیسم می‌داند و از جانب دیگر جنبش کمونیستی بین‌المللی را جنبشی شامل سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست اصیل می‌داند و نه سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوتیست یا حداقل مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه. اما در اساس‌نامه‌ی تصویب شده در کنگره‌ی سراسری دهم حزب، این تناقض - حداقل در همین مورد مشخص - وجود ندارد، چرا که در این اساس‌نامه اندیشه‌ی مائوتسه‌دون به‌صورت روشن و صریح

داده، مارکسیسم - لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیسم - لنینیسم را رشد و تکامل داده و به مرحله‌ی کاملاً نوینی ارتقا داده است.»

حال باید این سوال را مطرح نمود که چرا باید حقیقت عام مرحله‌ی اول تدوین و تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری با اصطلاح «مارکسیزم» و مرحله‌ی دوم تکامل آن با اصطلاح «لنینیسم» بیان گردد، ولی مرحله‌ی سوم، که در خود اساس‌نامه به‌عنوان «مرحله‌ی کاملاً نوین» مطرح می‌گردد، با اصطلاح «اندیشه‌ی مائوتسه‌دون» بیان گردد؟

در واقع باید صریحاً گفت که اندیشه‌ی مائوتسه‌دون بیان غیردقیق و نارسای هم‌سطح بودن خدمات مائوتسه‌دون با خدمات مارکس و لنین به ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری نیست، بلکه آشکارا سطح پایین‌تر این خدمات نسبت به خدمات مارکس و لنین را نشان می‌دهد، در غیر آن چرا باید با اصطلاحی غیر از مائوتیسم بیان گردد و نه با اصطلاحی معادل مارکسیسم و لنینیسم، یعنی مائوتیسم.

نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در رسمیت بخشیدن بین‌المللی به مائوتیسم:

یکی از اسناد کنگره‌ی سراسری خود به توضیحات نسبتاً منسجمی در مورد مائوتیسم دست زد که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به‌زبان‌های مختلف غیر هسپانوی ترجمه شده و در مجله‌ی جهانی برای فتح منتشر گردید. در واقع این اقدام اولین کار ترویجی منظم در مورد مائوتیسم در سطح بین‌المللی بود. با وجودی که در سند کنگره‌ی حزب کمونیست پیرو، تقسیم دنیا به سه جهان توسط مائوتسه‌دون به‌عنوان یکی از اجزای مهم مائوتیسم، که نادرست بود، مطرح گردیده بود، نشر سند مذکور به زبان‌های مختلف در مجله‌ی "جهانی برای فتح" تأثیرات بین‌المللی مهمی در میان اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی داشت.

دو سال بعد، یعنی در سال ۱۹۸۸، حزب کمونیست انقلابی آمریکا در یکی از پولینوم‌های کمیته‌ی مرکزی خود سرانجام مخالفت در مورد مائوتیسم

حزب را ناشی از انحراف لین پیاوتیستی حزب کمونیست پیرو و مبتنی بر پذیرش تیوری عصر زوال امپریالیسم و در ضدیت با تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری دانست.

در کنفرانس بین‌المللی مؤسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴، اصطلاح مائوتیسم اصلاً مورد بحث قرار نگرفت چه رسد به این که مورد پذیرش قرار بگیرد و لذا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به‌عنوان یک جنبش مائوتسه‌دون اندیشه تشکیل گردید و نه مائوتیست.

اما در یکی دو جای از بیانیه‌ی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عبارت "نیروهای مائوتیست" مورد استفاده قرار گرفت، که ناشی از موجودیت غیر مسلط گرایش رسماً "مائوتیستی" در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در همان زمان بوده است.

حزب کمونیست پیرو دو سال بعد از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سال‌ها بعد از شروع استفاده از اصطلاح مائوتیسم به‌جای اندیشه‌ی مائوتسه‌دون، یعنی در سال ۱۹۸۶، در

با توجه به مطالب فوق باید گفت که: حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون یک حزب رسماً مائوتیست، یا حداقل یک حزب رسماً مائوتیست پی‌گیر، نبوده است. در واقع همین نایب‌گیری ایدئولوژیک - سیاسی، که ناشی از دگم‌اندیشی در مورد تیوری عصر بود، در جریان مبارزه برای پذیرش بین‌المللی مائوتیسم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چالش اصلی محسوب می‌گردید.

حزب کمونیست پیرو حتی قبل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به‌جای استفاده از اصطلاح اندیشه‌ی مائوتسه‌دون استفاده از اصطلاح مائوتیسم را شروع نمود. اما حزب کمونیست انقلابی آمریکا قبل از کنفرانس بین‌المللی مؤسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی علیه این موضع‌گیری حزب کمونیست پیرو به‌موضع‌گیری شدید مخالف پرداخت و پذیرش مائوتیسم توسط آن

رد اندیشه مائوتسه دون. سنتریزم سمندر استدلال می‌کرد که: لنینیزم مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است و چون عصر کماکان همان عصر است، بنابراین مائوتسه دون گرچه یک مارکسیست-لنینیست کبیر است، اما نمی‌تواند صاحب اندیشه باشد.» (نقل به مفهوم از جریان مباحثات نشست).

اما مخالفت حزب کمونیست نیپال (مشعل) تا آخر نشست مذکور دوام نمود. در جریان رأی گیری در مورد تصویب سند "زنده باد مارکسیزم-لنینیزم-مائوتیزم"، رأی منفی نماینده حزب مذکور یگانه رأی منفی موجود در نشست بود و سند با اکثریت قریب به اتفاق رأی مثبت و یک رأی منفی به تصویب رسید.

پس از نشست مذکور جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسماً از یک جنبش مائوتسه دون اندیشه به یک جنبش مائوتیستی مبدل گردید. بعد از آن مخالفت حزب کمونیست نیپال با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سیر روزافزون داشت و عاقبت به جایی رسید که جنگ خلق آغاز شده در نیپال را تروریستی خواند و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را متهم به افتادن در دامان تروریزم نمود. این حزب سرانجام به اتفاق آرای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تمامی اعضای جنبش- غیر از خود حزب مذکور- از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اخراج گردید.

مخالفت با مائوتیزم تحت نام دفاع از اندیشه مائوتسه دون، پس از اخراج حزب کمونیست نیپال (مشعل) از جنبش، نه تنها تبارز مشخص نه یافت، بلکه تعداد زیادی از سازمان‌ها و احزاب مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه، که در خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فعالیت می‌کردند، از قبیل حزب کمونیست هند (مائوتیست)، حزب کمونیست فلپین، حزب کمونیست مائوتیست فرانسه، حزب کمونیست انقلابی کانادا و سازمان‌ها و احزاب دیگری از کشورهای مختلف جهان. به این ترتیب جنبش مائوتیستی و پذیرش مائوتیزم به عنوان سومین مرحله تکاملی ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری در سطح جهان عمیق و گسترش بیش‌تری یافت، حتی پس از

باد مارکسیزم-لنینیزم-مائوتیزم" پذیرش مائوتیزم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و رسمیت یافتن بین‌المللی آن توسط جنبش را اعلام نمود، مخالفت با پذیرش مائوتیزم به جای اندیشه مائوتسه دون در میان اعضای جنبش دوام نمود و مشخصاً توسط حزب کمونیست نیپال (مشعل) در نشست متذکره مطرح گردید.

حزب مذکور در جریان مباحثاتی که در جلسات نشست در مورد مائوتیزم و اندیشه مائوتسه دون مطرح گردید، با استفاده از اصطلاح مائوتیزم به جای اندیشه مائوتسه دون مخالفت ورزید و برای اثبات این مخالفتش اسنادی را در میان شاملین نشست پخش کرد.

این مخالفت حزب کمونیست نیپال (مشعل) روی تئوری "عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" استوار بود و در آن استدلال می‌شد که: لنینیزم مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است و چون عصر کماکان همان عصر است و عصر جدیدی فرا نرسیده است، بناءً ایزم دیگری بعد از لنینیزم نیز نمی‌تواند در میان باشد. در اسناد پخش شده حزب کمونیست نیپال (مشعل) در میان شاملین نشست گفته شده بود که به همین جهت تئوری عصر زوال امپریالیزم در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، که تحت رهبری مائوتسه دون قرار داشت، رد گردید و حزب کمونیست چین تا آخر حیات مائوتسه دون روی "اندیشه مائوتسه دون" تأکید داشت. نتیجه گیری نهایی حزب مذکور از مباحثاتش این بود که وقتی مائوتسه دون خود تا آخر حیاتش روی اندیشه مائوتسه دون تأکید داشته است، ما چرا باید با پذیرش مائوتیزم کاری را انجام دهیم که مائو خود نخواست انجام دهد.

تمامی سایر مشمولین نشست مذکور و هم‌چنان تمامی اعضای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با نظرات حزب کمونیست نیپال (مشعل) مخالفت کردند و به بیان مواضع شان مبنی بر پذیرش مائوتیزم به جای اندیشه مائوتسه دون پرداختند.

نماینده حزب کمونیست افغانستان در آن نشست بیان داشت که:

«در جنبش افغانستان سنتریزمی وجود دارد که به نام سنتریزم سمندر معروف است. این سنتریزم توسط تشکیلاتی به نام "املا" (اتحاد مارکسیست-لنینیست‌های افغانستان) که بعد از جدا شدن املا بخش مائوتسه دون اندیشه از آن منحل گردید، حمل می‌شد. استدلال‌های این سنتریزم دقیقاً همین استدلال‌های حزب کمونیست نیپال (مشعل) بود، اما نه به خاطر رد مائوتیزم بلکه به خاطر

را کنار گذاشت و به پذیرش آن تن داد. سند تصویب شده در پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا در مورد مائوتیزم نیز توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجله جهانی برای فتح منتشر گردید. این اقدام ترویجی مجله جهانی برای فتح نیز تأثیرات بین‌المللی خود را در میان سازمان‌ها و احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به جا گذاشت و زمینه‌های بیش‌تری در میان این سازمان‌ها و احزاب برای پذیرش مائوتیزم به وجود آورد.

در حدود یک و نیم سال بعد از به تصویب رسیدن سند پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا و سپس منتشر شدن بین‌المللی آن در مجله جهانی فتح، سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان در سند "اعلام مواضع سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان"، هم‌زمان با اعلام موجودیت خود به تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۶۸ (۱۵ فروری ۱۹۹۰)، پذیرش مائوتیزم به جای اندیشه مائوتسه دون توسط آن سازمان را اعلام کرده و به موضع گیری منسجمی در مورد مائوتیزم پرداخت. سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان نه تنها مدت زمان اندکی پس از تشکیل و اعلام موجودیت به عضویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پذیرفته شد بلکه سند این سازمان در مورد مائوتیزم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجله بین‌المللی "جهانی برای فتح" منتشر گردید. مدت زمان اندکی پس از آن، اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) نیز در یکی از پولینوم‌های کمیته مرکزی خود سندی در مورد پذیرش مائوتیزم به جای اندیشه مائوتسه دون به تصویب رساند. سند مذکور نیز توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجله بین‌المللی جهانی برای فتح منتشر گردید. از آن پس سایر اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یکی پس از دیگری به پذیرش مائوتیزم دست زدند.

اما حتی در نشست عمومی دوم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ماه اکتوبر ۱۹۹۳ که با تصویب سند "زنده

آن که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فروپاشید و مقدم بر آن کمیته جنبش منحل گردید.

صریحاً باید خاطر نشان ساخت که مطرح شدن مائوئیسم به عنوان مرحله سوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری و رسمیت بخشیدن بین‌المللی به آن، خدمتی است که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صورت گرفته است. خود حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون تا آخر حیات ایشان در اسناد رسمی حزبی از "اندیشه مائوتسه‌دون" فراتر نرفت و حاضر به پذیرش صریح مائوئیسم به عنوان مرحله سوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری نگردید.

بنابراین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با طرح مائوئیسم و رسمیت بین‌المللی بخشیدن به آن، کاری را انجام داد که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون حاضر به پذیرش و اجرای آن نگردیده بود. هم اکنون در گوشه و کنار جهان احزاب و سازمان‌های به اصطلاح مائوتسه‌دون اندیشه‌ای وجود دارند که ظاهراً تحت همین بهانه و تا حد زیادی در ارتباط با تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری استالین حاضر نیستند مائوئیسم را بپذیرند و هنوز گویا مارکسیست-لنینیست هستند و "اندیشه مائوتسه‌دون" برای‌شان در سطح پایین‌تری از مارکسیسم-لنینیسم مطرح است.

این سازمان‌ها و احزاب فراموش می‌کنند که در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی، قبل از مائوتسه‌دون و قبل از حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نیز رسمیت بین‌المللی مارکسیسم و لنینیسم نیز در زمان حیات مارکس و لنین صورت نگرفت. انگلس رسمیت بین‌المللی مارکسیسم را پس از درگذشت مارکس و بر سر قبر ایشان اعلام نمودند. هم‌چنان استالین سال‌ها بعد از درگذشت لنین، کتاب‌های اصول لنینیسم و مبانی لنینیسم را نوشت و مبارزه برای رسمیت بین‌المللی بخشیدن به لنینیسم را در سطح بین‌المللی به فرجام رساند. در زمان حیات مارکس و هم‌چنان در زمان حیات لنین حتی چیزی به نام "اندیشه مارکس" یا "اندیشه

لنین" نیز رسمیت بین‌المللی و حتی رسمیت حزبی، مثلاً در حزب سوسیال دموکرات آلمان یا حزب بلشویک روسیه و شوروی، نیافت. ازین نظر حزب کمونیست چین حتی با طرح و رسمیت حزبی و تا سطح معینی رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "اندیشه مائوتسه‌دون"، به یک سنت‌شکنی اصولی بی‌سابقه در جنبش کمونیستی بین‌المللی دست زد، ولی نتوانست با طرح مائوئیسم و پیش‌برد مبارزه برای رسمیت بین‌المللی بخشیدن به آن، این سنت‌شکنی اصولی را به فرجام نهایی‌اش برساند.

ولی اگر به خوبی دقت کنیم متوجه می‌شویم که پذیرش مائوئیسم به عنوان مرحله سوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، علاوه از دلیل یا دلایلی که در سطور قبلی این مبحث مطرح نمودیم، یک دلیل بسیار مهم عینی و هم‌چنان ذهنی دیگر نیز دارد که در عین حال در تناقض با تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری نیز قرار ندارد.

تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است و نه صرفاً تیوری عصر امپریالیسم. ما وقتی از عصر حاضر صحبت می‌نماییم نباید جزء دوم این عصر یعنی انقلابات پرولتری را به فراموشی بسپاریم و صرفاً از عصر امپریالیسم صحبت نماییم.

پایه عمده عینی تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری به مرحله سوم یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم تحول عینی عمیق و وسیعی بود که با قدرت‌گیری رویونیست‌های مدرن شوروی از طریق استحاله درونی حزب کمونیست شوروی از یک حزب پرولتری به یک حزب بورژوایی (رویزیونیست) و از این طریق سرنگون شدن سوسیالیسم در کشور شوراها، در جزء دوم عصر یعنی انقلابات پرولتری به وقوع پیوست. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نه تنها علیه رویونیست‌های مدرن شوروی مبارزه عمیق و وسیع بین‌المللی را پیش‌برد، بلکه از طریق راه اندازی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در خود چین راه جلوگیری از احیاء سرمایه داری را نیز نشان داد و کل این تجربه را در "تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" فشرده ساخت و توانست تقریباً یک دهه از احیای سرمایه داری در چین توسط رویونیست‌ها جلوگیری نماید.

به همین جهت "تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" مهم‌ترین تیوری مائوئیستی یا به عبارت دیگر تیوری عمده مائوئیسم است، به نحوی که امروز طبق نتیجه گیری بیانیة جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

فقط کسی را می‌توان مارکسیست (کمونیست) نامید که نه تنها تیوری مبارزه طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تا سطح دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشد بلکه ... تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی را نیز بپذیرد. به قول مائوتسه‌دون ناروشنی در مورد این مسئله به رویونیسم می‌انجامد.

در تجربه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، استحاله احزاب کمونیست از احزاب پرولتری به احزاب بورژوایی از طریق مسلط شدن انحراف و رویونیسم بر این احزاب، در جریان پیش‌برد جنگ خلق یعنی پیش‌برد انقلاب دموکراتیک نوین و قدرت‌یابی‌های قسمی قبل از تصرف قدرت سیاسی سرتاسری و حتی قبل از رسیدن به چنین مرحله‌ای از مبارزه، موارد متعددی داشته است. این نشان می‌دهد که کماکان خطر رویونیسم برای احزاب کمونیست اصیل خطر عمده یا حداقل یک خطر بسیار مهم است.

اگر از انحرافات رویونیستی وینو در کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م-ل)، سینگ در حزب کمونیست نیپال (مشعل) و هم‌چنان در حزب کمونیست انقلابی هند در میان احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که تأثیرات منفی عمیق و وسیع در سطح کل جنبش نداشتند بگذریم، باید بگوییم که سه حزب از جمله احزاب پیش‌رو در جنبش به بیراهه‌های انحرافی و رویونیستی ضد مائوئیستی خام بازی‌ها و خام‌اندازی‌های لاف‌زانه‌ای سقوط کردند که تأثیرات منفی عمیق و وسیع زیان‌باری در سطح کل جنبش به جا گذاشت.

حزب اول، حزب کمونیست پیرو بود که در ابتدا "اندیشه گونزالو" را به عنوان اندیشه راه‌نمای خود مطرح نمود و سپس برای آن از جهات معینی اهمیت بین‌المللی قایل گردید و ایدئولوژی راه‌نمای خود را مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم-اندیشه گونزالو اعلام نمود. سپس ایدئولوژی راه‌نمای خود را مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم (عمدتاً مائوئیسم)-اندیشه گونزالو

اعلام نمود و سرانجام آن را مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم-اندیشۀ گونزالو (عمدتاً اندیشۀ گونزالو) دانست. فرمول بندی‌های عمدتاً انحرافی "اندیشۀ گونزالو" و تطبیقات عملی آن در انقلاب پیرو سرانجام جنگ خلق در پیرو را به شکست کشاند و غیر از یک مورد (طرح مائوئیسم) دیگر هیچ دست‌آورد تیوریک برای جنبش کمونیستی بین‌المللی و مشخصاً جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نداشت.

برعلاوه باید متذکر شد که حزب کمونیست پیرو، حتی در اوج شهرت و فعالیتش، مسئولیتی را که باید در پیش‌برد کارهای مستقیم جنبش، و مشخصاً در کارهای کمیته جنبش، بر عهده می‌گرفت هیچ‌گاهی متقبل نگردید و در واقع در مورد مسایل جنبش دایماً تماشاجی و منتقد باقی ماند.

حزب دوم. حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بود که در ابتدا چیزی را به نام "راه پاراچندا" به عنوان تطبیق اصول عام مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم در شرایط مشخص انقلاب نیپال مطرح نمود و سپس برای "راه" مذکور از جهات معینی اهمیت بین‌المللی قابل‌گردید و سرانجام ایدئولوژی راه‌نمای خود را مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم-راه پاراچندا اعلام نمود. فرمول بندی‌های انحرافی تیوریک و تطبیقات عملی "راه پاراچندا" توسط حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) حزب مذکور را به منجلا ب رویونیسم پاراچندا-باترای سقوط داد و جنگ خلق در نیپال را به شکست کشاند.

حزب سوم. حزب کمونیست انقلابی آمریکا بود که از لحاظ تیوریک عمیق‌تر و گسترده‌تر از دو حزب دیگر، به بی‌راهه رویونیستی (بی‌راهه پسا مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم) سقوط نمود و با این سقوط خود باعث از میان رفتن کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فروپاشی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید.

رویزیونیسم پاراچندا-باترای و رویونیسم پسا مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی اوکیانی

از درون حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و حزب کمونیست انقلابی، که نمایندگان شان در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شامل بودند، باعث بروز بحران در درون کمیته جنبش گردید. افتادن حزب کمونیست ایران (م ل م) به بی‌راهه پسا مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم این بحران را بیش‌تر از پیش تشدید نمود. روی هم رفته می‌توان صریحاً خاطر نشان ساخت که این عمدتاً رویونیسم پسا مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م)-که هنوز اسم بی‌مسمای "م ل م" را در پسوند نام خود حفظ کرده است-بود که باعث انحلال کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فروپاشی کل جنبش گردید؛ زیرا کار دایمی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در واقع توسط نمایندگان این دو حزب پیش برده می‌شد و نقش نمایندگان دو حزب دیگر شامل در کمیته، فرعی و موقوته بود. در عین حال نقش منفی مهم نظری و عملی رویونیسم پاراچندا-باترای در بحرانی شدن کمیته جنبش و کل جنبش و سرانجام انحلال کمیته و فروپاشی جنبش را نباید به فراموشی سپرد و کم‌اهمیت تلقی نمود.

برعلاوه، با وجودی که در حال حاضر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) یک‌جا با حزب کمونیست نیپال (اتحاد مارکسیست-لنینیست‌ها) حکومت را در نیپال در دست دارد، اما رویونیسم پاراچندا-باترای دیگر در وضعیتی قرار ندارد که بتواند خود را به عنوان یک خطر تیوریک در جنبش مائوئیستی بین‌المللی مطرح نماید. اما حزب کمونیست انقلابی آمریکا و رویونیسم پسا مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی اوکیانی، با وجودی که در مواجهه با مخالفت شدید و تقریباً همگانی جنبش مائوئیستی بین‌المللی قرار گرفته است، کماکان روی به اصطلاح سنترهای نوین اوکیان اصرار دارد و برای آن هم در داخل آمریکا و هم در سطح بین‌المللی با سماجت و یک دندگی تبلیغ و ترویج می‌نماید. این تبلیغ و ترویج رویونیستی پسا مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی شامل موارد زیرین زیرین است:

دید فلسفی نادرست متبلور در همین اصطلاح "سنترهای نوین اوکیان"،

برفورد ضد ماتریالیسم تاریخی با کل تاریخ جوامع بشری،

دید غلط نسبت به جهان کنونی یعنی تماماً جدید و بنیاداً متفاوت فواندن آن،

دید نادرست نسبت به کل تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی از زمان سرنگونی انقلاب در چین تا حال یعنی پایان یافته تلقی کردن امواج انقلابات پرولتری در جهان،

نفی کل ایدئولوژی (هنما یعنی مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم) و نشان دادن به اصطلاح سنترهای نوین اوکیان به جای آن،

نفی راه قهری انقلاب یعنی (د راه قیام) مسلمانانۀ عمومی توده‌یی در آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی و (د جنگ فلق‌های جاری در کشورهای تمت سلطه امپریالیسم از طریق تمقیر فوق العاده بزدلانۀ جنگ فلق‌های جاری در کشورهای تمت سلطه امپریالیسم،

تسلیم طلبی در قبال امپریالیسم کشور خودی و سایر قدرت‌های امپریالیستی از طریق عدم موضع‌گیری مبتنی بر شکست طلبی انقلابی در قبال جنگ‌های تهاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیستی آن‌ها در جهان،

در پیش گرفتن سیاست هرمنونیستی و قدرقدرتی امپریالیستی در قبال کل جنبش کمونیستی بین‌المللی،

اعلام آشکار توسعه طلبی امپریالیستی در قبال کانادا و مکزیکو و از هم اکنون آن‌ها را جزئی از قلمرو ایالات متمدنه آمریکا در آینده اعلام کردن،

تبدیل تیوری ادامه انقلاب تمت دیکتاتوری پرولتاریا به تیوری ادامه انقلاب تمت سوسیالیسم،

(د مهوریت مبارزه طبقاتی در سه جنبش عظیم انقلابی و نشان دادن مهوریت آزمون‌های علمی به جای آن،

کمرنگ ساختن دیکتاتوری پرولتاریا،

و غیره و غیره.

درین جا به بحث بیش‌تر درین مورد نمی‌پردازیم.

برای مطالعه مفصل درین مورد می‌توان به اسناد قبلاً منتشر شده توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مراجعه نمود.

مائوئیسم و مائو:

نادرست است که بین مائوئیسم و مائو علامت تساوی مطلق بکشیم، درست همان طور نادرست است که بین مارکسیسم و مارکس و انگلس و بین لنینیسم و لنین و استالین علامت تساوی مطلق بکشیم. در واقع بین آن‌ها عمدتاً علامت تساوی وجود دارد، ولی به صورت غیر عمده علامت تساوی وجود ندارد.

مارکس و انگلس ابتدا به سوی فلسفه هگل گرایش یافتند و جزء هگلیست‌های جوان شدند. سپس به سوی فلسفه فویرباخ کشانده شدند و به فویرباخیست‌های فعالی مبدل گشتند. مدتی پس از آن بود که آن‌ها به گسست‌های معینی از فویرباخ دست یافتند و شروع به تدوین اندیشه‌های مستقل خود کردند و مارکسیسم را به صورت اولیه بنیادگذاری نمودند و تا آخر حیات‌شان به پرورش آن پرداختند. معهداً درین دوره نیز مسیر فکری شان کاملاً بی‌عیب و نقص پیش نرفت، بلکه با فراز و نشیب و پیچ‌وخم به تکامل خود ادامه داد. مثلاً امروز و با تکامل مارکسیسم به مرحله سوم یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می‌دانیم که دیالکتیک ماتریالیستی به آن صورتی که در زمان مارکس و انگلس دارای سه قانون عمومی پنداشته میشد نیست، و در همان زمان نیز در واقع نبوده است، بلکه قانون تضاد یگانه قانون عمومی دیالکتیک ماتریالیستی است. به این معنا که قانون تبدیل کمیت به کیفیت جلوه‌ای از قانون تضاد است و مهم تر از آن این که چیزی به نام قانون نفی در نفی اصلاً وجود ندارد.

لنین در ابتدا تا حد معینی به سوی برادر بزرگش که یک انارشویست بود تمایل داشت. بعدها که او پس از یک اقدام ناکام برای ترور تزار دستگیر و اعدام گردید، لنین به این نتیجه رسید که در مبارزه علیه تزاریزم نباید به راه او رفت و راهش را از او جدا کرد. لنین پس از آن که سوسیال دموکرات شد و به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه پیوست نیز دایماً و به صورت کامل دارای نظرات و عملکردهای

هرگز کسی بوده که در گذشته با مارکسیسم مخالفت نکرده باشد؛ من حتی شنیده بودم آنچه که خوانده و شنیده بودم کنفوسیوس بود، ناپلیون بود، واشنگتن، پتر کبیر و استرداد میخی، سه میهن پرست برجسته ایتالیایی - به عبارت دیگر تمام قهرمان‌های سرمایه داری - همچنین زندگی نامه‌ای از فرانکلن خوانده‌ام. او از خانواده فقیری برخاست، بعد از آن یک نویسنده شد و تجربیات در الکتریسیته به دست آورد.»

پس از سه‌م‌گیری مائوتسه‌دون در تأسیس حزب کمونیست چین و حتی پس از تأمین رهبری او بر حزب کمونیست چین در جریان راه‌پیمایی طولانی در جلسه زون‌یه در سال ۱۹۳۵ و سال‌ها و دهه‌های بعد، چه پیش از پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ و چه پس از آن، نیز مائوتسه دون دچار اشتباهات و کمبودات معین تیوریک و عملی بوده است.

مثلاً در اثر معروف خود "درباره حل صحیح تضادهای درون خلق" وی می‌گوید که بورژوازی ملی چین سوسیالیسم را پذیرفته است، در حالی سوسیالیسم فقط می‌تواند بر بورژوازی، اعم از بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور، تحمیل گردد، زیرا که هیچ طبقه‌ای به دلخواه از منافع طبقاتی خود نمی‌گذرد.

هم‌چنان وی در همین اثر خود متذکر می‌گردد که تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار و تضاد میان شوونیزم ملیت‌هان و "اقلیت‌های ملی" در جامعه سوسیالیستی چین از جمله تضادهای درون خلق است و از نوع تضاد میان خلق و دشمن خلق نمی‌باشد. بعدها در دوره انقلاب فرهنگی، مائوتسه‌دون متذکر گردید که ممکن است انقلاب فرهنگی بعدی در چین در مورد مسئله زنان باشد. این نشان می‌دهد که در آن زمان وی باورمند نبوده است که تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار از جمله تضادهای درون خلق، یا حداقل مطلقاً از جمله تضادهای درون خلق، است.

درست و اصولی نبوده است. لنین نیز علیرغم این‌که مثل مارکس قانون تضاد را جوهر دیالکتیک ماتریالیستی می‌دانست، نتوانست از تریوالیزم (سه قانونه بودن) دیالکتیک هگلی گسست نماید. بر علاوه او نه تنها در دوران قبل از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ دارای بعضی نظرات و عملکردهای نادرست بود، بلکه حتی پس از انقلاب نیز نظرات و عملکردهای نادرستی داشت. مثلاً او باری سوسیالیسم را مرادف با "برقی‌سازی" اعلام کرد. یا مثلاً او با استثمار و مافوق استثمار امپریالیستی منابع نفت و گاز قفقاز، مشخصاً جمهوری آذربایجان شوروی، مشکلی نداشت و برای بهبود زندگی مردمان آن دیار چنین استثماری را لازم می‌دانست.

مائو بنا به گفته خودش در "گفتگو راجع به مسایل فلسفه" از همان ابتدا مارکسیست - لنینیست نبود. او می‌گوید:

«در گذشته کنفوسیوس را مطالعه کردم و شش سال را روی چهار کتاب و پنج کلاسیک گذراندم. من یاد گرفتم که آنها را از بر بخوانم، اما آنها را نفهمیدم. در آن موقع من عمیقاً به کنفوسیوس اعتقاد داشتم و حتی مقالاتی نوشتم (برای تفسیر عقاید او). بعداً به یک مدرسه بورژوازی رفتم، به مدت هفت سال. هفت به علاوه شش می‌شود ۱۳ سال. من تمام چیزهای بورژوازی، علوم طبیعی، علوم اجتماعی را مطالعه کردم. یک مقدار هم تعلیم و تربیت به من یاد دادند. پنج سال مدرسه عادی، دو سال مدرسه متوسطه، هم چنین اوقاتی را که در کتابخانه گذراندم نیز اضافه شد. در آن زمان من به دو آلیسم کانت اعتقاد پیدا کردم و به خصوص به ایده آلیسم او. من اصلاً یک فیودالیست و در عین حال مدافع دموکراسی بورژوازی بودم. جامعه مرا وادار کرد که در انقلاب شرکت کنم. من چند سال را به عنوان معلم مدرسه ابتدایی و مدیر یک مدرسه چهارساله گذراندم. من همچنین تاریخ و زبان چین را در یک مدرسه شش ساله تدریس کردم و نیز برای مدتی در یک مدرسه متوسطه تدریس کردم. ولی چیزی نفهمیدم. وقتی به حزب کمونیست ملحق شدم، دانستم که ما می‌بایست انقلاب را به انجام رسانیم. اما بر ضد چه؟ و چطور می‌خواستیم این کار را انجام دهیم؟

البته مسلم بود که می‌بایست انقلاب را بر ضد امپریالیسم و جامعه کهنه انجام داد.

من کاملاً نمی‌فهمیدم امپریالیسم چه نوع چیزی است، در این باره که چطور می‌توانستیم انقلاب را انجام دهیم هنوز کم فهمیده بودم. هیچ کدام از چیزهایی که در طول ۱۳ سال یاد گرفته بودم برای انجام انقلاب مناسب نبود.

جامعه ما را واداشت تا وارد صحنه سیاسی شویم. آیا

در مقابل، نماینده حزب کمونیست افغانستان از نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) پرسید که:

«مطابق به درک عمیق خودتان از انقلاب چین، جانشینی لین پیائو و رسمیت یافتن اساسنامه‌ی آن در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین را چگونه می‌توانید بخشی از مائوئیسم به حساب آورید؟»

درین موقع وضعیت متشنج شد و یکی از اعضای دایمی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) نیز بود، از ادامه این پرخاش جلوگیری نمود و کل جلسه را به طرف رأی‌گیری برای تصویب سند سوق داد.

حالا همین رفقای قابل احترام دیروزی ما، یک‌جا با سایر رفقای حزبی شان، و مهم تر از آن به دنباله روی از حزب پسا مارکسیست - لنینیست - مائوئیست امریکایی، که در قبال امپریالیسم جهان‌خوار امریکا شکست طلبی انقلابی را در پیش گرفته است، نه تنها با "نقد" از "کمبودات و اشتباهات" مائوتسه‌دون بلکه "کمبودات و اشتباهات" مارکس و انگلس و لینین و استالین، به نفی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم دست یافته‌اند. حال باید پرسید که این سقوط به بیراهه روی مائوئیسم پسا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم چگونه و به چه صورتی می‌تواند درک عمیق از انقلاب چین و کل تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی را نشان دهد؟

عکس این برداشت و نتیجه‌گیری نیز نادرست است. ما مائوئیست یا به عبارت روشن‌تر مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستیم. اما نباید تمامی پندارها، گفتارها و کردارهای مارکس، انگلس، لینین، استالین و مائوتسه‌دون، حتی پندارها، گفتارها و کردارهای متناقض‌شان، را درست بپذیریم و از آن‌ها به صورت غیر مدلل و صرفاً به خاطر تعلق داشتن‌شان به کلاسیکران، حجت و دلیل برای درست بودن پندارها، گفتارها و کردارهای درست و نادرست خودمان بسازیم.

مائوتسه‌دون نیز یک تقسیم‌بندی نادرست بود و نتیجه عملی آن نیز هم‌سوئی نسبی با رویزیونیست‌های سه‌جهانی در سیاست بین‌المللی دولت چین و در مجموع عمدتاً زیان‌بخش بود.

اما تمامی این اشتباهات و کمبودات مائوتسه‌دون، اشتباهات و کمبودات مائوئیسم نیست، چرا که مائوئیسم جمع‌بندی خدمات تیوریکی و پراتیکی مثبت مائو به‌ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری و رساندن آن به مرحله تکاملی سوم یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است که به صورت اولیه توسط خود حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون تحت نام اندیشه مائوتسه دون صورت گرفت و سپس این جمع‌بندی توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت نام مائوئیسم مضمون روشن و صریح پیدا کرد و رسمیت بین‌المللی یافت.

یک بخش از اشتباهات و کمبودات تیوریکی و پراتیکی مائوتسه‌دون، مثلاً بعضی از اشتباهات کنگره‌های سراسری هشتم و نهم حزب کمونیست چین، در سال‌های بعد اصلاح و رفع گردید، اما یک بخش از این اشتباهات و کمبودات تا آخر باقی ماند.

در واقع پسا مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌های اوکیانی به‌جای بحث روی کمبودات مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، روی "اشتباهات و کمبودات" مارکس، انگلس، لینین، استالین و مائوتسه‌دون پرگویی می‌کنند و با جمع‌بندی‌های من‌درآوردی از این "اشتباهات و کمبودات"، به نفی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می‌رسند و کل این عبارت را از ادبیات حزبی شان حذف می‌نمایند.

وقتی در جریان آخرین نظرخواهی‌ها درباره سند "زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم" در نشست عمومی سوم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نماینده حزب کمونیست افغانستان به‌طور خلاصه بیان کرد که:

«مائوئیسم جمع‌بندی مجموع خدمات مثبت مائو در تکامل بخشیدن ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری به مرحله سوم تکاملش است که اشتباهات و کمبودات مائوتسه‌دون را در بر نمی‌گیرد.»

نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) در مقابل این گفته عکس‌العمل منفی شدیدی نشان داد و گفت که:

«این گفته رفیق ما نشان می‌دهد که هنوز درک عمیقی از انقلاب چین ندارند.»

اما در رابطه با تضاد میان شوونیسم ملیت‌هان و "اقلیت‌های ملی" در چین، موضع‌گیری‌های مائوتسه‌دون هیچ‌گاه با اصل "حق تعیین سرنوشت ملل" منطبق نبوده است. در اثر معروف مائوتسه‌دون به‌نام "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، از تاریخ پنج هزار ساله ملت چین (عمدتاً ملت هان) صحبت می‌گردد، گو این که موضوع ملت در چین یک سابقه پنج هزار ساله داشته است. در این اثر، چین نه یک کشور کثیرالملیتی بلکه یک کشور تک‌ملیتی (ملت هان) و شامل اقلیت‌های ملی، و نه ملیت‌های اقلیت، محسوب می‌گردد. در حالی که چین یک کشور کثیرالملیتی شامل یک ملیت اکثریت و حاکم - هان - و چند ملیت اقلیت و تحت ستم - ترک‌های اویغور، تبتی‌ها، مغول‌ها و منچورها - است. این ملیت‌های اقلیت در حالی که از لحاظ نفوس، فیصدی کوچکی از مجموع نفوس چین را تشکیل می‌دهند، از لحاظ قلمرو، فیصدی بیش‌تری از مجموع قلمرو چین نسبت به قلمرو ملیت هان را در اختیار دارند. این قلمروها هر کدام شان در تاریخ گذشته، گاهی مستقل از چین بوده اند و گاهی توسط لشکرکشی‌های امپراطورهای گذشته چین حالت مستقل شان را از دست داده اند. برعلاوه مغول‌ها و منچورها در مقاطعی از تاریخ برکل چین حاکمیت داشته‌اند. باید به‌صورت صریح و روشن متذکر شد که مائوتسه‌دون هیچ‌گاه اصل "حق تعیین سرنوشت ملل" را در رابطه با ملیت‌های اویغور، تبت، مغول و منچور در چین مورد پذیرش قرار نداد. حزب کمونیست چین در کل نیز هیچ‌گاه اصل "حق ملل" را مورد پذیرش قرار نداده است.

هیچ سندی وجود ندارد که ثابت سازد مائوتسه‌دون با فیصله‌های مبتنی بر "تیوری رشد نیروهای مؤلده" در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، تیوری عصر زوال امپریالیسم در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین و جانشینی لین پیائو و درج رسمی آن در اساسنامه حزب درین کنگره مخالفت کرده باشد.

تقسیم دنیا به سه جهان توسط

فراخوان کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (مائوئیست) در پنجاهمین سال گره انقلاب ناگزالباری

پنجاهمین سال گرد خیزش مسلحانه ارضی ناگزالباری را در تمامی مناطق [شهری و] روستایی با روحیه و شور و شوق انقلابی تجلیل نماییم!

راه ناگزالباری یگانه راه رهایی توده‌های تحت ستم هند است!

بیاید امپریالیزم و فیودالیزم را در آتش جنگ خلق پدید آمده توسط ناگزالباری نیست و نابود نماییم!

بیاید انقلاب دموکراتیک نوین را پیروز سازیم!

رفقا و دوستان عزیز!

همان طوری که جرقه به شعله تبدیل می‌شود مبارزه انقلابی مسلحانه ارضی ساحة علاقه‌داری سیلیگوری در ناحیه دارجیلینگ بنگال راه انقلاب هند را سمت‌وسو بخشید. پس از آن ناگزالباری تنها به عنوان یک قریه کوچک نه بلکه به عنوان سمبول یک مسیر سیاسی شناخته می‌شود.

شورش مسلحانه ناگزالباری پنجاهمین سالش را در ۲۳ می ۲۰۱۷ تکمیل خواهد کرد.

با الهام از مناظره عظیم علیه رویزیونیسم مدرن خروشچفی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که تحت رهبری حزب کمونیست چین به رهبری رفیق مائوتسه‌دون پیش برده شد، تعداد کثیری از مائوئیست‌های انقلابی، به‌شمول رهبران رده اول مثل رفیق چارومازومدار و رفیق کنهای چترجی، به میدان کارزار داخل شدند.

مناطق روستایی اثر گذار نبود بلکه روی مناطق شهری نیز تأثیر داشت. در مرکز بنگال (شهر کلکته) یک جنگ چریکی وسیع تحت رهبری محصلان و جوانان به راه افتاد.

شورش عظیم ناگزالباری نتیجه تطبیق خلاقانه مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون، ایجاد ارتش خلق در مسیر جنگ طولانی خلق با هدف پیروز ساختن انقلاب دموکراتیک نوین، کسب قدرت منطقه‌یی از طریق مبارزه مسلحانه، نخست آزادسازی مناطق روستایی و سپس محاصره شهرها و کسب موفقیت در سراسر کشور، در شرایط خاص هند است. این ضربه‌ای است بر رویزیونیسم عمیقاً ریشه‌دار در انقلاب هند. این، بخش جدایی‌ناپذیری از انقلاب جهانی سوسیالیستی است. این گسستی از رویزیونیسم به وجود آورد و تحت رهنمایی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون، به‌مثابه یک آغاز عظیم برای تشکیل یک حزب

از مارچ ۱۹۶۷ دهقانان فقیر شورش علیه مالکان ارضی و سودخواران روستایی را شروع کردند و زمین‌های آن‌ها را مصادره نمودند. چنان‌که مطابق به هدیایات رهبر آن وقت "حزب کمونیست مارکسیست" و وزیر داخله حکومت ایالتی (جیوتی باسو)، نیروهای مسلح پولیس حکومتی در ۲۳ می بالای دهقانان در روستای ناگزالباری حمله کردند. در این برخورد مسلحانه یک پولیس کشته شد. در ۲۵ می پولیس بالای اهالی روستای پراسادجوت کورکورانه آتش کشود که یازده نفر، به شمول هشت زن و دو کودک، زندگی‌شان را از دست دادند. رادیو پیکینک شورش ناگزالباری را "رعد بهاری" نامید. جرقه ناگزالباری به سرعت در سراسر کشور، در سرریکاکولم (اندراپرادیش)، موشاهاری (بیهار)، لاکسیم‌پورکیری، تیرای (اوتارپرادیش)، دیپرا-بالاپور، بیربوم، سونارپور، کنگسا (بنگال)، پنجاب، کیرالا، تامیل نادو، اودیشا، کشمیر، آسام و تریپورا، گسترش یافت. جنگ چریکی دهقانان مسلح علیه پولیس، نیروهای شبه نظامی و ارتش هند، که به کمک مالکان ارضی آمده بودند، مالکان ارضی و امپریالیست‌ها را به وحشت انداخت. این موج انقلابی تنها بالای

انقلابی مائوئیست و برای یک مسیر سیاسی، استراتژی، متود مبارزاتی و متود رهبری حقیقی، برپا گردید. این یک چرخش عظیم و یک جهش کیفی در تاریخ انقلاب هند است.

حزب کمونیست هند (مارکسیست-لنینیست) تحت رهبری رفیق چارومازومدار، کسی که مبارزه عظیم ناگزالباری را رهبری کرد، تشکیل گردید. مرکز کمونیستی مائوئیستی با تعقیب عین تیوری، مسیر و استراتژی تحت رهبری رفیق کان‌های‌چترجی به وجود آمد. آن‌ها موج انقلابی آن زمان را رهبری کردند. بهر حال، با وجودی که استراتژی این انقلاب درست بود، به علت کاستی‌های تاکتیکی، فعالیت‌های نفاق‌افغانه نیروهای راست و سرکوبی ارتجاعی طبقات حاکمه در سراسر کشور، جنبش در اواسط ۱۹۷۲ با صدمات شدید و عقب‌نشینی مواجه شد. اپورتونیست‌ها و نفاق‌افغانان انشعاب کردند و حزب ضعیف گردید.

انقلابیون راستین با اتخاذ درس‌های ارزش‌مند از [جنبش] ناگزالباری، با اراده قوی و [تقبل] قربانی [های عظیم] برای انکشاف سه سلاح معجزه آسا- حزب [کمونیست]، ارتش خلق و جبهه متحد تلاش کردند. جنبش انقلابی یک بار دیگر مانند موج تازه‌ای سر بلند نمود. نیروهای انقلابی مجدداً سازمان‌دهی شدند. این نیروهای انقلابی هم اکنون خط ناگزالباری را تقریباً در بیست ایالت کشور پاس‌داری می‌کنند. آن‌هایی که این خط را پاس‌داری کردند تا دیروز ناگزالیت بودند و حالا ارتقا یافته

و مائوئیست شده اند. آن‌ها بدیل سیاست انقلابی را به‌طور مؤثر برجسته ساخته اند و به‌عنوان خطرناک‌ترین عناصر برای طبقات حاکمه بیخاسته اند. به همین دلیل ما باید خط انقلابی ناگزالباری را، که در پنجاه سال گذشته راه هم‌چو انکشاف و گسترش را هموار کرده، بلند نگه داریم و اعلام کنیم که این خط شکست‌ناپذیر است:

1- ناگزالباری بر رویونیزمی که در هند ریشه داشت ضربه وارد کرد.

2- این خط، کسانانی را که به‌صورت خستگی‌ناپذیر در کشور برای ساختمان جنبش انقلابی زحمت می‌کشند متحد ساخت.

3- این خط مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را به‌عنوان تیوری راه‌نمای پراتیک اتخاذ کرد.

4- این خط خصوصیات جامعه هند و تضاد عمده را از بین تضادهای اساسی در جامعه هند به درستی شناسایی کرد.

5- این خط هدف عالی انقلاب دموکراتیک نوین، مسیر انقلابی، استراتژی انقلابی، اهداف انقلابی و نیروهای انقلاب در هند را به روشنی نشان داد.

مسائل ارائه شده توسط ناگزالباری اهمیت عظیم تاریخی دارد. مبارزه فعلی قاطعانه روی این مسایل قرار داشته است. طبقات استثمارگر حاکمه تعرضات و کارزارهای متعدد نظامی، از حملات صحرائی تا شکار سبز، را در طول ۵۰ سال گذشته بی‌وقفه

سازمان‌دهی و پیش‌برده اند تا این مبارزه را نابود نمایند. تقریباً بیست هزار نفر جان‌های شان را به‌خاطر انقلاب از دست داده اند. آن‌ها می‌گویند که ناگزالباری نمی‌میرد. آن‌ها می‌گویند که این انقلاب شکست‌ناپذیر است. ناگزالباری این حقیقت تاریخی را ثابت کرده است که یک جرعه کوچک آتش عظیمی برمی‌افروزد. خط جنگ طولانی خلق این امر مسلم را که جنبش انقلابی از مناطق دور افتاده به مناطق پهناور پیش‌روی می‌نماید واقعیت بخشیده است.

کمیت‌های انقلابی مردمی که در بسیاری از مناطق استراتژیک در هند تشکیل شده اند قدرت بدیل پابرجا در بین مردم هستند. مردم مناطق جنبش انقلابی با رزمندگی علیه سیاست‌های نوین اقتصادی امپریالیستی طبقات حاکمه هند می‌جنگند. در مناطقی که کمیت‌های انقلابی مردمی استحکام یافته اند مردم ایثارگرانه برای جال - جنگل - زمین - ایجات - ادیکار می‌جنگند. آنها سرمایه‌داران کمپراتور را از سینگور، نندیگرام، لالگر، لوهاندیگوردا، دورلی - بانسی و پرادپ وادار به فرار کرده‌اند. دنده کرانیا و بیهار - جارکند به مثابه مراکز مبارزات توده‌یی علیه سیاست‌های طبقات حاکمه، به‌خصوص فاشیست‌های برهمنی هندو یعنی آنانی که راه را برای غارت امپریالیست‌ها بیش‌تر باز کرده اند، ایستادگی کرده است. این مناطق به‌عنوان مراکز مبارزه به سطح عالی تری پیش‌رفت کرده اند، خط ناگزالباری را در این مناطق برجسته می‌کنند و میراث

بیا بید درفش ناگزالباری را بلند نگه داریم!

بیا بید آماده شویم تا درفش انقلاب مسلحانه را در اهتزاز نگه داریم!

بیا بید استعمار امپریالیست‌ها را دفن نماییم!

بیا بید انقلاب دموکراتیک نوین کشور را پیروز سازیم!

پنجاهمین سال‌گره انقلاب ناگزالباری را با شور و شوق و قاطعیت مبارزاتی در تمامی شهرها و روستاها تجلیل نماییم. تمامی کسانی را که با ناگزالباری عشق می‌ورزند بخشی ازین تجلیل بسازیم. پنجاهمین سال‌گره ناگزالباری را در یک جو و محیط انقلابی از ۲۳ تا ۲۹ می تجلیل نماییم.

داشت. حملات بالای نیروهای دموکرات، محصلان، روشن‌فکران، میهن‌دوستان، ملی‌گرایان، کارمندان و نیروهای مردمی در شهرها تشدید خواهد شد.

وضعیت فعلی روشن می‌سازد که قطب بندی طبقاتی واضح و شدید در کشور پدید خواهد آمد و جنگ طبقاتی شکل بسیار ددمنشانه‌تر به خود خواهد گرفت. زمان آن فرا رسیده است که با این‌گونه شرایط سخت قاطعانه روبرو شویم و خط انقلابی ناگزالباری را به پیش سوق دهیم. بیا بید همه ما نیروهای انقلابی، که در پاس‌داری از خط ناگزالباری با مشکلات بسیاری روبرو شده ایم، وضعیت فعلی را به‌عنوان یک چالش در نظر بگیریم و ثابت قدمانه اعلان نماییم که خط ناگزالباری پیروز خواهد شد.

رفقا، دوستان، نویسندگان، شعرا، هنرمندان، محصلان و روشن‌فکران، خبرنگاران، کارمندان، زنان، وکلا، داکتران و تمام نیروهای مردمی!

انقلاب قهرمانانه ناگزالباری را ادامه می‌دهند. به‌همین دلیل طبقات استثمارگر و صاحبان‌شان این مناطق را تمرکزگاه شدید جنگ اعلام کرده‌اند.

رفقا و دوستان عزیز!

در جلسه اخیر دهلی استراتژی‌ای که در طی پنج دهه اخیر بی سابقه است برای نابود کردن جنبش انقلابی در کشور طرح گردیده است. آن‌ها سیاست‌های تشدید جنگ بالای مردم توأم با تصمیم قطعی برای نابودسازی میراث ناگزالباری و مائوئیست‌های کنونی را اتخاذ کرده‌اند. هیچ محدودیتی برای طیارات بی‌پیلوت و چرخ‌بال‌ها در آسمان، نیروهای پولیس و شبه نظامی در جنگلات، حملات، کشتار، قساوت، آتش‌زدن منازل، انهدام محصولات و تاراج روستاها توسط نیروهای مسلح وجود نخواهد

راه ناگزالباری یگانه راه است!

زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم!

مرگ بر تمامی رویزیونیست‌ها!

مرگ بر امپریالیسم، فیودالیسم و بورژوازی کمپرادور بروکرات!

قدرت طبقات حاکمه استثمارگر را نابود نمایید و قدرت دولتی انقلابی مردمی متکی به خود را ایجاد نمایید!

توده‌ها بدون حزب انقلابی، ارتش مردمی و قدرت دولتی مردمی هیچ چیز ندارند!

زنده باد جنگ انقلابی مسلحانه ارضی!

زنده باد انقلاب دموکراتیک نوین هند!

می ۲۰۱۷

با دروهای انقلابی!

کمیته مرکزی

حزب کمونیست هند (مائوئیست)

به مناسبت تجلیل از پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین

نتیجه گیری عمومی

از مجموع بحث های تا کنون مطرح شده

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین:

صفحه	
۲۵	□ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ادامه مبارزه و مناظره کبیر علیه رویزیونیزم مدرن شوروی
۲۷	□ هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی: سرنگونی رهروان ناپشیمان راه سرمایه داری (رویزیونیست ها) از مراجع قدرت حزبی و دولتی
۳۰	□ هدف اساسی انقلاب فرهنگی پرولتاریایی: ایجاد تحول مثبت در جهان بینی حزب، دولت و توده های چین
۳۳	□ تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا:
۳۹	□ اندیشه مائوتسه دون: اندیشه مائوتسه دون به عنوان تلفیق تیوری های عام مارکسیزم - لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین:
۴۰	□ اندیشه مائوتسه دون به عنوان مرحله جدید در تکامل مارکسیزم - لنینیزم:
۴۱	□ اندیشه مائوتسه دون و تیوری اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان شمول سوسیالیزم:
۴۲	□ مائوئیزم: سومین مرحله در تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتاری
۴۳	□ نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در رسمیت بخشیدن بین المللی به مائوئیزم:
۴۷	□ مائوئیزم و مائو:

فراخوان کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (مائوئیست)

در پنجاهمین سالگره انقلاب ناگز الباری

پنجاهمین سالگرد خیزش مسلحانه ارضی ناگز الباری را در تمامی مناطق [شهری و] روستایی با روحیه و شور و شوق انقلابی تجلیل نماییم!

راه ناگز الباری یگانه راه رهایی توده های تحت ستم هند است!

بباید امپریالیزم و فیودالیزم را در آتش جنگ خلق پدید آمده توسط ناگز الباری نیست و نابود نماییم!

صفحه ۴۹

بباید انقلاب دموکراتیک نوین را پیروز سازیم!



وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

sholajawid2@hotmail.com

فیسبوک شعله جاوید:

http://www.facebook.com/896077590481875

قیمت بیرون از کشور: ۲ دالر

قیمت داخل کشور: ۳۰ افغانی